غ ۵۰
م

میکروفیلم تهیه شد
محمدعلی رضائی
۷ /۴/ ۱۳۸۴

آستان قدس

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی

اسم کتاب سؤال وجواب ج ۱ ناقص فارسی و عربی
مصنف / مؤلف حجة الاسلام سید محمد باقر شفتی اصفهانی بیدآبادی
خطی نسخ ۳۰ سطری
چاپی
سال چاپ یا تحریر .... عدد اوراق ۱۰۹
جزء کتب فقه شماره خصوصی ....
شماره عمومی ۱۵۶۸۴ شماره قبض ....
واقف خریداری آستان قدس رضوی تاریخ وقف اردیبهشت ۱۳۶۷
طول ۲۹٫۵ عرض ۲۱ شماره صفحات ....

احمد طالبان
مرمت کار کتب خطی
۱۳۷۵/۶/۲۴

١

بکتاب مجتهد میت جایز نیست اگرچه در حال حیوة ان مجتهد تقلید او را نموده باشد بلکه لازم است با امکان رجوع بمجتهد حی نماید در امور خود یا بکتاب مجتهد و در صورت نفهم از کتب مجتهد بفهمد مطالب ان کتب را از کسیکه قابل فهم ان بوده باشد و با عدم امکان با نفهمیدن باید بقای بهمان نحو که در حال حیوة مجتهد عمل مینمود جایز و بی عیب است **سؤال** اقوال در معاد را با اشاره اجمالی بدلیل بیان فرمایند که جمعی شایق و راغب اینمطلبند که مطلع شده باشند **جواب** اقوال در معاد انچه حال در نظر هست چهار است اول انکه معادی نیست باشد بلکه ممتنع است و این قول جماعتی از طبیعیین و این قول مبنی بچند مقدمه است اولی انستکه نفس جسم است یا جسمانی دوم انستکه بعد از ممات جسم فانی و معدوم میشود بالمرة سیم انست که اعاده معدوم محالست مقدمه اولی و ثانیه ممنوع است و قول ثانی انست که معاد منحصر است بروحانی و این قول جماعت از حکما است و مبنی بر این است که نفس چونکه مجرد است فانی بفنای بدن نمیشود در روز قیامت ان نفس عود مینماید تا مثاب و ماجور و یا معاقب شود جسم بعد از ممات چونکه فانی میشود بالمرة و اعاده معدوم ممتنع است لهذا جسم عود نمیتواند نمود پس معاد منحصر بروحانی خواهد بود و مقدمه اولی که تجرد نفس بوده باشد و مقدمه ثالثه که امتناع اعاده معدوم بوده باشد اگرچه مسلم است لکن مقدمه ثانیه که فنای جسم بالمرة بوده باشد مسلم نیست قول سیم انست که معاد منحصر بجسمانی است و این ممکن بلکه واقع خواهد شد و این مبنی بر این است که نفس مجرد نیست و اعاده معدوم محال نیست یا جسم بجمیع اجزائه فانی نمیشود و قول چهارم قول متشرعین است و بعضی از حکما است یعنی معاد روحانی و جسمانی هر دو هست یعنی در روز قیامت خداوند عالم بقدرت کامله خود همین جسم را اعاده میفرمایند و همین نفس را بامر الهی متعلق باو میشود اگر مطیع و منقاد بوده در نشاءه دنیوی مثاب و ماجور خواهد بود و مدرک لذات بدو روحانی و جسمانی هر دو خواهد بود و اگر شقی و عاصی بوده معذب بعذاب روحانی و جسمانی خواهد بود و این چند کلمه در کشتی در طریق مکه معظمه بطریق اجمال قلمی گردید در نظر هست که اگر توفیق الهی مساعدت نماید رساله مبسوطی در این باب قلمی نماید **سؤال** زید گناهی کرده و ثوابی هم کرده اما گناهش از الجمله گناهیست که صاحبش را باید به برهوت برند و ثوابش از الجمله ثوابیست که باید صاحب ان اعمال را بدار السلام برند و در این بین زید میمیرد ایا زید را به برهوت می برند یا بدار السلام و هر گاه به برهوت برند چنانچه انقل حقیقی در استفتا نوشته بودند که اینکه داخل برهوت شوند امید اخراج شدن نیست و هر گاه از برهوت او را اخراج کنند و داخل دار السلم نکنند پس اجر عمل نیک چه شد و هر گاه اولا داخل دار السلام کنند پس اجر عمل بد را چه میکنند **جواب** عصاة امت از موالیان و شیعیان ائمة اطهار صلوة الله علیهم که با عدم توبه در انتقال از دار دنیا بعالم بقا انتقال نموده اند جزای انها مختلف است باختلاف در شدت و ضعف معصیت و مخالفت الهی جل شانه بعضی از انها جان شداید دادن یا انها در عالم برزخ کفایت میکند در عذاب انها دیگر در جهنم معذب نخواهند بود و بعضی از انها لامحاله معذب میشوند در جهنم اتش جهنم نعوذ بالله منها بانها احاطه مینماید بعضی را تا ساق پا و بعضی تا زانو و بعضی را تا بکمر و بعضی را تا بگردن باختلاف انها در کثرت شقاوت و قلت ان لکن اتش روهای انها را نظر ببرکت سجود احاطه نمینماید و همچنین احاطه بقلوب انها نمینماید پس بهمین حالت معذب میباشند تا انقدر که مشیت الهی اقتضا نماید بعد نظر بانچه بعضی احادیث دال بر انست جبرئیل بامر جهان افرین در مقام تفقد انها برمی اید ان معذبین بعد از انکه بشرف رویت جناب جبرئیل مشرف میشوند متوسل میشوند بانجناب با تضرع و بیقراری که سلام ما را به پیغمبر ما جناب محمد مصطفی صلی الله علیه و اله برسان و حزره...

من العبد ... الطیب ... فی ... سنه ١٣١٨

ازمال ما و شدت عذاب كه ما را شقاوت اعمال ما محروم از فيض خدمت و مبتلا باين شدت عذاب نموده جبرئيل امين بعرض حضرت
رب العالمين ميرساند كه طائفهٔ عصاة امت فخر عالميان چنين خواهش نموده اند كه وصف حال ايشان را به پيغمبر ايشان
رسانيده خطاب از جانب خداوند عالم جل شانه ميرسد كه بمقتضاى خواهش ايشان معمول داشته باش جبرئيل بار
خداوند جليل بخدمت اشرف عالم مشرف ميشود عرض مينمايد كه از جانب امتان شما كه معذبند در جهنم آمده ام سلام
خدمت شما رسانيده عرض مينمايند كه معاصى ما را از سعادت شرافت خدمت شما محروم كردانيد و جز از حال ما ندارى كه
بر ما چه ميگذرد ترحمى بر ما فرموده باشيد انوقت اشرف عالم با غايت تألم تشريف ميبرند در مقام مناجات با قاضى الحاجات
ميروند بسجده خداوند عالم را بثناى ذكر خواهند نمود كه احدى چنين ثناى ننموده باشد انوقت ندا از جانب
رب العزة ميرسد كه اى حبيب من سر از سجده بردار هر حاجت كه دارى بخواه كه باجابت مقرون است انوقت جناب
فخر عالم بعرض باركاه رب العزة ميرساند كه حاجت من اينست كه عصاة امت مرا عفو فرمائى خطاب ميرسد اى
حبيب من شفاعت تو مقبول است برو هر كس از امتان خود را كه خواهى مستخلص كردان جناب رسول خدا صلعم واله
تشريف مى برند امر ميفرمايند بمالك كه مستحفظ طبقات جهنم است حجابرا بردار بعد از رفع حجاب نظر ان امت بر جمال
باكمال ان شمس فلك سعادت مى افتد همه با تضرع و زارى فرياد ميكنند و عرض مينمايند كه ما از امتان توايم يا نبى
شدت عذاب مبتلا شده ايم رحمى بحال ما فرموده باش حضرت امر ميفرمايند تا طلبها انهارا از اتش بيرون مى اورند
با خود مى برند مقرر ميفرمايند همه انهارا داخل نهرى مينمايند بعد از اخراج از ان نهر كل انها صحيح الاعضاء و الجوارح
و شكل خوب انوقت امر اشرف و انهارا داخل بهشت مينمايند اينست مجملى از جواب از اين سؤال مقام قابل بر اين نيست **سؤال**
بعضى مرشدان بهم رسيده اند ادعاء ارشاد نمودن خلق مينمايند و خود را قطب ميدانند و ظاهر اينست كه معروف الحيله
بوده باشند ايا قابليت ارشاد نمودن دارند يا نه و ميتوانند كسى تابع او شود در اصول و فروع دين يا نه **جواب** جناب
اقدس بارى عز شانه و جل احسانه نبى كائنات را مبعوث بر خلايق نمود كه ارشاد انها نمايند باينكه در ان ارشاد و فلاح
عباد است و جناب رسول خدا صلعم در مدت بيست و سه سال كمال بذل و جهد و غايت اهتمام نمود در ارشاد تا انكه
بعد از انتقال نفس شريف ايشان بعالم قرار نصب نمودند اوصياء بر خلايق ايديهم فى اصولهم و فروعهم الى سواء السبيل
و الحمد لله از ان انوار مقدسه الهيه صادر شد در اصول و فروع الهيه صادر شده كه عقول عقلاى زمان و فحول
علماى دوران از وصل بكنه ان عاجز و حيرانند و قاطبه علماى زمان خوشه چين ان نموده و خواهند نمود الى يوم القيمة
و هر يك را بقدر فهم و استعداد در ان بهره و نصيبى بقدر قابليت در ان حظى و سهمى بوده استفاده خواهند نمود و در زمان
غيبت كه حكمت بالغه الهيه بر ظهور خاتم الاوصياء عليه و على ابائه الاف التحية و الثناء قرار نگرفته امر فرموده اند
در امور دين مبين برجوع بعلماء ابرار و فضلاء صالحين و شبهه نيست كه طريقه در صلاح و سداد و سنيه در
فلاح و رشاد اوثق و اقوى از طريقه مستقيمه حضرت رسول خدا و ال اطهار او كه گلكونه بهارستان دانش و بينش اند نيست
بلكه هر راه ما عداى انها دوست باطل و عاطل و هرچه سواى انست ضايع و مضمحل است و شكى در ان نيست كه طالب
بطريقه ايشان كسانيند كه اوقات خود را در ليالى و نهار باشرايط مقرره مصروف فكر در فهم اثار صادره ايشان
نموده و مينمايند پس در زمان غيبت كسيكه قابل فهم اثار صادره از ائمه اطهار عليهم صلوة الله الملك الجبار نداشته
لازم است در امور دين رجوع كند بعلماى راشدين كه بجد و جهد تمام و بحث در كتاب خدا و سنت رسول صلعم

خدام

٣

خدا و اسئله متفقه ائمه هدى نموده و مينمايد دارا ان اند امناى دين مبين و خلفاى ائمه طاهرين پس هر كس در امور دينيه رجوع
بچنين علما نموده بى تشكيك ناجى و رستكار و هر كس نه چنين نمود بى شبهه هالك و ستمكار خواهد بود بنا بر اين شخصيكه سؤال
نمود كه مدعى ارشاد ناس بلكه خود را قطب ميدانند يا نه ده سال متجاوز است كه اين مفتقر دركاه الهى او را ديده مطلع هستيم كه در ان
ظرف مدت نزد احدى از معتمدين كه بتوان از ان استفاده امور دينيه نمود تردد ننموده بلكه غالب اوقات عالم بوده ام منزل او در نهانى
توابع حكام و امراء ظلمه و بيت المال و شد عظيم را از ماكول و مشروب ايشان بوده و بقبض صحبت امثال اين اشخاص خود را پرورش داده و
تا الحال هستيم با اينكه قابل درك احكام الهيه از مدارك معلومه نيست و با وجود اين مراتب سبيل تعجب است كسيكه فى الجمله صاحب زبان
و بصيرت باشد چگونه احتمال خواهد داد كه تاسى و اقتداء بچنين شخصى موجب سداد و صلاح و باعث رشاد و فلاح او در امور خواهد
بود نعوذ بالله من تسويل الشيطان و وساوسه بلكه چنين شخصى با چنين حالت اگر مدعى ارشاد ناس است در اصول و فروع چنانچه
فرض سؤالست بى تشكيك فاسق و هالك است چنانچه مستفاد از حديث صحيح است كه مشايخ عظام الطباق بر نقل او نموده اند
كه عارف باسرار باطن و ظاهر سيد ما و امام ما محمد الباقر ع فرموده من افتى الناس بغير علم لعنته الملائكة الرحمة و ملائكة العذاب
و لحقه وزر من عمل بفتياه باانكه مذكور ميشود كه اين مرد كذا در مجامع غنا مى نشيند بلكه مهيى مجامع تغنى است و ترغيب
و تحريص انان ميكند اگر چنين باشد بلا تشكيك فاسق و مغضوب خداوند عالم است و بر همه خلايق لازم است با امكان در
ورع ان از ان صفت هلاكت را اصرار تمام نمايند نظر باينكه از مفتاح خزائن اسرار الهى جناب حضرت رسالت پناهى ص مرويست
كه فرمود اذا ظهرت البدع فى الدين فليظهر العالم علمه و من لم يفعل فعليه لعنة الله كما اينكه بر دو راين اشخاص جمع ميشوند و چنين
اشخاص را وسيله نجات خود ميدانند بى شبهه از توابع ابليس لعين و از اصحاب و عساكران ملعون بداتى خواهند بود روايت
نموده احمد ابن محمد ابن خالد كه در زمان انوار مقدسه الهيه جناب حضرت رضا و جواد و هادى و عسكرى عليهم السلام بوده در
كتاب خود ذكر و ان اوقات تصنيف نموده در حديث صحيح از كاشف امور دين مولانا جعفر الصادق ع كه ان حضرت فرموده كان
رجل فى زمان الاول طلب الدنيا من حلال فلم يقدر عليها و طلبها من حرام فلم يقدر عليها فاتاه الشيطان فقال له يا هذا انك
قد طلبت الدنيا من حلال فلم تقدر عليها و طلبتها من حرام فلم تقدر عليها افلا ادلك على شئ تكثر به دنياك و تكثر به تبعك
فقال بلى قال تبتدع دينا و تدعوا اليه الناس ففعل فاستجاب له الناس فاطاعوه فاصاب من الدنيا ثم انه فكر فقال ما صنعت ابتدعت
دينا و دعوت الناس اليه و ما ارى لى توبة الا ان اتى من دعوته فارده عنه فجعل ياتى اصحابه الذين اجابوه فيقول ان الذى دعوتكم اليه
باطل و انما ابتدعته فجعلوا يقولون كذبت هو الحق و لكنك شككت فى دينك فرجعت عنه فلما راى ذلك عمد الى سلسلة
فوتد لها وتدا ثم جعلها فى عنقه و قال لا احلها حتى يتوب الله على فاوحى الله تعالى الى نبى من الانبياء قل لفلان و عزتى و جلالى
لو دعوتنى حتى تنقطع اوصالك ما استجبت لك حتى ترد من مات على ما دعوته اليه فيرجع عنه يعنى شخصى در زمان سابق بود
طلب كرد دنيا را از حلال و بان نرسيد و طلب كرد دنيا را از حرام باز بمطلوب نرسيد پس شيطان امد نزد او گفت طلب كردى
دنيا را از حلال و حرام و بان نرسيدى ميخواهى ترا دلالت كنم بچيزى كه ترا بمطلوب خود برساند و متابعين تو بسيار شوند
گفت بلى پس شيطان گفت دينى اختراع كن و مردم را بان بخوان پس چنين كرد و مردم او را دعوت كردند و مال بسيار نزد او جمع شد
پس ان شخص با خود فكر كرد كه چه كار بود كه كردم دينى را اختراع كردم و مردم را بان خواندم و توبه مرا خداوند عالم قبول
نخواهد فرمود مگر بعد از انكه رد كنم كسانى را كه باطاعت من داخل اين دين شده اند پس امد نزد اصحاب خود و گفت اين
دينى كه شما را بان خواندم دين باطل است و من اختراع اين دين كرده ام ان اشخاص قبول ننمودند گفتند دروغ ميگوئى اين دين

که داریم حق است و تو تشکیک در دین خود نموده و رجوع از ایمان نمودی چون آن مرد این را دید زنجیری مهیا نمود یک طرف زنجیر را بگردن
بت و طرف دیگر بگردن و گفت این زنجیر را باز نمیکنم تا آنکه جناب الهی توبه‌ام را قبول کند پس وحی از جانب جناب اقدس
الهی به پیغمبر آن زمان رسید که باو شخص بگو بعزت و جلال خودم قسم که اگر بخوانی مرا تا بندهای بدنت از هم جدا شود
توبه ترا قبول نخواهم نمود تا آنکه زنده کنی کسانی را که گمراه کرده‌اند با این دین و برگردانی ایشان را از دین و شیخ صدوق همین حدیث را
بسند صحیح در فقیه ایراد نموده و اشخاصیکه ملتفت نشده‌اند ناس را و خود را قطب میدانند و طریقه خود را از اهل شرع مخفی
میدارند از این قبیل خواهند بود که عوام الناس و ضعفاء العقول فریب میدهند و لهذا توابع ایشان غالباً فسقه و طالب
دنیا و عوام الناس خواهند بود خداوند عالم بحق مقربان درگاه خود مردمان بیچاره را از شر این اشخاص محافظت فرماید
کتاب الطهارة سؤال ادخال حشفه در فرج زن با عدم انزال منشاء وجوب غسل بطرفین میباشد یا نه و هرگاه بمجرد
ملاقات عضوین انزال شود آیا بر قابل غسل واجب میشود یا نه و بر فرض وجوب غسل در این صورت هرگاه شب ماه مبارک
رمضان بوده و بدون غسل داخل شود صبح را آیا برای قضا و کفاره هست یا قضاء تنها جواب حکم در مسئله اولی اینکه ادخال
حشفه بی اشکال موجب غسل طرفین میباشد اگرچه انزال نسبت بهیچیک محقق نباشد و در مسئله ثانیه اگر انزال نسبت
بطرفین محقق باشد بلاشبهه غسل بر هر دو واجب و با وجود این هر یک که فجر را درک کند با عدم عذر بلا غسل متعمداً
اگر عالم بود که بعد بقای بر جنابت تا صبح موجب فساد صوم است بی اشکال قضا و کفاره بر ذمه او لازم است و الا اکتفا
بقضاء ظاهراً اقرب بصواب است هرچند [illegible] کفاره را دادن با احتیاط و انسب بسبیل نجات است و اگر انزال محقق
یکی باشد بدیگری غسل در کار نیست سؤال مظنه بلوغ قوی احتلام حکم باحتلام میکند یا نه جواب بمظنه احتلام
حکم بجنابت که غسل به نیت وجوب کند نمیتواند نمود بلکه شرعاً چنین کسی جنب نیست لکن با مظنه حصول ظن قوی
احتیاط اینست که غسل جنابت نیت احتیاط بکند و بعد از آن غسل را نقض نموده ببعض نواقض وضو مثل بول آن وضو
ساخته اکتفا نکند مجملاً بمحض غسل در چنین صورت اکتفا نمیتوان نمود سؤال ضعیفه طفلی در شکم او سقط شده روز
اول یک تکه آمد و بعد از سه روز تکه دیگر آمد و بعد از سه روز تکه دیگر آمد آیا مجموع را یک نفاس قرار دهد یا از
اول تکه نفاس قرار دهد تا آخر یا هر یک را علیحده نفاس محسوب خواهد بود جواب خونیکه با هر قطعه از طفل
خارج میشود بعد از خروج همه نفاس است سؤال نیت وضو و غسل و تیمم و نماز مطلق قربة الی الله کافیست یا نه جواب
بلی قربة در جمیع عبادات کافیست سؤال شخص وضو میگیرد و آبی از ناودان بر وضوی او میرسد آیا صحیح هست یا نه جواب
اگر قبل از اتمام عضو برسد آن آب را آب وضو محسوب نماید و اگر بعد از اتمام غسل عضو بوده باشد عیبی ندارد مگر در
صورتیکه مستلزم مسح بآب جدید بوده باشد سؤال هرگاه موشی در ظرفی بمیرد طریقه تطهیر آن بچه نحو است جواب
سه مرتبه آن ظرف را میشویند احوط آن است که هفت مرتبه بشویند خصوصاً در صورتیکه موش بزرگ بوده
سؤال سگی در ظرفی چیزی خورده کیفیت تطهیر آن بچه نحو است جواب هرگاه سگی در ظرفی چیزی خورده باشد یا ظرف
بلیسد اول آن ظرف را خاک مال نماید یعنی خاک خشک در آن ظرف داخل نموده بمالد احوط آنست که بعد از یکدفعه
خاک را ممزوج بآب نماید بمالد بعد از آن دو دفعه آن ظرف را بآب بشوید احوط آنست که بعد از دو دفعه خاک
مالیدن یک دفعه خاک خالص و دفعه دیگر خاک ممزوج بآب بشوید دفعه بآب بشوید و احوط آنست که در صورت
وقوع لعاب سگ در ظرف چنین نمایند سؤال تطهیر بکلوخ بچند عدد است جواب تا بحدیکه پاک شود احتیاطاً

این است

کتاب الطهارة

این است اگر کمتر از سه عدد پاک شود اتمام بسه نماید و اگر فرض شود از سه پاک نشود انقدر بمالد که پاک شود سؤال
بدن آلوده ببول و جامه آلوده ببول در آب یکدفعه فرو بردن کافیست یا نه جواب تعدد در غسل بول معتبر است اگرچه در کر
باشد بلکه در آب جاری نیز چنین است فرقی میان بدن متنجس ببول و جامه متنجس ببول در این باب نیست بل مرجح بول ظاهر
اینست که اکتفا بیکدفعه نتوان نمود سؤال در تیمم بدل از وضو و بدل از غسل تفاوت میباشد باینمعنی که یکضرب و دو
ضرب دست بر خاک گذاردن یا خیر جواب ظاهر این است که در مطلق تیمم یکضربه کفایت میکند اگرچه بدل از غسل بوده باشد
سؤال هرگاه شخصی دست خود را در مقعد یا فرج زن برده ما دامیکه هنوز از آلت منی بیرون نشده و ثانیه بیرون آورد هرگاه
آن چیزیکه داخل کرده و انزال نشده بود در مدخول یا او را هرگاه بر جامه خود پاک کند یا دست بر او بمالد نجس شود
میباشد یا پاک احتیاج بطاهر کردن هست یا خیر و دیگر آنکه هرگاه شیء که مذکور شد داخل شود در مدخول و انزال از او
نشود غسل بر او هست یا نه جواب هرکس دست خود را یا آلت رجولیت خود را بفرج زن نمود قبل از انزال اخراج نمودن رطوبت
که ملاقی دست یا آلت او میشود پاک است شستن آن واجب نیست لکن غسل بر طرفین واجب است در صورتیکه کل حشفه
یعنی ختنه گاه داخل شده باشد سؤال اجزاء احجار مضروبه اگر نجس شود بتابش آفتاب پاک میشود یا نه جواب پاک میشود
سؤال حیوانیکه از یهودی یا ارمنی بخرد و یقین داشته که آن ارمنی یا یهودی با رطوبت با او ملاقات کرده است پاک است
یا نجس جواب همینکه عین نجاست در آن حیوان موجود نبوده باشد حکم بنجاست نمیتوان نمود سؤال زن حامله را هرگاه
مظنه حاصل شود بسقط ولد از او خون قبل از سقط یا مطلق ولادت چه حکم دارد نفاس است یا حیض یا استحاضه جواب
خون قبل از سقط شدن یا ولادت نفاس نیست سؤال این سخن که هر خونی که ممکن باشد حیض باشد حیض است در غیر
حالت حمل است یا مطلق جواب ما امکن ان یکون حیضا فهو حیض عام است سؤال هرگاه آبی که [illegible] باشد و نجس باشد
بارش بیاید آیا آن آب بواسطه باران پاک است یا خیر جواب بارش اگر بنحوی باشد که ناودان جاری شود بی اشکال آن
آب پاک میشود مگر در صورتیکه بعد از انقطاع بارش یا [illegible] باشد و عین نجاست در آن باقی باشد سؤال
ضعیفه ذات العادة وقتیه و عددیه باینکه وقتش اول ماه بوده باشد و عدد شش هفت روز بعد از مضی چهارده
روز و از ایام عادت خون دید بصفت حیض در همین ماه یعنی صبح که از خواب برخاست خونی خشک در زیر جامه
خود دیده مثل خون حیض حکم شرعی او بیان فرمایند که بایست ترک عبادت نماید یا خیر و همچنین عباداتیکه پیش از
خواب نموده صحیح است یا خیر و همچنین روزه اش تا حال النظر باینکه حاصل مسئله میباشد چه صورت دارد جواب اگر مراد
که بعد از انقضاء ایام عادت چهارده یوم فاصله شده بعد خونی بصفت حیض دیده با نبوت احتمال از حال خود نموده
اگر عیان خون بوده حال مطهر در مجری علامتی نیست روزه صحیح و بی عیب است انتظار نماید اگر بعد از [illegible] مجری
حیض متمحض خونی باقیست در صورت مفروضه خود را حایض دانسته بمقتضای آن معمول دارد و اگر مراد اینست که از
اول ایام عادت تا این وقت که لکه دیده چهارده یوم منقضی شده لکه دیده حیض محسوب نخواهد بود سؤال
شخصی بجهت طفلی اطاق و رخت خواب و فرش نجس شد آیا چه باید کرد و میان خود و خدا چاره هم میتوان کرد جواب
استعمال فرش نجس و رخت خواب نجس با عدم رطوبت عیبی ندارد و همچنین رخت نجس و نیز حالت [illegible] سؤال
هرگاه بر ضعیفه غسل جنابت و حیض هر دو واجب شده باشد آیا یک غسل کفایت میکند یا دو غسل بکند
بر فرض اینکه دو غسل باید بکند آیا کدام یک را مقدم دارد و هرگاه یکی را باید بکند هر دو را [illegible] باشد یا نه

طریق که اول جنابت و بعد حیض را و مدتی بعد از غسل گذشته است آیا نمازهایی که کرده است چه صورت دارد صحیح است
یا خیر جواب هرگاه بعد از انقطاع حیض یک غسل کند باین نیت که غسل میکنم بجهت رفع حدث در مستند بجنابت و حیض
بوده باشد بی اشکال بی عیب است و اگر در غسل اول اوده باین نحو که اول بجهت حدث جنابتی بوده باشد و دیگری
چنین این نیز عیب ندارد سؤال درخصوص پوشیدن زنان که حرام و تجمل است یا حرام و تجمل نیست یا حرام است و دیگر پوشیدن
حریر بر مردان در همه اوقات اعم از وقت نماز و غیره حرام است یا مختص بوقت نماز است یا در مصاف بخصوصه
و مباحث و غیر او حرام است بیان فرمایید جواب حرمت بر زنان بر قاطبه مردان و زنان از جمله امور مسلمات است ولکن
ظاهر اینست که مجبر بوده باشد اما پوشیدن حریر پس حرمت آن ثابت است خواه در حال نماز بوده باشد یا غیر
حالت نماز لکن این در حق زنان در پوشیدن حریر در خارج نماز محل تشکیک بلکه محل خلاف نیست و اما در حال نماز
اگرچه محل خلاف لکن اقوی و مشهور جواز است سؤال در میان آب عمیق شنا کنان غسل میتوان نمود یا نه جواب اگر
در آن وقت نیت غسل کند و سر و کل بدن را داخل در آب نماید بقصد غسل ارتماسی ظاهر اینست که صحیح بوده باشد
لکن اولی اینست که از آب خارج شده بعد از آن نیت غسل نموده ارتماس بعمل آورد سؤال از طرف آب بمواضع وضو
رسیدن جایز است جواب بلی جایز است سؤال در نجاست مظنه کافیست یا باید قطع و یقین بهم رساند آن
وقت تطهیر نماید جواب مطلق مظنه کفایت در حکم بنجاست مگر در صورتیکه مظنه از قول دو عادل بوده باشد
و در نیت از مظنه حاصل از قول عادل واحد حکم بنجاست نشود سؤال ترشح آب استنجا که بجامه یا ببدن
برسد پاکست یا نجس جواب در صورتیکه نجاست از اطراف مخرج تعدی ننموده باشد و مخرج نجس بغیر آن نجاست
مثل خون و غیره نشده باشد و عین نجاست نیز در آن نباشد پاکست سؤال خون ماهی نجس است یا پاک میتوان
نماز با او کرد یا نه جواب پاک است در صورتیکه از ماهی باشد که ماکول باشد با آن نماز میتوان کرد و اما هرگاه
از ماهی غیر ماکول بوده باشد با آن نماز نمیتوان کرد سؤال هرگاه حیوانی در چاه بیفتد و اطلاع بهم نرسد
تا چند روز بگذرد و آن حیوان بیرون بیاید و موهای او ریخته باشد اما از هم نپاشیده باشد و احد اوصاف
ثلثه را تغییر نداده باشد آیا اینکه در این وقت استعمال شده در تطهیر ظروف و فروش و در وضو بآن شده چه صورت
دارد و در صورتیکه احد اوصاف ثلثه را تغییر داده باشد چه باید کرد جواب ظاهر این است که هرگاه احد اوصاف ثلثه
ازو متغیر نشده باشد جمیع استعمالاتیکه از آن آب شده خواه در رفع خبث بوده باشد یا در رفع حدث اصغر بوده
یا اکبر بی عیب و طهارت صحیح بوده باشد و همچنین سایر استعمالات از آب در تطهیر ظروف و فروش و لباس
هیچ عیب ندارد بلی بعد از اطلاع نزح آب نماید بنحویکه مقرر در شریعت است مطهر شده نسبت بآن حیوان
و اما هرگاه احد اوصاف ثلثه آن متغیر شده باشد و این تغیر بسبب آن حیوان میتنه بوده باشد آن آب نجس
و جمیع استعمالاتیکه بعد از تغییر شده محکوم بنجس خواهد بود پس هرگاه استعمال در رفع خبث شده آن نجاست
زایل نشده بلکه محل نجس شده است و همچنین هرگاه استعمال در رفع حدث شده باشد حدث رفع نشده پس
وضو بآن آب باطل خواهد بود و نمازهایی که بآن وضو شده باطل اعاده لازم است سؤال ضعیفه در ایام نفاس
که منتشر است دیگر خون ندیده اما یک چیزی که رنگ یعنی آب که رنگ او درد است می بیند جواب همین که خون
قطع شده لازم است که غسل نفاس نماید و اما قبل آبی که مایل بزردیست اگر هم ببیند موجب نمیشود سؤال

لکن

کتاب الطهارة

کسی هنگ خون بخورد یا بخلال خونش بیاید و آب دهن را میریزد تا خون موقوف شود و لب آلوده بخون نشود جواب هرگاه
آن خون بلب نرسد بعد از تمام شدن خون حاجت بغسل دهن نیست سؤال شخصی در میان خزانه حمام ایستاده
و آب بسینه یا بالاتر او را احاطه نمود و همانجا بدون اینکه از آب بیرون بیاید نیت نمود فرو میرود آیا غسل این
شخص صحیح است یا فاسد بلکه باید بعد از نیت از خارج آب فرو رود بر فرض وجوب خروج از آب آیا بیرون آمدن
بچه حد واجب است و دیگر غاسل در میان آب بهمان طور ایستاده و غسل ترتیبی بعمل میاورد باین نحو که نیت
نمود اول سر را فرو می برد و بعد از آن پای راست را از زمین کنده طرف راستش را در میان آب حرکت میدهد
بقصد نیت غسل و هکذا بعد طرف چپ را آیا این غسل ترتیبی صحیح است یا نه جواب ظاهر این است در غسل ارتماسی خروج
بدن از آب واجب نبوده باشد یا بنا بر این هرگاه داخل آب باشد بلکه آب محیط تا سینه بلکه تا گردن او بوده
باشد نیت غسل کند و فرو رود در آب غسل ارتماسی نمود و غسل او صحیح بوده باشد و اما غسل ترتیبی پس ظاهر
این است که حرکت براعضا لازم نبوده باشد بنا بر این هرگاه بعد از نیت سر و گردن را داخل آب نماید بعد از آن
جانب راست را داخل آب نماید و بعد از آن جانب چپ را غسل صحیح خواهد بود سؤال شخصی که قضای نماز فوتی
در ذمه داشته باشد و قبل از دخول وقت فرایض یومیه وضو بنیت وجوب میسازد و اراده که داشتن نماز فوتی
هم ندارد و همچنین غسل جنابت را قبل از وقت مذکور بعمل میاورد بنیت وجوب و با عدم اراده قضا آیا وضو
و غسل این شخص صحیح است و بعد از دخول وقت بهمین وضو و غسل میتواند نماز بگذارد یا فاسد است و باید بعد
دخول وقت اعاده نماید و بر فرض عدم صحت این فرض بلکه همین شخص قبل از دخول وقت مسطوره بقصد تهیه
طهارتین را بعمل آورد بدون ضم نیت وجوب یا ندب طهارت او صحیح است و چیز مشروط بالطهارة را من الفرایض
و المندوب میتواند بعمل بیاورد یا نه بلکه طهارتین فاسد است باید بعد از دخول وقت اعاده نماید جواب
کسیکه قضای واجبی در ذمه او بوده باشد قضای آن نماز بر آن شخص واجب است قطعا خلافی که ما بین فقهاست
این است که این واجب یا فوریست که در تاخیر آن آثم خواهد بود یا واجب موسع است در تاخیر آثم نخواهد بود
فریقین متفق میباشند در وجوب قضا و تدارک فایته مشغول است عدم اراده مکلف بر اتیان واجب موجب
این نمیشود که واجب از وجوب خارج شود پس وجوب تدارک و قضای آن بحال خود باقیست اگر چه مکلف
عازم بر اتیان آن نبوده باشد و چونکه هر یک از وضو و غسل موقوف علیه آن نماز قضاست و مقدمه واجب است
موقوف واجب است پس اتیان موقوف علیه به نیت وجوب بیعیب خواهد بود اگرچه مکلف حین نیت وجوب
عازم بر اتیان موقوف نبوده باشد پس قصد وجوب وضو یا غسل در صورت مفروضه چنین نیت که موجب
فساد شود بلکه صحیح خواهد بود بنا بر این بعد از دخول وقت اکتفا بهمین وضو یا غسل میتواند نمود و همچنین حال
هرگاه اکتفا به نیت قربة مطلقه نماید این نیز بی عیب و صحیح است بلکه بعضی محققین اسلم بوده باشد سؤال
در دهات بحمام مردانه میباشد و در شب مقاربت اتفاق می افتد زن یا شوهر زن با امکان غسل کرده
غسل نمیکند تا عصر و نماز را قضا میکند یا تیمم میکند و صبح و نماز را میکند در این دو صورت نماز چه صورت
دارد و با وجود امکان اینکه آب گرم کند و غسل بکند زوج هم عالم باین است که ضعیفه غسل نمیکند آیا
معصیت از برای زوج هست یا نه جواب ظاهر این است معصیت در حق زوج بوده باشد لکن در حق زوجه

پس اگر ممکن از غسل بوده باشد و غسل نکند قطعاً اثم است بلکه اگر تیمم در سعهٔ وقت نماید مادامیکه غسل در وقت او ممکن بوده باشد تیمم باطل خواهد بود سؤال شخصی در بازار میرود آب می پاشند و بجامه و بدن میرسد آیا طاهر است یا نه جواب در صورتیکه عالم بنجاست مواضعی که آب بآنجا رسیده و آنجا ترشح نموده باین شخص رسیده نبوده باشد غسل آن لازم نیست سؤال تری مشتبه سر حشفه که لازم است تطهیر جواب در صورتیکه استبراء ننموده باشد غسل آن لازم است و اگر بعد از استبراء بوده باشد محکوم بطهارت [2] نیست سؤال زمین مفروش باجر کف نعل و پا را پاک میکند یا نه و تعمدا و عمدا زمین پاک میکند یا نه جواب اگرچه ظاهر این است که مثل زمین باجر مفروش مطهر بوده باشد لکن رعایت احتیاط با سهولت از قبیل بموقع است اخلال بآن نمودن با سهولت مراعات آن مناسب نیست بلی عدم تمکن مشی بغیر مفروش باجر و عدم تطهیر بمطهر دیگر امریست دیگر و اما عصا و عراده ظاهر این است که ارض مطهر اینها نبوده باشد سؤال شخصی وضو بگیرد و مسح را فراموش کند تا داخل نماز شد در بین نماز بیادش آمد و محل وضو هم رطوبت باقیست چه کند جواب نمازیکه شروع در آن نموده باطل است بعد قطع نماز ببقیه رطوبت در اعضای وضو مسح را بعمل آورد و احتیاط مقتضی این است وضوی دیگر گرفته مشغول بنماز شود سؤال اگر ظرفی منحصر باوانی طلا و نقره باشد و غسل و وضو موقوف باشد باستعمال اینها آیا وضو و غسل ساقط است یا استعمال اوانی طلا و نقره در این صورت جایز است جواب توضیح مطلب مقتضی این است که گفته شود در صورتیکه کسی محدث بوده باشد بحدث اصغر یا اکبر آب بجهة وضو یا غسل تا موجود بوده باشد مگر اینکه در اوانی ذهب و فضه بوده مجملا در این صورت آیا مخیر است در اخذ آن از این اوانی است یا نه در صورت عدم تمکن هرگاه مکلف احتیاط نمود در مقام رفع حدث استعمال نمودن اوانی ذهب و فضه را در رفع حدث ظاهر این است که طهارت محکوم بصحت بوده باشد بخلاف آنکه در صورت منحصر بوده باشد بنا بر این نظر باینکه مفروض است که طهارت ممکن نیست با اوانی ذهب و فضه پس هرگاه فرض شود که طهارت مامور به بوده باشد در چنین صورت لازم می آید امر بلزوم با نهی آن لازم و این قطعی البطلان است پس لا محاله در چنین صورت طهارت مامور به نیست پس باطل خواهد بود نظر باینکه صحت در عبادات عبارت از موافقت امر است بخلاف الحال هرگاه منحصر نبوده باشد یعنی متمکن بوده باشد از طهارت با عدم استعمال اوانی ذهب و فضه در اینصورت نهی در تکلیف بطهارت نیست بلکه تکلیف به بطهارت ثابت است غایت ما فی الباب است که این شخص در استعمال آثم است و نهی متعلق بتابع از حقیقت طهارت است پس طهارت صحیح خواهد بود اگرچه در اصل استعمال معاقب بوده باشد این مطلب اختصاص باوانی ذهب و فضه ندارد بلکه هرگاه فرض شود که طهارت موقوف باستعمال نمودن ظرف مغصوب آن نیز چنین است معلوم است از جمله توضیحات دقیقه مسئله آن است که هرگاه کسی مقداری آب را داخل تسلط بر استعمال آن هست که کفایت غسل و عضوی از اعضای وضو مینماید و علاوه بر این قدر ما بینکه توان در آن استعمال نمود شرعا نیست لکن مباح در اوانی ذهب و فضه یا مغصوب هست پس هرگاه این شخص قبل از استعمال آن قدر که کفایت غسل یک عضو دیگر نماید اخذ نمودن از اوانی ذهب و فضه یا مغصوب قبل از غسل عضوین در این صورت اگرچه آثم است در اخذ آن مقدار آب از آنیه ذهب و فضه مثلا لکن بعد از اخذ حال مکلف بطهارت میشود لازم است اتیان بطهارت نماید

طهارت صحیح

طهارت صحیح عند ولد آن نیز تیمم جایز است اگرچه قبل از اخذ آن مقدار آب از ظرف مغصوب اخذ نماید طهارت آن در اینصورت صحیح نیست نظر باینکه حین اخذ بغسل عضو اول مامور بطهارت نبود نظر بعدم کفایت اینکه حد در استعمال آن نبوده در غسل اعضای مغسوله مثلا و هو العالم سؤال هرگاه بقصد ترتیبی خواست غسل کند اول سر را شست و بعد بنیت هر دو طرف داخل آب شد و ترتیب اعضاء قرار نداد آیا همچو غسل صحیح است یا نه و بر فرض ابطال غسل آیا قضا و کفاره هر دو واجب است یا نه هرگاه همین غسل را کرده و غسل سنتی هم کرده و بعد معلوم شد که آن غسل اول صحیح نبوده آیا این غسل سنتی تخواه واجبی میشود یا نه و بر فرض تخواه نشدن آیا قضا و کفاره از ایام غسل سنتی تا ایام اطلاع واجب است یا نه جواب در غسل ترتیبی لازم است اول سر و گردن را بشوید و بعد جانب ایمن و بعد جانب ایسر چون مفروض در سؤال است که در دو طرف ترتیب بعمل نیاورده بنا بر این غسل باطل خواهد بود و نمازیکه بعد از این غسل بعمل آورده باطل است قضای آن لازم است و اما کفاره بجهة اخلال بنیت واجب نیست بلی کفاره این تو به است نظر باینکه آثم است در ترک تعلم کیفیت غسل و اما قضای صوم و کفاره بجهة صوم یعنی چنین غسل جنابتی در ماه مبارک رمضان بعمل آورده یا قبل از ماه مبارک بعمل آورده لکن بهمان غسل باقی بوده یعنی غسل صحیح بعمل نیاورده داخل ماه مبارک شد بهمان حالت صوم را بعمل آورد ظاهر این است که قضای چنین صوم لازم بوده باشد اما حکم بوجوب کفاره اگرچه خالی از اشکال نیست لکن مقتضای احتیاط عدم اخلال بآن است و اما غسل سنتی پس نفهمیدم که هرگاه کسی غسل واجب نداند که چه نحو باید کرد غسل سنتی را چه نحو بعمل آورده خواهد بود و بر فرضی که کسی غسل سنتی را صحیح بعمل آورده و این معتقد این بوده باشد که غسل واجبی در ذمه او نیست چنین غسل مغنی از غسل واجب میشود سؤال ضعیفه ذات العاده عددیه هرگاه یک روز یا دو روز قبل از انقضای عده پاک شده چه کند جواب در صورتیکه مشخص شد که پاک شده غسل نماید سؤال شخصی در شب ماه مبارک رمضان قبل از سحر محتلم شده باشد و از برای وی ممکن نباشد که حمام برود بجهة مظنه ضرر راه رود یا بجا مومنی باشد و در آن شخص آثار ناخوشی باشد که در آب سرد نتواند غسل کند بجهة ضرر و آن شخص را آن شخص میداند که تیمم بدل از غسل یا کرده در آن شب بجا آوردن نیامد که تیمم کند و بعد ماند طلوع صبح رفت بحمام غسل کرد و نماز خواند جواب اگر مقصود این است این شخص بجهة ضرر متمکن از غسل نبوده و میدانست که مکلف باو تیمم بدل از غسل است قبل از فجر تیمم هم نبوده که قبل از طلوع فجر تیمم نموده باشد بدل از غسل لکن فراموش کرده یعنی متذکر نشد که صبح طالع شده بود اگر چنین است ظاهر این است که صحیح بوده باشد روزه آن روز صحیح بوده باشد سؤال بجهة طفل مکلفی جنابت اتفاق افتاده و از شرم و خوف والدین بحمام نتوانست برود روزه گرفته و نماز کرده آیا نماز و روزه او آن چه صورت دارد جواب در صورتیکه عالم بوده باشد که صحت صوم مشروط بغسل جنابت است یعنی عالم بوده باشد که صوم با جنابت صحیح نیست و با بصورت اخلال بغسل نموده باشد بجهة بلا تشکیک چنین صومی صحیح نیست قضای آن لازم است بلکه در چنین صورت کفاره نیز لازم است و هم چنین است حال در نماز باین معنی هر نمازیکه بعد از جنابت و قبل از غسل بعمل آورده است البته آن نماز باطل است اگرچه عالم نبوده باشد که نماز با جنابت صحیح نیست سؤال هرگاه زید دانگ از یکباب حمام مشتمل الرجال و النسوان را مالک با جاره زید داده باشد و مالک بکذانک دیگر بعد از انقضاء خود را با جاره عمرو میدهد و عمرو مستاجره را بمقرری مستاجر میدهد

در حمّامی که جمع کثیر از رجال و نسوان مسلمین بحمام رفته بود میروند و غسل میکنند آیا غسل مسلمانان چه صورت دارد
جواب اگر این مطابق واقع بوده باشد یعنی پنجدانگ از حمام ملک از یک نفر بوده باشد مالک و پنجدانگ را اجاره
داده باشند بمستاجری و مالک یکدانگ پنج دانگ را بعد و انا متصرف باشد و بتصرف مستاجری که مالک پنجدانگ
اجاره داده نه دهد و با عدم رضای او مستاجر متصرف بوده باشد در این صورت چنین شخصی بلا شبهه
غاصبست مستحق مؤاخذه الهیست و اما غسل اشخاص پس اگر آن اشخاص عالم بموضوع بوده باشند که یعنی عالم
بوده باشند که پنجدانگ از حمام با مالک یکدانگ بطریق عدوان متصرف است تشکیکی در فساد غسل ایشان نیست
خواه عالم بوده باشند که آب مغصوب میتوان نمود یا نه و اما هرگاه جاهل بغصبیت بوده باشند پس ظاهر این است
که غسل ایشان صحیح بوده باشد مجملاً عالمین بغصبیت در تردد نمودن بآن حمام آثم است و مؤاخذه خواهند بود و غسل ایشان
محکوم بفساد است نماز یکسان ایشان بآن غسل صادر شده باطل است و اما جاهلین بغصبیت حرجی در حق ایشان
نیست و غسل ایشان محکوم بصحت است لکن در اول مذکور شد این کلام محض ادعاست بمجرد ادعای مدعی حکم بغصبیت
نمی توان نمود کاهست شخص متصرف مدعی مالکیت بوده باشد خواه مالکیت منفعت بوده باشد یا عین
و منفعت هر دو و این از راه اعلام بحکم مسئله است و الا محتاج بر ان نه سؤال هرگاه نیت اغسال واجبه را سهو کند
بعد از بیرون آمدن حمام باز عود کند یا نه جواب اگر وقت داخل شدن در آب قصد این را داشته باشد
که این انداختن خود را در آب بجهت غسل است غسل صحیح است و اگر چنین نباشد غسل را اعاده کند سؤال
غسل نفاس اقل و اکثر چند روز میباشد جواب خون نفاس در جانب قلت حدی ندارد و در جانب
کثرت علاوه از ده روز نمیشود سؤال هرگاه اغسال واجبه جمع شوند یکی بجا آورد یا همه را کدام یک را مقدم
دارد جواب ظاهر این است یک غسل به نیت همه اغسال میتوان نمود در صورتیکه یکی از اغسال غسل جنابت
باشد دیگر وضو بجهت نماز ضرور نیست و اگر غسل جنابت نباشد وضو لازم است بجهت نماز سؤال در دنباله
خنثی مشکل که فوت شود در جائی که از محارم خالی باشد چه صورت دارد جواب در صورتیکه خنثی مشکل
بوده باشد اگر کنیزی دارد آن کنیز متصدی او شود و اگر کنیز ندارد محارم و در صورت انتفای محارم
در دست کرده عمل بمقتضای قرعه توان نمود سؤال شخصی که غسل واجبه بر او هست و فوت شود بغسل میت پاک
می شود یا نه جواب ظاهر این است که بیک غسل اکتفا توان نمود در نیت با نیت هر دو نماید یا به نیت کند که
غسل میت مثلاً مجزی و مغنی از آن غسل باشد سؤال هرگاه آب بموضع متنجس یا بعین نجاست برسد و از آن بر
کنند بجامه یا ببدن ترشح نماید در حالتیکه آن آب متغیر بنجاست نشده باشد آیا پاک است یا نجس و بالجمله
در نجاست آب قلیل فرق میان وارد بر نجس هست یا نه و چنانچه فرق نیست مطلق غساله پاک است یا نه و بنابر
ثانی غساله استنجاء ما ما میکه متغیر بنجاست نبوده باشد و نجاست از اطراف مخرج تعدی نکرده باشد
و بنجاست دیگر مخلوط نباشد در چنین صورت ظاهر این است که فرقی در این باب نیست مابین استنجاء مخرج
غایط و بول نمیباشد با تحقق شرایط مذکوره سؤال مواضع مسح در وضو باید خشک باشد یا رطوبت در
غالب بر رطوبت ایشان باشد یا لازم نیست دایا وجود تر بودن عضو ماسح جایز است برداشتن رطوبت از
عضو لامعه وضو از برای مسح یا نه و آیا وضو زیر باران جایز است جواب خشک بودن مواضع مسح ظاهر این است

که لازم نبوده

کتاب الطهارة

۶

که لازم نبوده باشد لکن ظاهر این است که غلبه رطوبت ماسح بر ممسوح معتبر باشد ظاهر این است با بقای رطوبت در کف
اخذ رطوبت از مواضع مغسوله جایز نباشد و وضو در زیر بارش عیب ندارد و لکن در عضو آخر نحوی نماید که مسح با آب وضو
باشد نه باران سؤال غسل ترتیبی ارتماسی که اول شستن سر بریختن آب بر آن باشد و بعد از آن بفرو بردن طرف
راست بدن در آب و بعد از آن بفرو بردن طرف چپ آیا صحیح است یا باید آب بر طرفین ریخته شود جواب ظاهر این است
که صحیح بوده باشد بلکه میتوان گفت که غسل ترتیبی بچند نوع متحقق میتواند شد اول آنست که صب آب نماید بر رأس و رقبه
و بعد صب نماید بجانب راست و بعد از آن صب نماید بجانب چپ دوم آنست که صب در بعض اجزاء و غمس در بعض دیگر سیم
آنست که غمس در همه باشد باین نحو که اول سر و گردن را داخل آب کند بعد جانب راست و بعد جانب چپ را داخل آب کند
رابع آنست که صب در بعض و غمس کل بدن را در آب لکن بقصد رسانیدن بعضو باقی خامس آنست غمس بعض عضو
در آب و غمس کل بدن بجهت ایصال ماء بعضو باقی سادس آنست سه مرتبه کل بدن را داخل آب نماید دفعه اول بقصد
غسل رأس و رقبه و دفعه ثانیه بقصد غسل جانب ایمن و دفعه ثالثه بقصد جانب ایسر سؤال هرگاه در حالت نماز
یا غیر حالت نماز یا آنکه استبراء کرده باشد یا بدون آن حالتی در مجرای بول احساس شود که تشکیک کند مکلف در خروج
بول یا مظنونش شود خروج بول آیا تحفظ لازم است جواب ظاهر این است که تحفظ از خروج لازم نبوده باشد اگر چه
خروج مظنون این شخص بوده باشد سؤال در غسل ارتماسی لازم است بیرون بودن تمام بدن از آب یا نه و بنابر ثانی
آیا لازم است بیرون بودن بعض بدن یا در زیر آب هم هرگاه نیت غسل کند صحیح است و بنابر اول چه قدر از بدن باید
از آب بیرون باشد نصف یا اکثر یا اقل جواب ظاهر که بیرون آمدن از آب یا خارج شدن از آب هیچ یک در غسل ارتماسی
لازم و ضرور نباشد پس در داخل آب غسل ارتماسی نمودن بی عیب است خواه تا ساق داخل آب باشد یا تا کمر بلکه تا گردن
هم هرگاه داخل آب بوده باشد نیت غسل نموده با آب فرو رود بقصد غسل غسل صحیح است ظاهراً بلکه میتوان ادعا نمود
که مستفاد از تتبع اخبار وارده از ائمه اطهار این است که مقصود رسانیدن آبست بکل بدن بقصد غسل بنابراین
هرگاه کسی بدن او داخل آب بوده باشد در حین دخول در آب ناوی غسل نبوده باشد و لکن در همان حین که کل
بدن او در آب هست نیت غسل کند و خود را بعد از نیت در جوف آب حرکت بدهد بقصد غسل در نیت که غسل
محکوم بصحت بوده باشد مرحوم سید اعلی الله مقامه در رفع نزره در منظومه فرموده: والارتماس وهو فی الماء
یصح: ولیس للخروج وجه یتضح: فلو نواه بعد ان تدغمه: صح اذا حرک کل البشرة: و این مضمون باعتقاد این خادم شریعت
مطهره علی صادعها الف السلام والتحیة موافق است با آنکه ظاهر اجماع وارده در ارتماس موهم خلاف آنست مثل صحیحه
زراره که فرمود لو ان رجلاً جنباً ارتمس فی الماء ارتماسة واحدة اجزاه ذلک وان لم یدلک جسده نظر ظاهر ارتماس
فرو رفتن در آب است و این سائل کسی که فرو رفته باشد در آب مشکل است لکن جواب بعنوان احتمال این است که
مذکور شد حاصل آنچه ثبت که مستفاد از تفحص نصوص وارده از اهل عصمت این است که مقصود در رفع جنابت حدث
رسانیدن آبست بکل بدن بعد از نیت غسل بقصد ارتماسی که عبارت از داخل شدن در آب باشد مطلوبیت من
باب التوصل للغیر یعنی بجهت رسیدن آب بوده باشد بکل بدن متحقق است مطلوبیتش را حیثیت توصلیه بجهت بغیریت نه فی
حد ذاته بعد از آنکه فرض شود از غسل عبارت از رسیدن آب بوده بکل بدن حاصل باشد پس ارتماس باقی نمانده
بر وصف مطلوبیت تا تحصیلش لازم بوده باشد مجملاً ظاهر این است که غسل در جمیع صور مذکوره صحیح بوده باشد

ولکن انتصار بقدر متیقن نمود که کل بدن خارج از آب باشد یا بعض بدن خارج از آب باشد مثل اینکه تا نصف بدن خارج آب بودن آن نیز بی اشکال است سؤال در شستن جامه از بول دو دفعه باید شست آیا فشردن هم در هر بار لازم است یا یک بار کافیست و بنا بر اینکه باید بین الغسلتین عصر بعمل آید یا بعدهما و هرگاه جامه یا بدن ببول نجس باشد در آب کثیر شسته میشود باز دوباره شستن لازم است یا مستحب است یا نه جواب ظاهر اینست که غسل جامه از بول در آب لازم بوده باشد و در هر غسلی عصر لازم است مگر در آب جاری که تعدد ضرور نیست سؤال هرگاه شخصی مدت یکسال به نیت واجب غسل جنابت نموده بعد از نماز ظهر حال واقف از مسائل آن شده که صحیح نبوده چه بایست بکند جواب اگر عملی که در سابق کرده و حال مطلع شده که آن عمل باطل بوده و در آن وقت آن عمل را بتقلید مجتهدی ننموده باشد البته آن غسل باطل خواهد بود و جمیع نمازها بلکه بآن غسل نموده باطل و قضای آن لازم خواهد بود سؤال کسی که بر دندان کنده شده مس میکند آیا بر ماس غسل مس میت واجب است یا نه و آیا تفاوت هست میانه آنکه دندان از خود ماس باشد یا غیر او جواب از سیاق سؤال ظاهر میشود که مراد مس دندان از حی است ظاهر این است که مس آن موجب غسل نمیشود خواه متصل بوده باشد بآن شخص یا منفصل و خواه از خود آن شخص بوده باشد یا از دیگری سؤال تغییر آب چاه من حیث احد الاوصاف المعروفه حکم آن از تراوح و غیر آن بیان فرمایند جواب در صورت تغییر نزح جمیع آب نمایند با امکان و با عدم امکان تراوح نمایند ظاهر اینست اگر هیچیک اینها را ننمایند و در بیت در جواز اکتفا بنزح مقداریکه آن التغیر شود سؤال چه میفرمایند در مقلد شرعی خروسی که واقع در بئر و بعد از بیت روز منتفخا بیرون آورده شد بدون تفرق اجزاء و حکم عبادات واقعه در ایام مذکوره را بیان فرمایند من وجوب القضاء والعدم جواب در صورت عدم تغییر آب چاه ظاهر این است که جمیع استعمالات از آن خواه در رفع خبث بوده باشد یا رفع حدث اصغر بوده باشد یا اکبر بی عیب و صحیح است عبادات واقعه بعد از آن محکوم بصحت است نه قضای ضرور است و نه اعاده سؤال وضو در کجا واجب است و در کجا مستحب التماس آنست که بعد استقصای هر دو قسم را مرقوم نموده باشند جواب وضو واجب است در چند مقام اول بعد از دخول اوقات فرایض بجهة اتیان بصلوة مفروضه و قضا دائیه دوم بجهة اتیان بصلوة مقضیه سیم بجهة اتیان بطواف واجب چهارم بجهة اتیان باجزاء منسیه پنجم بجهة اتیان بسجود سهو امّا وجوب بلکه اظهر وجوب وضو است بجهة سجود سهو ششم وضو بجهة مس کتابت قرآن در صورتیکه مس را واجب شود مثل اینکه بخواهد بآن قرآن افتاده در محل قاذورات یا در ید کافر یا بجهة اصلاح و تصحیح قرآن در صورت وجوب آن هفتم وضو بجهة اقامه صلوة بوتیره هشتم بجهة اتیان بصلوة مندوبه یعنی بجهة نمازیکه بنذر یا شبه نذر بر او لازم شده باشد و همچنین است وضو بجهة مس کتابت قرآن در صورتیکه مس کتابت قرآن بر او لازم شده باشد قال فی نهایة الاحکام حکم الحدث المنع من الصلوة اجماعا ولقوله علیهم السلام لا صلوة الا بطهارة و من الطواف لقوله الطواف بالبیت صلوة لانه اباح فیه الکلام و من کتابت القرآن لقوله لا یمسه الا المطهرون و قضاء السجدة المنسیة و التشهد المنسی لان شرط الصلوة شرط فی اجزائها و من السجود السهو انتهی کلامه ثم بجهة اتیان بعملیکه مکلف بوضو لازم نموده باشد که باوضو اتیان نماید و در جمیع این موارد وضو لازم است لکن در هفت موضع او بالاصالة و در موضع اخیر بالعرض مخفی نماند وجوب وضو در موارد مذکوره در صورتی نیست که باوضو نبوده باشند امّا هرگاه باوضو بوده باشند

بهمان وضو

بهمان وضو اکتفا میتوان نمود و امّا موارد دیگر وضو در آنها مستحب است پس بیان است اول بجهة کون بر طهارت توضیح حال در بیان این مطلب مقتضی این است که معتبر شود انسان را دو حالت است حالت حدث و حالت طهارت حدث عبارت است از حالت نفسانیه که مانع شرعی از اشتغال بصلوة و طواف واجب و مس مصحف و غیر اینهاست از چیزهائیکه مذکور شد و همچنین مانع از فضیلت و کمال منافی با تعظیم اموریست که مذکور میشود و دفع آن حالت است باعث نظافت باطنی نفس میشود تعبیر از آن بطهارت میشود چونکه وضو رافع آن حالت است که تعبیر از آن بحدث میکنند و موجب حدوث آن حالت است که تعبیر از آن بطهارت میکنند دوم وضو بجهة اتیان بصلوة مندوبه سیم بجهت طواف مندوب چهارم وضو بجهة سجود و تلاوت خواه سجده واجب بوده باشد یا مستحب پنجم وضو بجهة اعمال حج سوای طواف واجب و نماز آن ششم وضو بجهة اذان کفش قبل از طلوع فجر اگر وضو بجهت مطلق اذان سنت است لکن چون اذان قبل از دخول وقت می باشد مکروه در فجر بقصد اعلام و بعد از دخول وقت وضو واجب میشود لهذا ثمری ندارد و ثمره حکم باستحباب وضو در اذان چون اذان کفن است با عدم وضو لکن مستحب است که بعد از طهارت و وضو بوده باشد بلی ممکن است تصویر استحباب وضو بجهة اذان بعد از دخول وقت باین نحو که نیت می نماید که این وضو را بجهة اذان فقط میسازم بعد از فراغ از اذان نقض و منع مینماید و بعد از آن وضوء واجب میسازد بجهت نماز هفتم وضو بجهت سجده شکر هشتم وضو قبل از دخول وقت بجهة مهیا شدن در اتیان بنماز در اول وقت بدانکه فاضل مرحوم شیخ یحیی بن سعید در کتاب نزهة ذکر نموده در ضمن وضوات مستحب باین عبارت والوضوء للصلوة قبل دخول الوقت ظاهر عبارت مقتضی این است که مستحب بوده باشد وضو قبل از دخول وقت از برای اینکه اتیان بنماز نماید در وقت خواه منظور مکلف این بوده باشد که اتیان بنماز در اول وقت نماید یا نه و هو المدلول علیه ما ورده شیخنا الشهید فی الذکری قال روی ما وقر الصلوة من اخر الطهارة حتی یدخل وقتها نهم وضو بجهة نماز میت دهم وضو بجهة داخل نمودن میت را در قبر یازدهم وضو بجهت تلاوت قرآن دوازدهم وضو بجهت حمل قرآن سیزدهم وضو بجهة تعقیب صلوة یومیه چهاردهم وضو بجهة زیارت ائمه علیهم السلام پانزدهم وضو بجهت دخول در مساجد شانزدهم وضو بجهة دخول روضات ائمه علیهم السلام هفدهم وضو بجهة زیارت قبور مؤمنین هیجدهم وضو بجهة وارد شدن مسافر از سفر بمنزل خود نزد عیال نوزدهم وضو بجهة طلب حوائج خواه از درگاه احدیت جل شانه بوده باشد یا از غیر بیستم وضو بجهة مس قرآن بجهت پاک کردن غبار از خط قرآن یا رفع قرآن از زمین بجهة تعظیم بیست و یکم وضو بجهت کتابت قرآن بیست و دوم وضو بجهت بیرون آمدن مذی بیست و سیم وضو بجهة بیرون ودی است بدانکه آنچه از مخرج بول خارج میشود پنج چیز است اول بول دوم منی تشکیک نیست در اینکه هر دو ناقض وضو هستند لکن اول موجب وضو است چنانچه ثانی موجب غسل است سیم مذی بذال معجمه چهارم ودی بذال مهمله پنجم وذی بذال معجمه و امّا مذی پس آنست که بعد از ملاعبه و تقبیل از انسان خارج میشود و امّا ودی پس آن آب غلیظی است خارج میشود از انسان بعد از بول معقوده در این مقام این است این هر سه اگرچه هیچ یک ناقض وضو نیستند بنا بر معروف ما بین اصحاب پس هرگاه از مطهر مذی خارج شود یا با ودی مستحب در حق او اینست که وضو بسازد پس از جمله وضوات مستحبه وضو بجهت خارج شدن مذی و ودی است و امّا وذی بذال معجمه پس شیخ و طائفه در استبصار چنین تفسیر نموده الذی یخرج من الادواء

ودر مجمع البحرین ذکر شده کہ آن اینست خارج میشود بعد از انزال منی بیست وچهارم وضو بجهت نسیان استنجا قبل
از وضو است یعنی کسی استنجا را فراموش کرده بعد از فراغ از وضو متذکر شد در اینوقت استنجا مینماید و
وضوی او صحیح است لکن مستحب در حق او این است کہ وضو را اعاده نماید بیست وپنجم وضو بجهت قی کردن یعنی مطهر
هرگاه قی کرد اگرچه این باعث نقض طهارت او نمیشود لکن مستحب است کہ وضو بساند بیست وششم وضو بجهت رعاف
است یعنی کہ مذکور شد پس رعاف اگرچه موجب وضو نیست لکن باعث استحباب وضو میشود بیست وهفتم وضو
بجهت جاری شدن خون بجهت خلال کردن دندان لکن در صورتیکه خون بحدی بوده باشد کہ موجب تنفر
شود بیست وهشتم وضو بجهت دست مالیدن به ذکر است یعنی هرگاه مطهر دست کشید بخود مستحب در حق او این است
کہ اعاده وضو نماید یا وضو بسازد بیست ونهم وضو بجهت تدارک نقصان کذب است پس هرگاه مطهر کذبی گفت
از او صادر شود مستحب در حق او اینست کہ وضو بساند سی ام وضو بجهت تدارک ظلم است یعنی کہ مذکور شد
سی ویکم وضو بجهت تدارک منقضی است کہ بجهت اکثار در شعر خواندن حاصل شد سی ودویم از جمله اسباب
موجب اسباب وضو میشود بوسیدن زنست بشهوت سی وسیم از وضوات مستحبه وضوئیست کہ باعث
آن میشود مس فرج زن سی وچهارم از جمله وضوات مستحبه وضوئیست کہ باعث آن میشود مس باطن دبر
خود سی وپنجم از جمله وضوات مستحبه کہ باعث آن میشود مس باطن احلیل است سی وششم از جمله وضوات مستحبه
وضوئیست کہ باعث آن میشود ضحک در اثنای نماز پس هرگاه مصلی در اثنای نماز خنده صدادار از او صادر
شود موجب بطلان نماز او میشود پس اعاده نماز لازم است واعاده وضو لازم است سی وهفتم وضوی قاضی است
بجهت جلوس در مجلس قضا سی وهشتم وضوء عروس است در شب زفاف کہ وارد بر شوهر خود میشود وهم
چنین مستحب در حق شوهر این است در حال وصول عروس با او باوضو بوده باشد سی ونهم وضوی کسیست کہ اراده
جماع با زوجه ذات حمل داشته باشد چهلم وضو در حق کسی است کہ اراده جماع نماید بعد از جماع اول چهل ویکم
وضوی جنب است بجهت اراده اکل چهل ودویم وضو در حق کسیست کہ غسل میت داده باشد وقبل از غسل اراده
جماع داشته باشد چهل وسیم وضوی جنب است در صورتیکہ اراده غسل میت داشته باشد چهل وچهارم
وضوئی قبل از اغسال مسنونه چهل وپنجم وضو است بعد از غضب لما روی عنه صلی الله علیه وآله اذا غضب
احدکم فلیتوضأ بنا بر این هرگاه کسی با وضو بوده باشد وغضب طاری او شود مستحب در حق او اینست کہ وضو
بساند چهل وششم وضوی تجدید است پس کسیکہ وضو ساخته باشد بنا بر این بعد از وضو صادر نشده
باشد وهم چنین اموری کہ مرجح اعاده وضو بوده باشد از اموریکہ مذکور شد نیز متحقق نشده باشد
مستحب در حق او این است کہ اعاده وضو نماید بقصد تجدید این نوع متیقن وضوی تجدیدی است وگاه است
اطلاق میشود بر اعم از این معنی بنا بر این معنی معتبر در وضوی تجدیدی عدم ثبوت ناقض شرعی است نسبت بوضوی
سابق خواه مرجح اعاده متحقق شده باشد یا نه ودر این صورت ممکن است مقصد تداخل شود بنا بر این وضوی
لاحق بمصداق هر دو خواهد بود مثلا بعد از وضو هرگاه مذی خارج شود مثلا مکلف هرگاه اعاده وضو نماید
بقصد جبر نقصانی کہ از خروج مذی عارض شده در این وقت با این قسم از مستحب خواهد بود واگر مقصود
این بوده باشد تا نفی بجهت وضوی سابق متحقق نشده پس اعاده وضو می نماید بقصد تجدید پس تجدید وضوی

تجدیدی خواهد بود واگر نادی هر دو بوده باشد امثال نسبت بهر دو خواهد بود انشاء الله تعالی وهکذا الحال فی غیر المذی
من الامور المذکورة التی توجب استحباب الاعادة والمستند فی الوضوء المجدد ما رواه فی الفقیه مرسلا قال روی
فی خبر ان الوضوء علی الوضوء نور علی نور وتلقاه جماعة من الاصحاب بالقبول لذکرهم من الکتب المعتبرة الفقهیة الا
سند الا انه علی وجه الاستناد والحجة من غیر اظهار تامل فی السند والدلالة وما رواه فی ثواب الاعمال عن مفضل بن عمر
عن ابی عبد الله ع قال من جدد وضوءه بغیر صلوة جدد الله توبته من غیر استغفار فقوله لغیر صلوة هکذا رأیته فی
نسختین من ثواب الاعمال والظاهر بغیر حدث کما فی الفقیه وفی باب النوادر من الکافی عن بعض اصحابه عن ابی عبد الله
ع قال الطهر علی الطهر عشر حسنات والمستفاد من النصوص المذکورة نادی السنة باتیان الوضوء بعد الوضوء سواء تخلل
بینهما صلوة مفروضة او مندوبة وتحقق بینهما فصل ام لا وزاد العدد علی الاثنین ام لا وعلی ولعل الظاهر من ستحبا الصدوق
ان شرعیة التجدید انما هو للصلوة وانه لا یکون لا مرة قال فی الفقیه وفی ذلک حدیث آخر باسناد منقطع رواه عمرو
بن ابی المقدام قال حدثنی من سمع ابا عبد الله ع یقول انی لاعجب ممن یرغب ان یتوضأ اثنتین اثنتین وقد توضأ
رسول الله ص کان یجدد الوضوء لکل فریضة یعنی الحدیث هو انی لاعجب ممن یرغب عن تجدید الوضوء فقد جدده النبی صلی الله
ع وآله والخبر الذی روی ان من زاد علی مرتین لم یوجر یؤکد ما ذکرته ومعناه ان تجدیده بعد التجدید لا اجر له انتهی
کلامه رفع مقامه وقد علمت ان الظاهر من النصوص ما هو اعم منه فیستحب التجدید ولو تعین للصلوة بل
المستفاد منها مطلوبیة التجدید من حیث هو فعلی هذا من توضأ ثم اخذ بالقراءة او بکتابة المصحف وانقضی هنا
مثلا یستحب التجدید فی حقه قال العلامة فی التذکرة یستحب تجدید الوضوء لکل صلوة فرضا کانت او نفلا وللثانی فی
وجهان فی النفل احدهما عدم الاستحباب قال فی التذکرة یستحب التجدید للتلاوة والشکر قال ولو توضأ ولم یصل
کره له التجدید وکذا لو توضأ وقرأ اکره له التجدید ولیس کذلک لعموم الاستحباب انتهی تنقیح الکلام یستدعی ان یقال
هنا مقامات منها التجدید بعد الصلوة المفروضة للصلوة المفروضة کما اذا توضأ وصلی صلوة الظهر ثم جدد
الوضوء لصلوة العصر وهذا مما لا ینبغی الریب ومنها التجدید بعد الصلوة المفروضة للنافلة کما اذا توضأ وصلی
الظهر ثم جدد الوضوء لنافلة العصر وهو ایضا مما لا ینبغی الریب فیه ومنها ما اذا توضأ وصلی النافلة ثم اراد التجدید
للفریضة کما اذا توضأ وصلی نافلة الظهر ثم اراد التجدید الفریضة الظهر وهو ایضا ومنها ما اذا توضأ وصلی
النافلة ثم التجدید للنافلة اخری وهو یکون علی وجهین احدهما ان یکون توضأ وصلی صلوة الرسول ص وآله
مثلا واراد التجدید لنافلة اللیل وهو ایضا مما ینبغی ان یرتاب منه والثانی ما اذا توضأ وصلی رکعتین من نافلة
الزوال واربعة رکعات منها واراد التجدید الثانیة منها ومقتضی العمومات المذکورة ثبوت شرعیتها ایضا
منها ما اذا توضأ وقرأ او کتب القرآن او فعل احد الغایات الثالثة واراد التجدید للصلوة فرضا کانت او نفلا
ومنها ما اذا توضأ وقرأ ثم اراد التجدید لکتابة القرآن وغیرها من احدی لغایات الاخر ومنها ما اذا توضأ
للکون علی الطهارة [illegible] وتخلل فصل واراد التجدید للصلوة وقد علمت ان مقتضی العمومات المذکورة ثبوت الشرعیة
فیها ایضا ومنها [illegible] جمع هناک اثنان او ثلث کما اذا توضأ للقراءة القرآن ثم جدد للصلوة ثم اراد التجدید لکتابة
القرآن وهکذا ومقتضی العمومات ثبوت الترغیب ومنها ما اذا توضأ لغایة من الغایات ایضا لکن اراد التجدید
قبل الاشتغال بالغایة کما اذا توضأ لقراءة القرآن ثم قبل القراءة اراد التجدید للقراءة ایضا وهو علی سبیل الحکم

بعد تخلل الفصل والثاني خلافه ينبغي ان يقال بالشرعية في الاول واما في الثاني فنستقصي الكلام في مسئلة ومنها
اذا توضأ لغاية من الغايات واجبة او مندوبة لكن اراد تجديد الوضوء من حيث هو تجديد مقتضى الحديث الثاني
الوضوء على الوضوء نور على نور مشروعيته ما تقدم عليه لكن الكلام في التعويل عليه فانا لم نجده مسندا في كتب الا كذا مشروعيته
حنبل واما اورده شيخنا الصدوق في الفقيه مرسلا كما علمت واما في ثواب الاعمال فقد رواه فهو لا يخلو من اعتبار
بل يمكن عده موثقا عن محمد بن موسى عن علي بن الحسين السعدآبادي عن احمد بن ابي عبد الله البرقي عن ابيه
عن محمد بن سنان عن المفضل بن عمر عنه عليه السلام وعن محمد بن موسى الذي يروي عن شيخنا الصدوق محمد بن موسى
متوكل الذي وثقه العلامة وابن داود وغيرهما واما علي بن الحسين السعدآبادي فهو من جملة العدة الذي
روى ثقة الاسلام عن احمد بن محمد خالد بتوسطهم وكثرة رواية ثقة الاسلام عنه يؤمي الى التعويل
عليه وعده الفاضلان المجلسيان من مشايخ الاجازة واما احمد بن ابي عبد الله البرقي فهو احمد بن محمد بن خالد
البرقي وحاله معروفة وابو محمد بن خالد وهو وان كان العلماء قد اختلفوا فيه لكن التحقيق عندنا وثاقته وقد
حققناه في رسايلنا الرجالية واما محمد بن سنان فهو وان كان ضعيفا عند جماعة من العلماء لكنه عندي مقبول
الرواية لما بينا في رسالتنا الرجالية واما مفضل بن عمر فقد اختلفوا فيه فقال النجاشي انه فاسد المذهب
مضطرب الرواية لا يعبأ به وقال شيخنا المفيد في ارشاده انه من شيوخ اصحاب ابي عبد الله ع م وخاصته وبطانته
وثقات الفقهاء الصالحين فيكون حديثه معدودا من الموثقات فالحديث معتبر واما في الباب المذكور
من الكافي فقد رواه محمد بن يحيى واحمد بن ادريس عن احمد بن اسحق عن سعدان عن بعض اصحابه عنه ع م
محمد بن يحيى هو يحيى العطار الذي لا يخفى جلالته على من كفاه العمدة في هذا الباب ما ذكره النجاشي في ترجمته من
انه شيخ اصحابنا في زمانه ثقة عين وكذا احمد بن ادريس الذي هو من طبقته واحمد بن اسحق مشترك بين
الرازي والاشعري وكلاهما ثقتان واما سعدان هو سعدان بن مسلم الذي ذكره النجاشي انه روى عن ابي
عبد الله وابي الحسن عليهما السلام وذكر شيخ الطائفة ان له اصلا يروي عنه جماعة من الثقات منهم
صفوان بن يحيى واحمد بن اسحق وعباس بن معروف وغيرهم فالسند اليه معتبر لكنه رواه عن بعض اصحابه
فيكون مرسلا فالحق ان الحكم بشرعية التجديد على وجه الاطلاق ولو لنفسه من غير النظر الى غاية ومن
غير فصل فلا يخلو من اشكال لتطرق القدح اما في سند المستند او في دلالته كما في الثاني على ما يظهر مما
سلف مضافا الى امكان القدح في دلالة الثالث ايضا بناء على ان الطهر انما يطلق على الطاهر على ما يرجع الحديث
وعدم امكان ارادة نفي الطهر الاول ظاهر فلا بد من الحمل من محض التاكيد وعلى الذي يوقع بعدا احتمال عروض
الحدث لو نحاه المذكور في الحديث الاول وعلى الاول فان تم الاستدلال لكن على الثاني لا يتم فاذا قام الاحتمال
بطل الاستدلال كتاب الصلوة سؤال اعمالى كه در اول هر ماه مستحب است بطريق اجمال بيان فرمايند
جواب در روز اول هر ماه دو ركعت نماز مستحب است باين طريق در ركعت اول بعد از حمد سى مرتبه سوره
توحيد ودر ركعت ثانيه بعد از حمد سى مرتبه سوره قدر بخواند بعد از ان تصدق نمايد با آنچه ميسور
و مقدور وى بوده باشد اگر چنين نمايد سلامتى آنماه را خريده خواهد بود ... وارد شده بعد
از فراغ از اين دو ركعت اين را بخواند بسم الله الرحمن الرحيم وما من دابة في الارض الا على الله رزقها ويعلم مستقرها

كتاب الصلوة

ومستودعها

٩ كتاب الصلوة

ومستودعها كل في كتاب مبين بسم الله الرحمن الرحيم وان يمسسك الله بضر فلا كاشف له الا هو وان يردك بخير فلا راد لفضله
يصيب به من يشاء من عباده وهو الغفور الرحيم بسم الله الرحمن الرحيم سيجعل الله بعد عسر يسرا ما شاء الله لا قوة الا بالله
حسبنا الله ونعم الوكيل وافوض امري الى الله ان الله بصير بالعباد لا اله الا انت سبحانك اني كنت من الظالمين رب
اني لما انزلت الي من خير فقير رب لا تذرني فردا وانت خير الوارثين از جمله آداب خوردن پنير است در اول هر ماه چنانچه
وارد شده خوب لقمه ايست پنير خوش مزه ميكند دهن را وبوى دهن را خوب ميكند وباعث هضم ماكول ميشود وموجب
زيادتى اشتها ميشود وكسى كه بخورد انرا در اول هر ماه اميد است كه حاجت او رد نشود وابن طاوس ره كه فرموده
بروايت حضرت صادق ع م كه فرمود هر كس در شب اول هر ماه دو ركعت نماز كند وبخواند در هر دو ركعت بعد از حمد
سوره انعام را وسؤال نمايد از خداوند عالم كه محافظت فرمايد او را از هر خوف ودردى خداوند عالم او را ايمن گرداند
در آن ماه از مكروهى سؤال كيفيت صلوة ليل را بتفصيل بيان فرمايند جواب صلوة ليل با انضمام دو ركعت شفع ومفرده وتر
يازده ركعت است ركعتين اولتين از اين يازده ركعت ممكن است بچند نحو اتيان شود اول آنست كه در هر يك
از اين دو ركعت بعد از قراءة حمد توحيد را سى مرتبه بخواند نظر بحديثى كه روايت شده از كاشف اسرار ودقايق جناب حضرت
امام جعفر صادق ع م كه فرمود كسى كه بخواند در دو ركعت اولتين از صلوة ليل شصت مرتبه سورة قل هو الله احد را
در هر ركعت سى مرتبه فارغ ميشود از نماز در حالتيكه باقى نمانده باشد مابين او وخداوند عالم گناهى دويم آنست
كه در ركعت اولى بعد از اين دو ركعت مثل اول سى مرتبه سوره قل هو الله احد را بخواند ودر ركعت ثانيه بعد
از حمد سى مرتبه سوره قل يا ايها الكافرون بخواند اين را شيخ مفيد ره فرموده جماعتى از فقها موافقت با ايشان
فرموده اند وحال مستند اين را برنخورده ايم وثالث آنست كه در ركعت اولى بعد از حمد قل يا ايها الكافرون
بخواند ودر ركعت ثانيه توحيد اگر چه قراءة سورتين در دو ركعت يكمرتبه بوده باشد وبعضى بعكس اين گفته
اند بعنى قراءة توحيد در اولى وجحد در ثانيه چهارم آن است كه قراءة توحيد در هر يك از دو ركعت بعد
از حمد نمايد پنجم آنست كه قراءة هر سوره كه خواهد نمايد در هر دو ركعت ششم آن است كه اكتفا نمايد در هر
يك از ركعتين بقراءة حمد شبهه نيست كه جميع اين احتمالات كه مذكور شده كفايت ميكند در تأديه سنت
لكن كلام در اولويت است ظاهر اينست كه اول احسن از همه بوده باشد بعد از آن ثالث وبعد از آن ثاني وادناى
جميع قسم اخير است واما شش ركعت باقى را اين احقر بچند نحو اتيان تواند نمود اول آنست از ملجأ ارباب معرفت
وهدى جناب امام رضا روايت شده است كه آنجناب چهار ركعت اول را كيفيت نماز جعفر طيار ع ا اتيان ميفرموده
اند ونماز جعفر طيار كه برادر جناب سيد الاصفياء وفخر اولياء امير المؤمنين است ع م وچهار ركعت است بدو
سلام در ركعت اولى بعد از حمد سوره اذا زلزلت الارض ميخواند ودر ركعت ثانيه بعد از حمد سوره والعاديات
ودر ركعت ثالثه بعد از حمد سوره اذا جاء نصر الله ودر ركعت رابعه بعد از حمد سوره توحيد وبعد از فراغ
از قراءت در هر ركعت قبل از دخول در ركوع پانزده مرتبه تسبيحات اربع ميخواند ودر هر ركوع وسجود ورفع
راس از ركوع وسجود ده مرتبه تسبيحات اربع ميخواند كه مجموع سيصد مرتبه تسبيح ميشود وسنت است در
سجده ثانيه در ركعت چهارم بعد از فراغ از تسبيح اين دعا بخواند سبحان من لبس العز والوقار سبحان من تعطف بالمجد
وتكرم به سبحان من لا ينبغي التسبيح الا له سبحان من احصى كل شيء علمه سبحان ذي المن والنعم سبحان ذي القوة

والكرم اللهم انی اسئلك بمعاقد العز من عرشك ومنتهی الرحمة من كتابك واسمك الاعظم وكلماتك التامة التی تمت صدقا
وعدلا ان تصلی علی محمد وآل محمد واهل بيته وافعل بی كذا وكذا ظاهر اين است ايند عاد سجده امر مستحب است نه اينكه شرط
در اين نماز بوده باشد يا بمعنی كه چنين نيست كه لازم بوده باشد ايند عا در اين نماز پس با عدم ايند عا نيز ميتوان
نمود لكن با اين دعا اكمل وافضل خواهد بود الحاصل هر گاه اين چهار ركعت نماز شب را باين كيفيت اتيان نمايد
ملك له هر دو فضيلت خواهد بود يعنی ان شاء الله جامع ثواب صلوة الليل وصلوة جعفر طيار هر دو خواهد بود
واگر در كتب چنين نمايد مناسب اين است كه در شبهای جمعه چنين بعمل آورد واگر بر سبيل استمرار چنين نمايد
لا اقل بعض اوقات چنين نمايد واما دو ركعت باقی از هشت ركعت را آنچه از آن سرور اهالی معرفت ودنما صلواة
الله عليه مرويست كه آنجناب در ركعه اولی بعد از حمد سوره مباركه تبارك الذی بيده الملك ودر ركعت
ثانيه بعد از حمد سوره هل اتی علی الانسان حين من الدهر تلاوت ميفرموده اند دويم است كه در كل شش
ركعت بعد از حمد قراءة طوال مفصل نمايد واين قول معلوم علامه است در قواعد مراد بمفصل سوره محمد است الی آخر
القرآن وسور مفصله منقسم ميشود بطوال وقصار ومتوسطات ومراد بقصار مثل توحيد وحجد وامثالهما است
ومراد بمتوسطات مثل عم و والسماء والطارق ونحو هما است سيم آن است كه در هر ركعت از اين شش ركعت بعد
حمد قراءة توحيد نمايد سی مرتبه مثل در ركعت اول واين را شيخ مفيد در مقنعه ذكر فرموده است وفرموده است
كه اگر اين را نتواند در هر يك از هشت ركعت ده مرتبه سوره توحيد را تلاوت نمايد چهارم است كه در هر
يك از شش ركعت قراءة نمايد سوره مطوله مثل انعام وبقره واين را شيخ مفيد در مصباح نيز ذكر فرموده است
پنجم آن است كه اقتصار نمايد در جميع ركعات بقراءة توحيد در هر ركعه يكمرتبه وعمل بهمه اينها خوب است
بمقتضای سعه وقت ومجال باد معمول ميشود واگر اقتصار بتوحيد نمايد وتطويل دهد در قنوت باشتغاله
بمناجاتهای مناسبه با تضرع وابتهال انسب خواهد بود لكن اگر دو ركعت اولی را با حمد وسی مرتبه توحيد در
هر ركعت وبقيه را در هر ركعه بحمد وتوحيد اقتصار نمايد وتطويل در قنوت دهد باشتغال بمناجاتهای مناسبه
با تضرع وابتهال وتذكر بعظمت ذو الجلال وعبادت بهمين نحو مستمر گرداند ان شاء الله بدرك ثواب عظيم فايز
خواهد گرديد واما در ركعت شفع را پس ميتواند در هر سه ركعت اقتصار نمايد بحمد وتوحيد وميتواند در
ركعت شفع در ركعت اول حمد وقل اعوذ برب الفلق ودر ركعت ثانی حمد وقل اعوذ برب الناس بخواند ودر ركعه
ثالثه اقتصار نمايد بحمد وتوحيد يك مرتبه يا سه مرتبه اولی آن است كه در دو ركعت شفع اقتصار نمايد بحمد
وتوحيد ودر ركعت ثالثه اتيان نمايد بحمد وسه مرتبه توحيد وسوره قل اعوذ برب الفلق وقل اعوذ برب الناس
ومستحب است در هر ركعت ثانيه از نماز شب حتی در ركعت ثانيه شفع بعد از فراغ از تلاوت اتيان بقنوت
نمايد وقول بسقوط قنوت در نماز شفع ضعيف است سؤال نماز قضا در ذمه زيد ميباشد در اول وقت
نماز اداء خود را ميكند چه با جماعت وچه فرادی واحتياط در اين هم ميكند كه نماز اداء خود را تاخير بيندازد
آيا رای شما چه چيز است در اول وقت نماز اداء خود را بكند يا نه وچنانچه شايق بجماعت است اين شخص ميخواهد نماز
خود را با جماعت بكند وبر فرض آنكه نماز در اول وقت جايز نباشد اگر شخص جاهل بمسئله باشد ودر اول وقت
نماز را بكند نماز او چه صورت دارد جواب ظاهر جواز اتيان بنماز حاضره است در اول وقت با اشتغال ذمه بقضا

وعدم لزوم

وعدم لزوم تاخير است تا ضيق وقت لكن احتياط شديد است در تقديم قضا وعدم اتيان باداء قبل از ضيق وقت واگر كسی
با عدم اطلاع برای مجتهد وتقليد اهل علم بجاهت در سعه وقت نمايد ظاهر اين است كه صلوة آن نا مسئلا اگرچه بعد از
اطلاع بتقديم با تقديم صلوة ادا صحيح باشد واعاده صلوتی كه در سعه وقت با علم اطلاع ايشان اتيان نموده باشد
اولی لازم واحوط است والله العالم با ملاحظه شوق جماعت مقتضی اين است كه نماز بجماعت شده باشد اگر اداء بنوده
باشد قضا بوده باشد اما در مسئله اگرچه حقير حكم بوجوب تاخير وعدم جواز تقديم بر آخر وقت نميكنم لكن
احتياط شديد در رعايت آن ميدانم سؤال هرگاه كسی در ركعت ثانی سلام گفته وما بعد از آن گفته و
معلوم شد كه دو ركعت مانده برخيزد ونماز را تمام نمايد وسجده سهو بعمل بياورد سهوا داخل نماز ديگر شود ودر
وسط حمد ركعت ثانی متذكر شود بيان فرمايند كه آيا سلام برای اطلاق ميشود وباعث سجده سهو ميشود يا نه
وبر تقدير ثبوت بجا نياورده داخل نماز ديگر شود آيا باعث بطلان نماز ثانی يا اولی ميشود يا نه جواب لفظ السلام
بدون انضمام عليكم برادر صيغه معتبره در صلوة نيست بنا بر اين زيادتی او موجب سجده سهو بجهت زيادتی
تسليم نخواهد بود لكن كلام در اين است كه آيا تسليم در غير محل از جمله تكلم بغير قرآن ودعا وذكر است يا نه بلكه از
جمله دعا است مرحوم علامه مرحوم در بعضی از مصنفاتش وجمعی از متاخرين از اعلام است وبعضی از مجتهدين
معاصرين دامت افاداته نيز تصريح بآن نموده بنا بر اين لفظ السلام در غير محل تسليم موجب سجده سهو ميگردد
واگر قبل از دخول در صلوة متذكر شود كه سجده سهو را بجا نياورده فورا اتيان بسجده سهو نمايد محتاج باتمام
صلوة نيست بلكه ظاهر عدم نيست اگرچه امتدادی بين فراغ از صلوة واوان تذكر باشد وتكلم نموده باشد باو
واگر بعد از دخول در صلوة متذكر شود ونماز را تمام نموده سجده سهو را بعمل آورده احتياطا اعاده صلوتين نيز
نمايد وفرقی بين ركعت ثانی واول در اين باب نيست واين بتفصيل مذكور امتصاصی بتكلم ساهيا ندارد
بلكه نسبت بهر موجبی از موجبات سهو جاريست سؤال هرگاه كسی عالم باشد كه صلوة مشتمل بر افعال واجبه
ومندوبه ميباشد اما معلومش نباشد كه واجب كدام ومندوب كدام ومع ذلك نماز كرده نمازش صحيح است
يا فاسد واگر كسی بعضی از امور واجبه نماز را با عدم علم بوجوب آنها اخلال نموده باشد از قبيل طمانينه و
اخراج حروف از مخارج وبعد معلوم شود كه آنها واجب بوده نماز صحيح است يا اعاده آنها لازم است جواب
اگر افعال واجبه ومندوبه صلوة را در نظر مصلی ممتاز نباشد ودر جميع بقصد قربت فقط نموده باشد صلوة صحيح است
وقضا واعاده چنين صلوتی لازم نيست اگرچه از راه تعلم ممتاز نباشد واخلال بواجبی از واجبات صلوة
متعمدا موجب فساد او است اعم از آنكه عالم باشد بوجوب آن شئ يا نه لكن در صورتيكه متمكن از تعليم بوده
باشد اعاده وقضاء جميع صلوة واقعه بنهج مزبور لازم است اگر كسی قضاء نماز يوميه داشته باشد ظنا آيا
در اين صورت ميتواند نماز نافله بعمل آورد يا نه جواب اگر ظن بالجمله باشتغال ذمه بقضاء مسبوق بعلم
باشتغال الذمة بآن بوده باشد اعم از آنكه متقن است تا ظن ببرائت ذمه از قضاء حاصل شود واگر مسبوق
بعلم باشتغال ذمه بقضاء نبوده باشد اتيان بصلوة نافله عيب است سؤال هرگاه شخصی كثير الشك بوده باشد لكن در بعضی احوال بسبب تامل در قرائن يكی از علم يا ظن حاصل ميشود يا نقل
وجودا يا عدما وبعضی ديگر حاصل نميشود يا هيئه بعد از تامل بسبب ظن برای او حاصل آيا اين تامل

برای لازم است یا نه و بر فرض تقدیر لزوم هرگاه ظن از برای او حاصل نشود بنا را بر صحت گذارد یا آن فعل مشکوک
فیه را بعمل اورد جواب اگر این حالات که بتامل قرائن در اینها علم یا ظن حاصل میشود مدخلیت در صدق کثیر الشک
بودن داشته باشد باین معنی با انضمام اینها با حالاتی که نه چنین است مصداق کثیر الشک شود یا قطع نظر
از اینها کثیر الشک نباشد تامل ظاهرا لازم و عمل بمقتضای ما یظهر بعده متحتم و اگر بر حالت شک ماند
اتیان مشکوک فیه اگر در اثنا باشد واجب و اگر در اعداد رکعات باشد عمل بمقتضای شک در اثنا
متعین و اگر مدخلیت نداشته باشد بلکه از حالات مسبوق مصداق کثیر الشک مثلا باشد اگر
قبل از تامل عالم باشد که بتامل علم یا ظن حاصل خواهد شد ظاهرا تامل لازم نباشد لکن احوط است و
اگر بعد از تامل باقی بر حالت شک ماند بی اشکال بنا را بر صحت گذارد و اتیان مشکوک فیه یا ابطال نمی باید
سؤال نماز شفع مفصول از وتر میباشد یا نه بلکه بجهة هر دو یک سلام میباشد مثل نماز مغرب جواب
معروف از مذهب فقهای شیعه انفصال شفع است از وتر بتسلیم و وصل بینهما مذهب عامه است بلی بعضی
متاخرین مثل صاحب مدارک و فاضل مجلسی میل بتخییر بین فصل و وصل نموده اند لکن این ضعیف است چنانکه در محل
خود بتفصیل بیان نموده ایم پس انفصال متعین است سؤال کسیکه نماز قضا میکند اگر در صف جماعة بوده
باشد اذان و اقامه میباید بگوید یا ساقط میشود جواب اذان و اقامه در نماز قضا خواه از خود بوده باشد
یا از غیر در صف جماعة ساقط نیست حکم بسقوط اذان و اقامه در صف جماعة در صورتیست که نماز ادائی بوده
باشد و اما هرگاه قضا بوده باشد تفاوت در آن ما بین آنکه در صف جماعت باشد یا در مکان دیگر نیست پس اگر متوالی
متوالی اتیان بصلوات متعددة نماید در صلوة اولی اذان و اقامه هر دو میگوید و در غیر اولی اکتفا باقامه
فقط نماید بلکه اگر نماز قضا از خود بوده باشد در صورت مسطوره یعنی در صورت اتیان بصلوة مقضیه
بعنوان اتصال احتیاط مقتضی این است که در غیر صلوة اولی ترک اذان نماید سؤال هرگاه کسیکه متحمل
نماز غیر شده باشد با جاره آیا لازم است مراعات اذان و اقامه در آن یا حکم آن حکم نماز خود نایب است جواب
در صورت شرط در ضمن اجاره اشکالی نیست در لزوم یا بمعنی که اگر شرط رعایت هر دو شده باشد یا احدهما عمل
بمقتضای شرط لازم است و در صورت اخلال امتثال حاصل نخواهد بود و هم چنین است هرگاه موجر شرط
اخلال نماید اشکالی نیست در عدم لزوم حصول امتثال بدون اذان و اقامه با اینکه اخلال اذان موجب عدم
اجزاء نشود اما اخلال اقامه با امتثال بوده باشد سؤال هرگاه کسی در دو رکعت اخر اقتداء نماید بامام
کیفیت قرائت او بچه نحو باید باشد جواب اگر نماز اخفاتیه اخفات مینماید و ظاهر این است که چنین
بوده باشد در صلوة جهریه مگر در صورتیکه در رکعت ثانیه که بعد از سلام است جهر در قراءة نماید
سؤال هرگاه ماموم ملحق شود بامام در رکعه ثالثه امام و متمکن از تمام قراءة و درک امام در رکوع نبوده
باشد آیا اتمام قراءة نماید در رکوع را بفوت اتیان نماید ملحق شود بامام در سجود جواب اگر متمکن از اتمام قراءة
فاتحة الکتاب باشد باین معنی که قراءة فاتحة الکتاب را تمام نماید و ملحق شود بامام در رکوع لازم است
که قراءة را تمام نماید و ملحق شود بامام در رکوع و اگر متمکن از قراءة حمد نبوده باشد یعنی اگر اتمام قراءة حمد
نماید در اینصورت درک امام در رکوع نخواهد نمود ظاهر این است جایز است که قطع نماید قراءة را لکن احتیاط

این است

کتاب الصلوة

این است که ملحق شود بامام در رکوع و بجهة تکرر ذکر واجب را اتیان نماید در حالت بودن امام در رکوع تحقیق المسئلة
علی ما ینبغی یطلب فی المجلد الثالث والخامس من مطالع الانوار المقتبس من انوار ائمة الاطهار علیهم الاف التحیة عن
الرحمن الغفار سؤال چه میفرمایند بخصوص آنکه لباس از کسی عوض شده است و صاحب لباس متخص نیست آیا
با چنین لباس عوض نماز جایز است یا نه و بر فرض عدم جواز نسیانا کسی که با او نماز کند در وقت و در خارج وقت
وقت اعاده لازم است یا نه و هم چنین نماز بر فرض عدم جواز صلوة تصرف او جایز است یا نه شقوقات مسئله را
بیان فرمایند جواب یا اذن شاهد حال هست که مالک آن راضی است بتصرف نمودن در آن مطلقا یا در خصوص نماز
کردن در آن یا نیست در صورت اولی اشکالی در تصرف نمودن بهر نحو نیست و بعد از آنکه اذن شاهد حال نالحق بر آن است نیست
و در صورت ثانیه یعنی اذن شاهد حال در تصرف نمودن در آن حاصل نیست یا عالم است که این لباس آن کسیست
که لباس او را برده است یا نه اگر عالم هست که از آن کسی است که لباس او را برده است یا عالم است بر اینکه شخص
متعدا برده یا نه در صورت هر دو احتمال این نیست این لباس مساوی لباس او است یا پستتر از آن است یا بهتر
و در صورت اولی ظاهر این است که من باب التقاص تصرف جایز بوده باشد و در صورت ثالثه که این لباس بهتر
از لباس او بوده باشد اگر چه تحقیق این مستبعد است لکن بر فرض تحقق غالبا اذن میباید بوده باشد و رضای مالک
بتصرف در آن و الا وجه ندانست که چون او را متعدا بگذارند و پستتر را برده باشد مگر صورتیکه بعض از اغراض فاسده
ملحوظ بر نظر داشته باشد و در صورت ثانیه یعنی متخص بوده باشد که عمدا نکرده در این صورت با عالم است
که آن شخص تصرف در مال ما این شخص مینماید یا نه اگر عالم باشد که تصرف دارد و مینماید در صورت مساوات یا
ادون بودن الجمله بنا این متخص است تصرف میتواند نمود و در صورت عدم علم بر اینکه آن شخص تصرف مینماید این مال
حکم مال مجهول المالک خواهد داشت و هم چنین در صورتیکه عالم نیست این لباس آن کسی است که مال او را برده
خواه عالم بوده باشد از غیر آنکس است یا محتمل الامرین است یعنی احتمال میدهد از آن شخص بود باشد چنانچه
احتمال میدهد از غیر آنکس بوده باشد در این دو صورت نیز حکم مال مجهول المالک دارد اگر این شخص فقیر است
حاکم شرع می تواند با این شخص یا دیگری که تصرف نماید بقصد تصدق از جانب مالک اینها هر در صورتیست
که مایوس بوده باشد از پیدا شدن مالک و ایصال آن بمالک آن یا متمکن از ایصال بمالک متعین است
که بمالک رسانیده خواه متمکن بوده باشد از استیفاء مال خود یا نه سؤال اینکه مشهور است کثیر الشک
اعتنا بشک او نیست چه معنی دارد جواب کثیر الشک بنا بر فعل مشکوک فیه میگذارد خواه متعلق شک
عدد رکعات باشد یا نه مگر در صورتیکه فعل مشکوک فیه موجب فساد بوده باشد بنا بر عدم میگذارد
پس هرگاه شک کند دو رکعت است یا سه رکعت بنا بر سه میگذارد و هرگاه شک کند که رکوع کرده است یا نه
و سجود کرده است یا نه بنا میگذارد که کرده است و هرگاه شک کند که قراءة بعمل اورده است یا نه بنا میگذارد
که بعمل اورده است و هرگاه شک کند که دو رکوع کرده است یا یک بنا میگذارد که یک رکوع کرده است و هرگاه
شک کند که چهار رکعت نماز کرده یا پنج بنا میگذارد که چهار است سؤال تکرر زلزله موجب تکرر صلوة
است یا نه جواب این بچند قسم میشود اول این است که زلزله شد بعد از آن نماز کرد و بعد از آن نماز زلزله
دیگر شد بی اشکال تکرر زلزله موجب تکرر در صلوة است دویم آن است که زلزله شد و قبل از اتیان صلوة

زلزله زلزلهٔ دیگر شد لکن فصل ما بین دو زلزله بنحوی نبود که متسع از برای صلوة بوده باشد این نحو تکرر نماز
این است که موجب تکرر در صلوة نشود سیم آن است که زلزله شد و قبل از اتیان بصلوة زلزلهٔ دیگر شد لکن
فصل ما بین دو زلزله متسع از برای صلوة بود و این قسم اگرچه احتیاط مقتضی تکرر صلوة است بتکرر زلزله
لکن ظاهر این است که اجتزا بصلوة واحد بتوان نمود **سؤال** در نماز جماعت متابعت امام در چه چیز واجب است
و در چه چیز واجب نیست **جواب** این سؤال محتاج ببسط کلام است پس میگوئیم متابعت امام یا در افعال است
یا در اقوال اما متابعت در افعال مثل رکوع و سجود و قیام پس واجب است بالاتفاق و جماعتی از علماء در این دعوی
اجماع کرده اند بلکه ظاهر میشود از محقق و علامه که این مجمع علیه بین علمای خاصه و عامه است و معنی متابعت
آن است که لازم است قبل از امام مباشر این فعل نشود بلکه دخول ماموم در رکوع مثلا بعد از دخول امام در رکوع بوده باشد
اما معیت یعنی باهم یکدفعه داخل در رکوع شوند حکم بعدم جواز اگرچه خالی از اشکالی نیست لکن احتیاط در ترک است
و جمعی از علماء حکم فرموده اند در صورت معیت اگرچه نماز صحیح است لکن فضیلت جماعت منتفی و همچنین است
دخول در سجود و در رفع راس از رکوع و سجود و قیام پس تقدم در هیچ یک از اینها جایز نیست بلکه می باید بعد
از امام داخل در رکوع شود و بعد از رفع راس امام از رکوع رفع راس نماید و بعد از امام داخل در سجود
شود و بعد از رفع راس او رفع راس نماید و همچنین است بعد ایستادن امام بایستد اما باهم پس احوط ترک است
بنا بر این هرگاه مخالفت نمود پس اگر داخل در رکوع شد مثلا قبل از امام خالی نیست یا متعمدا خواهد بود یا خطاء و
سهوا پس اگر متعمدا بوده باشد مشهور ما بین علماء این است این شخص اگرچه آثم است لکن نماز باطل نیست بلکه
لازم است صبر نماید تا امام برکوع رود و این قول را شیخ شهید در ذکری نسبت داده بهمه متاخرین و صاحب
مدارک فرموده که این مذهب اصحاب است و مخالفی در این ندیده ایم لکن مسئله در نهایت اشکال است نظر
باینکه دخول در رکوع مثلا قبل از امام منهی عنه است و نهی مقتضی فساد است و فساد جزء مستلزم فساد کل است
و عود در رکوع با امام مستلزم تعدد رکن است دلیل بر صحت در این مقام نیست احتیاط در اتمام صلوة و
اعاده است و مثل این است دخول در سجود متعمدا قبل از دخول امام در سجود و همچنین است قیام قبل از قیام
امام متعمدا مشهور در جمیع این موارد این است که این شخص ماموم آثم است از ترک متابعت لکن نماز صحیح است
لازم است صبر نماید تا امام باو ملحق شود احتیاط در هر اتمام صلوة و اعاده است بلکه قضا در خارج وقت
در صورت عدم اعاده و اما هرگاه رفع راس از رکوع یا سجود نماید قبل از امام متعمدا پس مشهور نیز در اینجا
مثل سابق است یعنی اگرچه این شخص آثم و مستحق عقاب است لکن نماز او صحیح است لازم است صبر کند تا امام
باو ملحق شود حکم در این مسئله اگرچه اسهل از مسئله سابق است نظر باینکه ممکن است که کسی بگوید رفع راس از
راس از رکوع و سجود واجب بالاصالة نبوده باشد تا از فساد اینها فساد صلوة لازم آید لکن باز احتیاط در
این صورت نیز اتمام صلوة است و اعاده یا قضا است و اینها در صورتی بود که متعمدا ترک متابعت در افعال
نماید و اما اگر سهوا بوده باشد مثل اینکه داخل در رکوع یا سجود شد باعتقاد اینکه امام داخل در رکوع یا سجود
شده است یا غفلة مثل اینکه بعد از فراغ از قراءة امام غفلة از اینکه محل قنوت است برکوع رفت در این وقت
مشهور ما بین فقها این است که لازم است عود نماید بجهت درک متابعت پس رفع راس از رکوع می نماید و ثانیا

و ثانیا برکوع یا سجود میرود و مرحوم علامه در تذکره حکم باستحباب عود فرموده و مختار وجوب است و همچنین هرگاه
رفع راس از رکوع یا سجود نماید قبل از امام سهوا و المستند فی ذلک الصحیح المروی فی التهذیب عن علی بن یقطین قال
سألت ابا الحسن ع عن الرجل یرکع مع امام یقتدی به ثم یرفع راسه قبل الامام فقال یعیده رکوعه معه والصحیح المروی
فیه عن ربعی بن عبد الله والفضیل بن یسار عن ابی عبد الله ع قال سألناه عن رجل صلی مع امام یأتم به فرفع راسه من السجود
قبل ان یرفع الامام راسه من السجود قال فلیسجد و این دو حدیث و نحو اینها اگرچه مورد اینها در رفع راس از رکوع
و سجود است لکن آن است که استدلال کرده شود باینها در صورتیکه دخول در هر یک از رکوع و سجود بوده باشد قبل از
امام بطریق اولی بعلت اینکه هرگاه رفع هر یک از رکوع و سجود قبل از امام موجب عود برکوع یا سجود بوده باشد که تعدد رکن است
با آنکه ممکن است که کسی بگوید از واجبات بالاصالة نیست پس ایجاب دخول در رکوع یا دخول در سجود قبل از امام عود را
بجهت تحصیل متابعت بطریق اولی خواهد بود بعلاوه آنکه قول بفصل معلوم نیست چنانچه بر متتبع بر کلام اصحاب معلوم است
و ظاهر است و اما متابعت در اقوال پس بالاتفاق لازم است در تکبیرة الاحرام باینمعنی که جایز نیست که ماموم قبل از
امام تکبیرة الاحرام بگوید اما باهم گفتن پس دور نیست انهم جایز نباشد پس لازم است که ماموم تکبیرة الاحرام را بعد
از فراغ از تکبیرة الاحرام بگوید و اما در غیر تکبیرة الاحرام پس ظاهر از شیخ شهید و محقق ثانی وجوب است و تحقیق حال مقتضی بسط
کلام است در این مقام پس میگوئیم در این باب چند مطلب است مطلب اول متابعت در اذکار واجبه مثل ذکر واجب رکوع و سجود
و تشهد واجب و تسبیحات اربع یکدفعه در رکعت ثالثه و رابعه در این مقام حکم بوجوب متابعت باینمعنی که جایز نباشد
ماموم قبل از امام شروع کند اگرچه مشکل است لکن احتیاط در مراعات این است مطلب ثانی متابعت در اذکار مستحبه
است مثل متابعت در قنوت و زیاده از ذکر واحد در رکوع و سجود و هکذا پس در این مقام نیز حکم بوجوب متابعت مشکل است
بلکه اشکال انسب است لکن احتیاط نیز در این مقام مراعات است و ظاهر شیخ شهید در جمله از کتب و محقق ثانی وجوب است
پس احوط این است که سبقت بر امام از اذکار مستحبه ننماید مطلب ثالث این است که آیا لازم است بر ماموم متابعت امام
نماید در مقدار اذکار مثلا امام در رکوع اقتصار مینماید به ذکر بر ماموم لازم است که علاوه از سه ذکر نگوید ظاهر
این است که لازم نباشد بلکه دور نیست که مسئله محل اشکال نیز باشد باین نحو متابعت امام نماید در آنچه امام میگوید
و بعد از فراغ امام ایستاده بذکر دیگر میتواند نمود مثل اینکه در رکوع امام اقتصار مینماید به ذکر بر ماموم بعد از فراغ امام
دو ذکر دیگر میگوید یا صلوات را علاوه می نماید بلکه حکم با حتیاط متابعت باین معنی مشکل است لکن نظر بعمومات حکم
بافضلیت ممکن است و همچنین حال در سجود و قنوت پس تفصیل در اذکار مستحبه بر آنچه امام میگوید لازم نیست
بلکه احتیاط آن نیز مشخص نیست در صورتیکه بعد از فراغ امام بگوید یا قبل از امام بگوید عین آنچه را که امام میخواند
مثل آنکه امام قبل از دعای قنوت صلوة را ترک مینماید ماموم میتواند قبل از امام بگوید و بعد ملحق بامام بشود
دعا آنچه را که میگوید امام متابعت کند مجملا اذکار مستحبه که امام میگوید لازم نیست متابعت نماید با امام باین معنی
که قبل از امام نگوید و اما اقتصار بر آنچه امام میگوید لازم نیست **سؤال** در جائی که ماموم لازم است که متابعت
امام نماید یا احوط متابعت است علم معتبر است یا اکتفا بمظنه میتواند نمود **جواب** در اقوال در صورتیکه صوت
امام را نشنود اکتفا بمظنه مینماید پس همینکه مظنه هم رسید که امام شروع بذکر رکوع مثلا نموده کافی است
تحصیل علم ضرور نیست و اما در افعال پس هرگاه ماموم متمکن از مشاهده امام بوده باشد مثل اینکه در عقب امام

بوده باشد در این صورت اکتفا بظن ننماید بلکه مشاهده امام نماید اگر برکوع رفته رکوع رود و اکتفاء بظنه که از دخول
مأمومین در رکوع بهم رسد ننماید و اما هرگاه متمکن از مشاهده امام نبوده باشد مثل اینکه ظلمت مانع باشد یا آنکه
عایق دیگر بوده باشد یا مشاهده مستلزم التفات از قبله بوده باشد در این صورت ظاهر این است که اکتفا بظنه
میتواند نمود و تاخیر بجهه تحصیل علم لازم نباشد بلکه در دینست که اکتفا بظنه جایز بوده باشد اگرچه بتاخیر ممکن
از سماع صوت امام در رکوع یا سجود بوده باشد و یدل علیه الموثق کالصحیح المروی فی یب عن الحسن بن علی بن فضال
قال کتبت الی ابی الحسن الرضا فی رجل کان خلف امام یاتم به فیرکع قبل ان یرکع الامام وهو یظن ان الامام قد رکع فلما
رآه لم یرکع رفع راسه ثم اعاد الرکوع مع الامام ایفسد ذلک علیه صلوته ام یجوز تلک الرکعة فکتب یتم صلوته فلا
تفسد لما صنع صلوته وجه الدلالة هو ان الظاهر من الاول انما اعتقد جواز رکوع الامام فیما اذا ظن دخول الامام فی
الرکوع ولم یردعه عن ذلک بتفصیل بین الصور سؤال درک جماعت بچه چیز محقق میشود جواب درک رکعت در نماز جماعت
حاصل میشود در چند صورت اول آنست که ماموم داخل در نماز شود بعد از فراغ امام از تکبیرة الاحرام قبل از شروع
او بقراءة دویم این است که ماموم داخل در نماز شود در اثنای قراءة حمد یا سوره سیم آنست که داخل در نماز شود بعد
از فراغ امام از قراءة حمد و سوره لکن پیش از آنکه امام تکبیر رکوع را گفته باشد یا در حالتیکه امام تکبیر رکوع را
میگوید در این چند صورت بی اشکال درک رکعت کرده خواهد بود چهارم این است که داخل شود ماموم در نماز بعد
بعد از فراغ امام از تکبیر رکوع یعنی تکبیر رکوع را شنیده باشد در این صورت انچه ظاهر میشود از کلام شیخ طوسی
در یب و استبصار و در باب جماعت از کتاب نهایه است که درک رکعت کرده نخواهد بود لکن مشهور در
حق آنست که در این صورت نیز درک جماعت کرده خواهد بود پنجم این است که ماموم داخل در نماز در رکوع شود در
حالتیکه امام داخل در رکوع شده باشد قبل از آنکه امام مشغول ذکر واجب رکوع شود ششم آنست که داخل
شود ماموم در رکوع بعد از فراغ امام از ذکر واجب لکن در حال اشتغال امام بذکر مستحب بحدیکه ماموم اتیان بذکر
بذکر واجب نماید حال اشتغال امام بذکر مستحب در رکوع یعنی تسبیح مستحب در رکوع و در این دو صورت نیز درک
رکعت و جماعت کرده خواهد بود هفتم آنست که ماموم داخل در رکوع شد وقتی که امام در رکوع بود لکن بعد
از فراغ از تسبیح اگرچه مشغول صلوات بوده باشد یعنی ماموم ذکر واجب در رکوع را اتیان نماید حال اشتغال
امام بصلوات هشتم اینست که ماموم در رکوع داخل شد در حالتیکه امام در رکوع بود لکن بعد از فراغ از
مجموع اذکار لکن در حال بودن امام در رکوع ماموم اتیان بذکر واجب نماید نهم مثل هشتم است مگر اینکه
امام رفع راس از رکوع نموده قبل از اتیان ماموم بذکر واجب کلا او بعضا در این سه صورت نیز ظاهر این است
که درک رکعت شده باشد لکن احتیاط این است که بعد از فراغ از صلوة نماز را اعاده نماید در هریک از این
سه صورت خصوصا صورت اخیر سؤال هرگاه شک کند در نماز مابین سه و چهار بنا بر چهار گذاشته و بعد
از نماز احتیاط معلوم شد که نماز سه رکعت یا چهار رکعت بوده نماز او چه حکم دارد جواب هرگاه
ظهور نقص بعد از فراغ از نماز بوده باشد و رکعت قیام را احتیاط نموده باشد نماز صحیح است دهم چنین هرگاه
هرگاه دو رکعت نشسته را اختیار نموده باشد نظر باینکه دو رکعت نشسته بمنزله یک رکعت نماز ایستاده
میباشد و اگر پس نقص در اثنای صلوة بوده باشد آن نیز چنین است یعنی نماز صحیح خواهد بود لکن لازم است

کرنماز

کرنماز احتیاط را تمام نماید لکن اشکال در صورت مخالفت است مثل اینکه شک کند در دو و چهار و بنا بر چهار گذاشته
و دو رکعت نماز احتیاط را تمام نمود یا بعد از دخول در رکوع رکعت ثانیه مشخص شد که نماز او سه رکعت بوده در این
وقت احتیاط این است که نماز را اعاده نماید و اگر هرگاه ظهور نقصان قبل از دخول در رکوع رکعه ثانیه بوده باشد
در این وقت مینشیند در یک رکعت سلام میگوید ظاهر این است که نماز صحیح بوده باشد و هرگاه شک کند میان دو و سه
و چهار و بنا را بر چهار گذاشت بعد از تسلیم دو رکعت نماز نشسته و دو رکعت نماز ایستاده هر دو را بعمل آورد
و بعد از آن مشخص شد که نماز او شخص دو رکعت بوده در اینوقت اگر دو رکعت نماز ایستاده را مقدم داشته
باشد اشکالی در صحت صلوة نیست و اما اگر دو رکعت نشسته را مقدم داشته باشد اشکالی هست نظر بتخلل دو رکعت
جالسا مابین صلوة و دو رکعت نماز ایستاده و لکن در دینست که نماز صحیح بوده باشد نظر باینکه شارع در شک
میانه دو و سه و چهار امر فرموده دو رکعت نماز نشسته و دو رکعت نماز ایستاده بعمل آورد ظاهر این است که
مکلف مخیر بوده باشد مابین تقدیم و تاخیر بنا بر این میگوئیم که در واقع این نماز یا دو رکعت خواهد بود یا سه
یا چهار و اگر فرض کنیم که در واقع دو رکعت بوده در صورت تقدیم دو رکعت جالسا بر دو رکعت نماز ایستاده پس دو رکعت ایستاده
تایم مقام دو رکعت ناقص خواهد بود پس دو رکعت جالسا متخلل خواهد بود و این چنانچه مضر نیست در صورت
علم انکشاف واقع مضر نخواهد بود در صورت انکشاف و هرگاه فرض شود که در واقع نماز سه رکعت بوده
در صورت تقدیم دو رکعت نماز ایستاده بر دو رکعت جالسا که منام از اتیان نموده قایم مقام یک رکعت ناقص آن دو رکعت نشسته
خواهد بود پس دو رکعت قائما متخلل نشده مابین اصل صلوة و دو رکعت جالسا و هرگاه فرض شود که علم
بحقیقة حال بعد از فراغ از رکعتین جالسا بوده باشد پس هرگاه مشخص شود در اینوقت که آن نماز سه رکعت
بوده ممکن است که بگوئیم که در اینوقت انفصال بهمان دو رکعت جالسا نماید محتاج بدو رکعت ایستاده نباشد
نظر باینکه اصل نماز در این فرض سه بود و دو رکعت جالسا قایم مقام یک رکعت ایستاده میباشد پس با انضمام
این دو رکعت جالسا نماز چهار رکعت خواهد بود پس بدو رکعت ایستاده ضرورتی نخواهد بود و ممکن است که گفته
شود شارع در چنین شکی امر فرموده بدو رکعت جالسا و دو رکعت ایستاده من باب التعبد لازم است که اتیان
بهر دو شود خواه علم بحقیقة حال حاصل شود یا نه لکن ظاهر اول است نظر باینکه ادله منصرف میشود بغالب
و غالب در امثال این مقامات این است که علم بحقیقه واقع بهم رسد بنا بر این احتمال شدید در اعاده اصل
صلوة است و هرگاه فرض شود که علم بواقع یعنی که اصل نماز سه رکعت بوده بعد از اتیان بدو رکعت نماز ایستاده
بوده باشد و قبل از رکعتین جالسا در این صورت ممکن است که بگوئیم دو رکعت نماز جالسا را بعمل آورد اعاده لازم
نباشد نظر باینکه شارع در چنین شکی امر بهر دو نماز فرموده و در واقع احتمال ممکن است که سه رکعت بوده
باشد چنانچه در صورت جهل بواقع صحیح است چنین است در صورت علم بآن لکن احتیاط شدید در اعاده
است بعد از اتیان برکعتین جالسا و اگر فرض شود که علم بواقع در صورت مفروضه در حال اشتغال بنماز
احتیاط بوده باشد مثل اینکه مشغول شد بدو رکعت ایستاده قبل از فراغ از آن دو رکعت عالم شد که اصل نماز
سه رکعت بوده پس آن دو رکعت اول بوده باشد ظاهر این است که اکتفا نماید باتمام همان رکعت و سلام
گوید دهم چنین است در صورتیکه علم بحقیقه حال حاصل شود در رکعت ثانیه قبل از دخول در رکوع یعنی

و بعد از آن دو رکعت ایستاده را بعمل بیاورد

آن دو رکعت نشسته

و هنوز دو رکعت ایستاده را بجا نیاورده باشد

ركعت ثانية را منهدم نمايد و سلام كويد و ركعت اولى را اكر در صورت تقديم ركعتين جالسًا در اثناى
اين عالم شد بحقيقة حال پس اكر در ركعت ثانيه بوده باشد ركعت را تمام نمايد ممكن است كه كفته شود كه
اكتفا بهمين نموده نماز صحيح بوده باشد لكن احتياطا اعاده است بعد از اتيان بركعتين قائمًا يا قبل از ان و
اكر در ركعت اولى بوده باشد پس اكر قبل از دخول در ركوع بوده باشد ممكن است كه كفته شود لازم است كه
برخيزد و يك ركعت قائمًا بعمل اورد با اعادهٔ قراءة اكر بعمل اورده باشد و تكبير و نيت جالسًا معتبر بوده باشد نظر
باينكه ركعت از صلوة محتاج بتكبيرة الاحرام و نيت نيست پس وجود را اين صورت مثل عدم است و بعضى
احتمالات ديكر از انچه كفته شد ظاهر ميشود سؤال نوافلى كه در سفر ساقط است ايا مختص است باينكه
نماز قصر است پس در صورتيكه مسافر در بلدى متوقفا مانده باشد تا سى روز بعد لازم است نماز را تمام كند
در اينوقت نماز نافلهٔ ظهرين و نافلهٔ عشا را ميتواند نمود يا نه جواب ظاهر اين است كه نافلهٔ ظهرين و عشا
در اينوقت ثابت بوده باشد و اشكالى كه در اين مقام ميتوان نمود انست كه عمومات مانعه از اشتغال به
بتطوع در وقت فريضه مقتضى عدم جواز است و تخصيص انها در غير سفر ثابت است و اما در سفر اكر چه
مثل صورت مفروضه بوده باشد ثابت نيست لكن جواب اين انست كه ان عمومات مخصص است بادلهٔ مثبته
نوافل يوميّه بعنوان العموم و الاطلاق كقوله ع علامات المؤمن خمس الى قوله ع و صلوة الاحدى و الخمسين و قوله
اذا زالت الشمس دخل وقت الظهر الا ان يديها سبحة و غيرهما و تخصيص هذه الادلة انما ثبت فى صورة قصر الصلوة
لقوله ع فى صحيحة ابى بصير الصلوة فى السفر ركعتان ليس قبلهما و لا بعدهما شى الا المغرب فان بعدها اربع ركعات
و قوله ع فى موثقة سماعة ثم سالته عن الصلوة فى السفر قال ركعتين ليس قبلهما و لا بعدهما شى الا انه
ينبغى للمسافر ان يصلى بعد المغرب اربع ركعات و اما فى غير تلك الصورة فلم يظهر لها مخصص فلا بد من العمل
بمقتضاها فالمتحصل الحكم بثبوت التنفل فى جميع الاوقات الا فى السفر عند قصر الصلوة لمقتضاه الحكم بثبوت
النوافل فى محل الحكم مضافا الى ان التمسك بالادلة المانعة انما يستقيم فى غير نافلة العشاء و اما بالاضافة اليها
فلا كما لا يخفى سؤال مسافر بعد از انقضاى سى روز كه نماز لازم است تمام نمايد ميتواند روزه واجب بكيرد
يا نه جواب بكرمه مقتضى استصحاب عدم است كما هو مقتضى عموم قوله ع ليس من البر الصيام فى السفر لكن ظاهر
جواز است بلكه كاهست واجب ميشود مثل اينكه در ماه مبارك رمضان چنين امرى اتفاق افتاد با قضائى ماه
مبارك رمضان در صورت ضيق وقت و المستند فى ذلك عموم المفهوم فى قوله ع فى الصحيح اذا قصرت افطرت
و خصوص قوله ع اذا قدمت ارضا و انت تريد ان تقيم بها عشرة ايام فصم و اتم و ان كنت تريد ان يقيم اقل من عشرة
ايام فافطر ما بينك و بين شهر فاذا بلغ الشهر فاتم الصلوة و الصيام و ان قلت ارتحل غدوة سؤال كيفيت تشهد
عامّه را بيان فرمايند جواب تشهد اول التحيات لله و الصلوات الطاهرات السلام عليك ايها النبى و رحمة
الله و بركاته السلام علينا و على عباد الله الصالحين اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له و اشهد
ان محمدا عبده و رسوله و در تشهد ثانى نيز همين را ميخوانند بعد از ان ميكويند اللهم صل على محمد و ال محمد كما
صليت على ابراهيم و ال ابراهيم انك حميد مجيد و بارك على محمد و ال محمد كما باركت على ابراهيم و ال ابراهيم
انك حميد مجيد ربنا اغفر لى و لوالدى و للمؤمنين يوم يقوم الحساب ربنا اتنا فى الدنيا حسنة و فى الاخرة

حسنة و قنا برحمتك عذاب النار السلام عليك و رحمة الله و بركاته دو دفعه در دفعهٔ اولى اشاره مينمايد
بجانب يمين و ثانيه بجانب يسار و در بعضى كتب معتبرهٔ ايشان مذكور است اكر چه ساهيًا در تشهد اول بكويد اللهم
صل على محمد و ال محمد و سجده سهو واجب ميشود بنا بر اين منعقد صلوة را در تشهد اول تجويز نميكنند در بريد
بعد از مراجعت از سفر مكهٔ معظمه مدتى توقف نموديم اهل انجا مكرر بجهه رد مينمودند روزى بعضى از انها
خواهش معنى تحيات نمودند كفتم عبادات بر سه قسم است منها العبادات القولية كالتهليل و التحميد و نحوها
و منها العبادات البدنية كالحج و منها العبادات المالية كالزكوة و المراد من التحيات لله هو القسم الاول
اى العبادات القولية مختصة بالله و من الصلوات هو القسم الثانى اى العبادات البدنية ايضا مختصة
بالله تعالى و من الطاهرات هو القسم الثالث اى العبادات المالية ايضا مختصة بالله تعالى و الحاصل
ان العبادات سواء كانت قولية او بدنية او مالية كلها مختصة بالله تعالى و لما سمع ذلك منى استحسن كثيرا و
هذا التفسير كنت رايته فى بعض كتبهم بعد ذلك سؤال پوشيدن حرير بر مردان در همهٔ اوقات اعم از وقت
نماز و غيره حرام است يا مختص بوقت نماز است يا در مصاف بخصوصه مباح است و غير او حرام است بيان فرمايند
جواب پوشيدن حرير بر مردان حرمت ان ثابت است خواه در حال نماز بوده باشد يا غير حالت نماز لكن اين حرمت
است و اما در حق زنان پوشيدن حريره در غير نماز محل تشكيك بلكه محل خلاف نيست و اما در حال نماز اكر
چه محل خلاف است لكن اقوى و مشهور جواز است سؤال كسى در عقب سر مخالفين نماز خواهد بكند قصد
اقتداء نمايد يا خير جواب بلى نماز در عقب سر مخالفين ثواب بسيار دارد لكن اقتداء ننمايد بلكه قراءت خود
بعمل اورد و لكن نه بنحوى كه بفهمند سؤال زيد زيارت عاشورا مسمّى باذن يكى از مجتهدين كه حال مجتهد
داد فاتحة و داع كفته باين طريق كه بعد از زيارت لعن و سلام را يك دفعه ميخواند و در اخر هر يك از انها
ما ئة مرة ميكويد و بعد از ان دعاى سجده ميخواند ايا ملا زمان اذن ميفرمايند جواب معتبر را اعتقاد
اين است نقل بمجد يش كه مرحوم شيخ طوسى در مصباح ذكر فرموده اتيان بزيارت عاشورا ماثوره موقوف
بر اينكه هر يك از لعن معهود و سلام معهود را صد مرتبه اتيان نمايد بعد از قراءة لعن يك مرتبه اتيان بمأة
مرة كفايت نميكند و همچنين است امر سلام سؤال عدد تكبيرات در صلوة كسوف و خسوف و زلزله
و ساير ايات را بيان فرمايند جواب تكبيرات بعد از قراءة در تكبير تكبير ركوع است بعد ركوعات و هشت
تكبير بعد از ركوع است حين رفع راس از ركوع يا بعد از رفع راس يعنى هشت تكبير بعد از هشت ركوع كه
غير از ركوع خامس و عاشر بوده باشد و چهار تكبير از براى دخول در چهار سجده و چهار تكبير از براى رفع راس
از سجده و پنج تكبير بجهت پنج قنوت بجهت هر قنوتى يك تكبير پس عدد تكبيرات مذكور سى و يكست و بعد از
انضمام تكبيرات سبع افتتاحية مجموع سى و هشت تكبير ميشود ظاهر اين است رفع در جميع تكبيرات مذكوره مستحب
بوده باشد سؤال عدد قنوت در صلوة ايات را بيان فرمايند جواب صلوة ايات مشتمل بر پنج قنوت است
و مرحوم صدوق تجويز فرموده بدو قنوت يكى در ركعهٔ خامسه و يكى در عاشره و اين را نسبت داده بروايت
لكن تا حال بچنين حديثى بر نخورده ايم سؤال التماس اين است كيفيت زيارت عاشورا را بنحوى كه
ان امام كاهى بعمل مى اوردند بيان فرمايند و ثانيا فرموده هر كاه كسى اولا دو ركعت نماز كند و بعد

زیارت طویله را مع صد مرتبه لعن و صد مرتبه سلام و دعاهای دیگر مع دعای علقمه بخواند زیارت عاشورا
محسوب خواهد شد یا نه جواب کیفیت زیارت عاشورا بنحوی که حال که عبارت عشر اول محرّم الحرام سنه یکهزار و
دویست و سی و شش بوده باشد اعتقاد حقیر آنست اوّل چند مرتبه تکبیر بگوید و کفعمی ضبط تکبیر نموده
صد مرتبه رعایت آن بی عیب است و بعد از آن متوجّه سمت اقدس زمین کربلای معلّی شود هرگاه زیارت
از بعید بوده باشد اگر در صحرا یا بام مرتفعی بوده افضل است و توجّه به سمت کربلای معلّی در اصفهان و
مثل آن از بلاد ایران محقّق میشود باینکه میل نماید از سمت قبله بجانب مغرب و مقدار میل مختلف میشود
بزیادتی طول و عرض بلد و نقصان و اگر تکبیر را هم بعد از توجّه به سمت کربلای معلّی بگوید شاید اقرب
به نیل مقصود باشد و بعد از آن زیارت مشهوره که اولش السّلام علیک یا ابا عبد الله میباشد بخواند
و بعد از آن اتیان به صد مرتبه لعن معهود و بعد از آن به سلام صد مرتبه نماید بعد از آن بخواند اللّهم خصّ
انت اوّل ظالم باللعن منّی الی آخره بعد از آن بسجده رفته و در سجود بخواند اللّهم لک الحمد حمد الشّاکرین الی آخره
و بعد از آن دو رکعت نماز زیارت را بعمل آورد هرگاه چنین نماید اتیان بزیارت عاشورای معهود کرده
خواهد بود ان شاء الله نعم بآن ثوابهای جلیل خواهد بود اما آنچه در سؤال مذکور شده که اول دو رکعت
نماز کند الی آخره راهی ندارد بلکه اتیان بزیارت عاشورای معهوده نکرده خواهد بود و هم چنین نسبت بدعاء
علقمه صحیح نیست نظر باینکه حدیث صریح است که این دعا را علقمه ذکر نموده بلکه دعا را صفوان روایت
نموده از حضرت امام جعفر صادق ع چنانچه مفصّلاً بیان خواهد شد و امّا آنچه علّامه مجلسی
نوّر الله تعالی مرقده ذکر فرموده باعتقاد حقیر محتاج الیه بلکه مطابق واقع نیست بر نهج مطلب مقتضی
اینست اوّلا ذکر عبارت آن مرحوم شود بعد از آن اشاره شود بحقیقت حال پس میگوئیم عبارت آن مرحوم
در زاد المعاد این است که فرموده اما زیارت مشهوره شیخ طوسی و ابن قولویه و غیر ایشان روایت کرده‌اند
از سیف بن عمیره و صالح بن عقبه و هر دو از محمّد بن اسماعیل و علقمه بن محمّد حضرمی و هر دو از مالک
جهنی که حضرت امام محمّد باقر ع فرمود که هرکه زیارت کند حضرت امام حسین ع را در روز دهم محرّم یا
نزد قبر آنحضرت گریان شود ملاقات کند خدا را در روز قیامت با ثواب دو هزار حج و دو هزار عمره و دو هزار
هزار جهاد که هر یک را با رسول خدا و ائمّه طاهرین ع کرده باشد مالک گفت فدای تو شوم چه
ثواب است برای کسی که در شهرهای دور باشد و ممکن نباشد او را رفتن بسوی قبر آنحضرت فرمود که
چون روز عاشورا شود بیرون رود بر صحرا یا بر بام بلندی در خانه خود و اشاره کند بسوی آنحضرت بسلام
و جهد کند در نفرین کردن بر قاتلان آنحضرت و بعد از آن دو رکعت نماز کند در اوّل روز پیش از آنکه
پیشین پس ندبه و گریه و نوحه کند بر امام حسین ع و امر کند هرکه را در خانه او باشد که از او تقیّه
نکنند بگریه کردن در خانه خود مصیبتی برپا دارد باظهار جزع بر آنحضرت و ملاقات کنند بعضی از ایشان
بعضی را در خانهای خود بگریه کردن و تعزیه گویند بعضی از ایشان بعضی را بمصیبت آنحضرت پس من ضامنم
بر خدا که هرکه این کار بکند حق تعالی جمیع این ثوابها را بایشان عطا فرماید تا آنکه فرموده علقمه بن محمّد
گفت که من گفتم بحضرت امام محمّد باقر ع که تعلیم نما بمن دعائیکه بخوانم در این روز هرگاه که خواهم آنحضرت را زیارت

کنم از نزدیک

کنم از نزدیک و دعائیکه در شهرهای دور باشم خواهم اشاره کنم و آنحضرت را زیارت کنم بخوانم فرمود ای علقمه هرگاه بکنی
این دو رکعت نماز را بعد از آنکه اشاره کنی بجانب آنحضرت بسلام و گفته باشی بعد از اشاره و نماز این قول را که مذکور
خواهد شد پس دعا کرده خواهی بود بدعائیکه ملائکه میخوانند در روزیکه آنحضرت را زیارت میکنند و می‌نویسد
خدا برای تو بآن زیارت هزار هزار حسنه و محو میکند از تو هزار هزار گناه بلند میکند از برای تو در بهشت
هزار هزار درجه و خواهی بود از آنها که شهید شدند با حسین بن علی تا آنکه شریک با ایشان در درجات
ایشان و نشناسند ترا مگر از آنها که با آنحضرت شهید شده‌اند و نوشته شود برای تو ثواب هر پیغمبری
و رسولی و ثواب زیارت هرکه آنحضرت را زیارت کرده است از روزیکه شهید شده است میگوئی السّلام علیک
یا ابا عبد الله الی آخره بعد از آن علقمه گفت که امام محمّد باقر ع فرمود که اگر توانی هر روز آنحضرت را باین کیفیّت
زیارت کنی بکن جمیع این ثوابها از برای تو خواهد بود و روایت کرده محمّد بن خالد طیالسی از سیف بن عمیره که
گفت با صفوان جمّال و جماعتی از اصحاب خود رفتیم بسوی نجف بعد از آنکه حضرت صادق ع بیرون رفته بودند
از حیره بمدینه پیش از ما پس چون از زیارت حضرت امیر المؤمنین ع فارغ شدیم صفوان روی خود کرد بسوی
قبر حضرت امام حسین ع و گفت زیارت کنید حضرت امام حسین ع را از این مکان از بالای سر امیر المؤمنین ع
که حضرت صادق ع چنین کرد در روزیکه خدمت آنحضرت باین مکان شریف آمده بودیم پس خواند صفوان زیارتی را
که علقمه از حضرت امام محمّد باقر ع برای روز عاشورا روایت کرده است و دو رکعت نماز کرد نزد سر قبر امیر المؤمنین ع
و وداع کرد بعد از نماز امیر المؤمنین و رو بجانب قبر امام حسین ع کرد و آنحضرت را نیز وداع کرد و چون از جمله دعاها
که بعد از آن دو رکعت خواند این دعا بود یا الله یا الله یا الله الی آخره بعد از آن فرمود سیف بن عمیره گفت من
بصفوان گفتم که علقمه که این زیارت را از حضرت امام محمّد باقر ع از برای ما روایت کرد این دعا را نقل نکرد صفوان
گفت که من وارد شدم با سیّد خود امام جعفر صادق ع باین مکان پس کرد با آنچه ما کردیم در زیارت و این دعا را
خواند در هنگام وداع بعد از آنکه دو رکعت نماز ادا کرد و این وداع را بعمل آورد در اخر فرموده باین عبارت که چون
عبارت حدیث بشوریش عظیم و قابل احتمال بسیار است اولی آنست که اوّل زیارت السّلام علیک یا ابا عبد الله تا آل نبیّک بخواند
و نماز زیارت را بکند باز همان زیارت را اعاده کند بهتر است و اگر بعد از مرتبه لعن یا دیگر نماز کند و بعد از
صد مرتبه سلام با هم دیگر نماز کند و متّصل بسجده و بعد از سجده نیز نماز دیگر بکند شاید بجمیع احتمالات عمل کرده
باشد و اگر اوّل یکی از زیارات بعیده را بعمل آورد ظاهراً کما ینبغی انتهی کلامه اعلی الله مقامه مناسب در این
مقام این است اوّل بیان مراد مرحوم شود تا بنای فرموده ایشان بعد از آن تنبیه شود بر صحت و سقم آن پس
میگوئیم تنقیح کلام محتاج است بنقل کلام در سه مقام اوّل در بیان مراد مرحوم است بدانکه از فرموده ایشان در
کتاب ظاهر میشود که مختار آن مرحوم در زیارت عاشورا است که اوّل زیارت را تا آل نبیّک م بخواند و اتیان
بدو رکعت نماز نماید بعد از آن زیارت را اعاده نموده زیارت را تمام نماید یا آنکه اوّل یک زیارت از زیارات
بعیده بخواند بعد از آن دو رکعت نماز کند بعد از دو رکعت نماز این زیارت السّلام علیک یا ابا عبد الله الی آخره
بخواند و بعد صد مرتبه لعن بکند و هکذا تا آخر بخواند باین نحو اتیان بزیارت عاشورا نموده خواهد بود و محقّق
نماند اتیان بزیارت مطلقه اولی از زیارات بعیده است و لکن هرگاه هشت رکعت نماز دیگر بعمل آورده

ودو رکعت بعد از فراغ صد مرتبه لعن ودو رکعت بعد از صد مرتبه سلام ودو رکعت دیگر بعد از دعای اللهم
خصّ قبل از سجود ودعوی در سجده ودو رکعت اخری بعد از سجود ان ایتی خواهد بود نظر باینکه در اینصورت عمل
بجمیع احتمالات حدیث کرده خواهد بود و مقام ثانی در مبنای فرموده امر مرحوم است ظاهر است وجه فرموده
ایشان کلامی است که سابق ذکر فرموده از جناب امام محمد باقر ع که فرموده‌ای علقمه هرگاه بکنی این دو رکعت نماز را
بعد از آنکه اشاره کنی بجانب آن حضرت بسلام و گفته باشی بعد از اشاره ونماز این قول را که مذکور خواهد
شد نظر باینکه مقتضای این کلام اینست قولی که بعد مذکور میشود می باید بعد از نماز بوده باشد و ممکن است
این قول که بعد از نماز خوانده شود مجموع السلام علیک یا اباعبد الله الی اخره و صد مرتبه لعن و صد مرتبه سلام
ودعای قبل از سجده ودعای سجده بوده باشد چنانچه ممکن است که صد مرتبه لعن بوده باشد تا آخر بنا برین
هرگاه زیارت السلام علیک تا ال بیتک را اقل بخواند دو رکعت نماز را بعمل آورد و بعد از آن اعاده آن زیارت
نمود بعد از آن اتیان بلعن وسلام وغیرها نموده عمل بهر دو احتمال کرده خواهد بود و چونکه احتمال دارد که قول مذکور
صد مرتبه سلام بوده باشد پس لعن باید مقدم بر نماز بوده باشد هرگاه اتیان بدو رکعت نماز بعد از لعن و قبل
از سلام نماید عمل باین احتمال نیز کرده خواهد بود و هم نسبت بسلام ودعای سجده ودعای قبل از سجده پس در
صورت اتیان بدو رکعت نماز بعد از هر یک از زیارت و صد مرتبه لعن و صد مرتبه سلام و دعای اللهم خص
انت اوّل ظالم ودعای سجده عمل بجمیع احتمالات حدیث کرده خواهد بود این است مبنای فرموده امر مرحوم چنانچه
در بادی امر بنظر رسیده و میرسد مقام ثالث در صحت و سقم آنست پس میگوئیم این مطلبی که فرموده اند
صحیح نیست نظر بانچه ظاهر شد که مبنای فرموده امر مرحوم مغفور قدس الله تعالی روحه الشریف کلامی است که نسبت
داده اند بجناب مخزن علوم اوایل و اواخر جناب امام محمد باقر ع متحقق است که آنچه را نسبت بآنسرور داده اند
غیر کلام صادر از آن مقتدای کافه انام نیست بلکه نقل بمعنی است لکن در این نقل تغییر محل اتفاق افتاده و آن
باعث این شده که بعض مسطور استفاده فرموده اند حقیقة حال موقوفست بذکر عین عبارت حدیث پس میگوئیم
قال شیخ الطائفة فی مصباحه روی محمد بن اسماعیل بن بزیع عن صالح بن عقبه عن ابیه عن ابی جعفر ع قال من زار
الحسین بن علی ع فی یوم العاشورا من المحرم حتی یظل عنده باکیا لقی الله عز وجل یوم القاه بثواب الفی حجة والفی عمرة والفی
غزوة وثواب کل حجة وعمرة کثواب من حج واعتمر وغزی مع رسول الله ص ومع الائمة الراشدین قال قلت جعلت فداک فما
لمن کان فی بعید البلاد واقاصیه ولم یمکنه المصیر الیه فی ذلک الیوم قال اذا کان کذلک برز الی الصحراء او صعد سطحا
مرتفعا فی داره واومأ الیه بالسلام واجتهد فی الدعاء علی قاتله وصلی من بعد رکعتین ولیکن فی صدر النهار
قبل ان تزول الشمس ثم لیندب الحسین ویبکیه ویامر من فی داره ممن لا یتقیه بالبکاء علیه ویقیم فی داره المصیبة
باظهار الجزع علیه وتعزی فیها بعضهم بعضا بمصابهم بالحسین ع وانا الضامن لهم اذا فعلوا ذلک علی الله جمیع ذلک قلت
جعلت فداک انت الضامن ذلک لهم والزعیم قال انا الضامن وانا الزعیم قبل ذلک قلت کیف نعزی بعضنا بعضا قال
تقولون اعظم الله اجورنا واجورکم بمصابنا بالحسین وجعلنا وایاکم من الطالبین بثاره مع ولیه الامام المهدی من آل محمد
فان استطعت ان لا تنتشر یومک فی حاجة فافعل فانه یوم نحس لا یقضی فیه حاجة مؤمن فان قضیت لم یبارک
له ولم یر فیها رشدا ولا یدخرن لاحدکم لمنزله فیه شیئا فمن ادخر فی ذلک الیوم شیئا لم یبارک له فیما ادخر ولم

يبارك له

يبارك له فی اهله فاذا فعلوا ذلک کتب الله لهم اجر ثواب الف حجة والف عمرة والف غزوة کلها مع رسول الله ص وکان
لهم اجر وثواب مصیبة کل نبی ورسول ووصی وصدیق وشهید مات او قتل منذ خلق الله الدنیا الی ان تقوم الساعة
قال صالح بن عقبه وسیف بن عمیرة قال علقمه بن محمد الحضرمی قلت لابی جعفر ع علمنی دعاء ادعو به ذلک الیوم
اذا انا زرته من قرب ودعاء ادعو به اذا لم ازره من قرب واومأت من بعد البلاد ومن داری بالسلام الیه قال
فقال لی یا علقمه اذا انت صلیت الرکعتین من بعد ان تومئ الیه بالسلام فقل عند الایماء الیه من بعد التکبیر
هذا القول فانک اذا قلت ذلک فقد دعوت بما یدعو به زواره من الملائکة وکتب الله لک مائة الف الف
درجة وکنت کمن استشهد مع الحسین ع حتی تشارکهم فی درجاتهم لا یعرف الا فی الشهداء الذین استشهدوا معه
وکتب لک ثواب زیارة کل نبی وکل رسول وزیارة کل من زار الحسین ع منذ یوم قتل وعلی اهل بیته تقول السلام
علیک یا اباعبد الله الی اخره اقول ینبغی اولا التعرض لبعض ما یتعلق بسنده ثم العود الی المطلوب فنقول الذی
یظهر من سنده المذکور فی المصباح ان محمد بن اسماعیل بن بزیع یروی صدر الحدیث الی قوله ع منذ خلق الله الدنیا
الی ان تقوم الساعة عن صالح بن عقبه عن ابیه وهو عقبه بن قیس عن مولانا الباقر ع وذیل الحدیث ای قوله
قلت لابی جعفر ع علمنی دعاء ادعو به ذلک الیوم الی اخره رواه عن صالح بن عقبه وسیف بن عمیرة عن علقمه وکانه
کان حاضرا فی مجلسه ع وسمع ما رواه عقبه بن قیس عنه ع واستدعی عنه ع بیان الزیارة التی یزاد بها مولانا
الحسین ع فی ذلک الیوم من قرب او بعد اذا سمعت ذلک فنقول فالظاهر من اول الحدیث الذی یکون الراوی
فیه علی ما فی المصباح یا صالح بن عقبه ان من زاره یوم عاشورا ویظل عند قبره ع باکیا یکون ذلک الثواب الجزیل
المذکور سواء زاره بالزیارة المعهوده ام لا هذا فی حق القریب واما البعید الغیر المتمکن من المصیر الیه ع فی ذلک
الیوم فاذا برز الی الصحراء او صعد سطحا مرتفعا اومأ الیه بالسلام وبالغ فی اللعن علی قاتله وصلی بعد
السلام واللعن رکعتین قبل الزوال ثم استشغل بالندبة والبکاء علی الحسین ع ویامر فی داره بذلک ویقیم
المصیبة فی داره ویعزی فی الدار بعضهم بعضا بمصابهم بالحسین ع یکون له ذلک الثواب والاجر الجزیل ومقتضا
کفایة الایماء بمطلق السلام والمبالغة بمطلق اللعن علی قاتله ع فی ذلک الیوم ولم یکن بالزیارة المعهودة واللعن
المعهود والاستفاده ما ذکر من اول الحدیث علی الاخفاء ثم الظاهر من کلام علقمه انه لما سمع منه ع ما ذکر لم یکتف
بالاطلاق الذی یستفاد من کلامه بل استدعی منه ع الدعاء والزیارة المخصوصة الذی یکون من تعلیمه
یزور به فی القرب والبعد اشار الیه بقوله قلت لابی جعفر ع علمنی دعاء ادعو به فی ذلک الیوم اذا انا زرته من
قرب ودعاء ادعو به اذا لم ازره من قرب واومأت من بعد البلاد من داری بالسلام الیه واستجاب ع حاجته
فاجاب بقوله یا علقمه اذا انت صلیت الرکعتین بعد ان تومئ الیه بالسلام فقل عند الایماء الیه من بعد
التکبیر هذا القول الی اخره ولا یخفی ان المناسب لهذا السؤال والجواب ان یکون قوله ع هذا القول بیانا للایماء المدلول
الیه بقوله تومئ الیه بالسلام الذی یکون الرکعتان بعده فیکون المراد اذا صلیت الرکعتین بعد ان اوجدت الایماء
بالسلام الیه فی ضمن هذا القول یکون لک ذلک الثواب الجزیل کما هو الظاهر من قوله ع فقل عند الایماء الیه ع
قبل عند ارادة الایماء الیه هذا القول ولما لم یتبین محل الرکعتین فی اثناء القول الذی یلیه یکون مقتضاه ان یکون
محلهما بعد الجمیع کما لا یخفی علی المتامل فعلی هذا یکون محلهما بعد دعاء السجدة ایضا وهو ظاهر ومما یؤید ذلک بل یدل علیه

مقابلة

ما اورده شيخ الطائفة في المصباح بعد ان اورد الحديث على النحو الذي رواه علقمة عن مولانا الباقر ع فقال روى محمد بن
خالد الطيالسي عن سيف بن عميرة قال خرجت مع صفوان بن مهران الجمال وجماعة من اصحابنا الى الغري بعد ما خرج
ابو عبد الله ع من الحيرة الى المدينة فلما فرغنا من الزيارة صرف صفوان وجهه الى ناحية ابي عبد الله ع فقال لنا
تزورون الحسين ع من هذا المكان من عند راس امير المؤمنين ع من هيهنا اومى اليه ابو عبد الله ع وانا معه
قال فدعا صفوان بالزيارة التي رواها علقمة بن محمد الحضرمي عن ابي جعفر ع في يوم عاشورا ثم صلى ركعتين عند
راس امير المؤمنين ع وودع في دبرهما امير المؤمنين ع واومى الى الحسين ع بالسلام منصرفا وجهه نحوه وودع و
كان فيما دعا في دبرها يا الله يا الله يا الله يا مجيب دعوة المضطرين الى اخر الدعاء ثم قال قال سيف فسألت
صفوان فقلت له ان علقمة بن محمد لم يأتنا بهذا عن ابي جعفر ع انما اتانا بدعاء الزيارة فقال صفوان وردت مع سيدي
ابي عبد الله الى هذا المكان ففعل مثل الذي فعلناه في زيارتنا ودعا بهذا الدعاء عند الوداع بعد ان صلى كما صلينا
وودع كما ودعنا الى اخره والتأييد بل الدلالة هو ان قوله ثم صلى ركعتين صريح في ان تلك الصلوة كانت بعد الزيارة
التي رواها علقمة عن مولانا الباقر ع وقد عرفت ان الزيارة رواها علقمة عنه ع وهو السلام عليك يا ابا عبد الله
الى اخره ليس الا فيكون الركعتان بعد تلك الزيارة والحاصل ان الظاهر من هذه الحكاية ان الصلوة التي صدرت من صفوان كانت
بعد ما رواه علقمة وكان فعل صفوان مطابقا لما فهمه سيف من علقمة الا الدعاء التي دعا بها صفوان بعد الصلوة
وهو المطلوب ثم الظاهر من ذلك ان الدعاء المذكور لم يكن من جزء تلك الزيارة وهو غير مضر بما نحن بصدد بيانه اذا
تحقق ذلك فلنعد الى ما يتوجه على كلام العلماء السمي المجلسي قدس الله نفسه روحه الزكي فنقول هو امور منها ما يتعلق
بسند الحديث ومنها ما يتعلق بمتنه واما ما يتعلق بالسند فنقول انه قال في تحفة الزائر اما زيارات منقوله
اين روز چند زيارت است اول بسند معتبر از سيف بن عميره وصالح بن عقبه هر دو از محمد بن اسماعيل وعلقمه بن منقول است
محمد حضرمي هر دو از مالك جهني كه حضرت امام محمد باقر ع مرويست الى اخره ودر سمعت كلامه في زاد المعاد قال
اما زيارت مشهوره شيخ طوسي وابن قولويه وغير ايشان روايت كرده اند از سيف بن عميره وصالح بن عقبه هر دو از
محمد بن اسماعيل وعلقمه ابن محمد حضرمي هر دو از مالك جهني كه حضرت امام محمد باقر ع وهو غير صحيح اما
اولا فلان سيف بن عميرة وصالح بن عقبة اقدم طبقة عن محمد بن اسماعيل بن بزيع لان الشيخ الطائفة عدهما من
اصحاب مولانا الصادق والكاظم ع ومحمد بن اسماعيل من اصحاب مولانا الكاظم ع والرضا والجواد ع فلا يليق الحكم بروايتهما
عنه بل اللايق روايته عنهما واما ثانيا فلانه مخالف للواقع اذ المذكور في المصباح روى محمد بن اسماعيل بن
بزيع عن صالح بن عقبة وقال فيما بعد قال صالح بن عقبة وسيف بن عميرة الى اخر ما تقدم فمقتضى ما في المصباح
وغيره روايته عنهما هذا الحديث فالحكم بالعكس غير صحيح واما ثالثا فلان قوله هر دو از مالك جهني غير صحيح
ايضا لان رواية محمد بن اسماعيل عن مالك غير ثابت اصلا لما عرفت من انه من اصحاب مولانا الكاظم والرضا ع
والجواد ع ومالك الجهني من اصحاب مولانا الباقر والصادق ع وقد ذكر شيخ الطائفة انه مات في حيوة ابي عبد الله
فكيف يمكن رواية محمد بن اسماعيل بن بزيع عنه مضافا الى انه لا يوجد شيء من الكتب ما يوهم روايته عنه ع
هذه الزيارة فهو مخالف للواقع من هذه الجهة ايضا واما رابعا فلان مقتضى ما ذكره ان شيخ الطائفة رواه
من مالك عن مولانا الباقر ع وهو غير صحيح ايضا لما عرفت انه رواه من والد صالح بن عقبة عنه ع واما خامسا فلان

علقمة فقد عرفت انه روى هذه الزيارة عن مولانا الباقر ع واما رواية تلك الزيارة عن مالك بن جهني ثابتة اصلا و
لعل المتوهم له نور الله تعالى مرقده في ذلك ملاحظة السند في كامل الزيارة والسند فيه عاما اورده في البحار وكذا
حكيم بن داود وغيره عن محمد بن موسى الهمداني عن محمد بن خالد الطيالسي عن سيف بن عميرة وصالح بن عقبة معا عن علقمة
عن علقمة بن محمد الحضرمي ومحمد بن اسماعيل عن صالح بن عقبة عن مالك الجهني عن ابي جعفر الباقر ع بناء على ان محمد بن اسماعيل
فيه معطوف على علقمة ومقتضاه ان يكون كل واحد من سيف بن عميرة وصالح بن عقبة راويا عن محمد بن اسماعيل ايضا
لكنه غير صحيح كما عرفت بل الظاهر انه عطف على محمد بن خالد ومقصود صاحب الكتاب انه روى بطريقين احدهما
محمد بن خالد عن سيف بن عميرة وصالح بن عقبة معا عن علقمة والاخر محمد بن اسماعيل عن صالح بن عقبة عن مالك
والعجب من تصريح السند برواية محمد بن اسماعيل عن صالح بن عقبة كما في سند الكامل وسند المصباح كيف ذهل عن ذلك
فجعل صالح بن عقبة راويا عن محمد بن اسماعيل كما جعل سيف بن عميرة راويا عنه وكلاهما غير صحيح كما نبهنا عليه وقد
نبهنا فيما سلف ان الظاهر من المصباح رواية محمد بن اسماعيل ذيل الحديث عن كل من صالح بن عقبة وسيف بن عميرة
كما ذكره رفع الله تعالى قدره في تحفة الزائر وزاد المعاد غير صحيح والعجب منه جعل محمد بن اسماعيل راويا عن مالك مع تصريح
في السند بالواسطة مضافا الى ما عرفت كان من الغرائب حكمه بكون ان علقمة راويا لهذا الحديث عن مالك مع
تصريح سيف بن عميرة بان علقمة رواها عن مولانا الباقر ع حيث قال فدعا صفوان بالزيارة التي رواها علقمة بن محمد
الحضرمي عن ابي جعفر في يوم عاشورا مضافا الى تصريح علقمة لقوله قلت لابي جعفر ع علمني دعاء الى اخر ما سلف وكانه قدس
الله روحه السعيد جعل علقمة في السند المذكور عن الكامل طبقة صالح بن عقبة الراوي عنه بان روى صالح بن عقبة
هذا الحديث عن مالك تارة من غير واسطة واخرى بتوسط علقمة لكنه ليس كذلك لما عرفت مضافا الى انه مع ثبوت
الرواية من غير واسطة لا افتقار الى ذكر الواسطة فيه ومما ذكر تبين ان الراوي لصدر الحديث عن مولانا الباقر
هو عقبة بن قيس والد صالح بن عقبة على ما في المصباح وعلقمة بن محمد ومالك على ما في كامل الزيارة واما ذيل الحديث
اي الزيارة المعروفة ليوم العاشورا فلا يكون الراوي فيه عن مولانا الباقر ع الا علقمة فلاحظ حتى يتضح لديك الحال
ثم رواها صفوان ايضا لكن عن مولانا الصادق ع كما علمت واما ما يتعلق بمتن الحديث فنقول قد عرفت انه
في زاد المعاد واما زيارت شيخ طوسي وابن قولويه وغير ايشان ذكر كرده اند الى ان قال ما كيا عن مولانا الباقر ع انه
قال اي علقمه هرگاه بگوي اين دو ركعت نماز را بعد از انكه اشاره كني بجانب آنحضرت بسلام وگفته باشي بعد از اشاره
وغازان قول باكر مذكور خواهد شد الى اخر ما تقدم نقله عنه وانت تعلم الخلل في ذلك بعد ملاحظة ما بيناه و
فصلنا في معنى الحديث بعد ان حكيناه من مصباح شيخ الطائفة باوضح بيان فدقق النظر في ذلك حتى يتضح لك
الحال ثم اقول بعد ان تاملنا في الحديث على ما في المصباح وجدنا عبارة زاد المعاد وتحفة الزائر غير مطابق
لما هو المقصود منه مع انه في زاد المعاد عزاه اولا الى شيخ الطائفة ثم الى غيره فتفحصنا الحديث في غير المصباح لنتضح
انه مطابق لما في المصباح او مخالف فوجدنا الحديث على ما حكاه في مزار البحار عن كامل الزيارة مخالفا لما رواه شيخ
الطائفة في المصباح فانه مطابق لما ترجم به الحديث في زاد المعاد والتحفة فتبين انه ما في الترجمة عين ما في
كامل الزيارة ثم نحاكم بينهما حتى يتبين ايهما اقرب بالصواب واحرى بالاعتماد فنقول روى في كامل الزيارة على
ما حكاه في مزار البحار بالسند الثالث عن مالك الجهني عن ابي جعفر الباقر ع انه قال من زار الحسين ع يوم عاشورا

حتى نظل عنده باكيا الى ان قال صالح بن عقبة الجهنى وسيف ابن عميرة قال علقمة بن محمد الحضرمى فقلت لابى جعفر علمنى دعاء ادعو به فى ذلك اليوم اذا انا زرته من قرب ودعاء اذا لم ازره من قرب واومات اليه من بعد البلاد ومن دارى قال فقال يا علقمة اذا انت صليت الركعتين بعد ان تومى عليه بالسلام وقلت عند الايماء اليه وبعد الركعتين هذا القول فانك اذا قلت ذلك فقد دعوت بما يدعو به من زاره من الملائكة الى اخر ما سلف من ذيل الحديث كذا فى متن البحار وجعل كلمة من بدل الواو بين السطور وجعل لها علامة النسخة وعلى هذا يكون متن الحديث بكذا وقلت عند الايماء اليه من بعد الركعتين هذا القول الى اخره فعلى هذا يرتفع الاختلاف فى متن الحديث اذ على ما ذكره شيخ الطائفة فى المصباح يكون عبارة الحديث هذا اذا انت صليت الركعتين بعد ان تومى اليه بالسلام فقل عند الايماء اليه من بعد التكبير هذا القول وقد علمت معنى الحديث بناء عليه وانه لا اجمال فيه كما اوضحت الحال فى ذلك واما بناء على ما حكاه فى البحار عن كامل الزيارة فنقول انه لما كان حديثا واحدا لا محالة يكون المراد منه شيئا واحدا فلما تبين الحال فيه على ما فى المصباح فلا بد من ان يكون المراد منه ذلك ومقتضاه ان يقال ان قوله وقلت عطف على تومى ويقال ان الركعتين اما ان يكون المراد منه التكبير اطلاقا لا الكل على الجزء او القرينة ما فى المصباح او وقع سهوا من قلم الناسخ والاصل بعد التكبير سواء كان مع ذكر الواو او مع من والمعنى على الثانى اذا انت صليت الركعتين بعد ان تومى اليه بالسلام باتيان الايماء فى ضمن هذا القول من بعد التكبير وعلى الاول اذا انت صليت الركعتين بعد هذا القول وبعد التكبير يكون لك ذلك الثواب الجزيل ان قيل ان وحدة المراد وان كانت مسلمة لكنها كما يتحقق بارجاع ما فى الكامل الى ما فى المصباح كذا يتحقق بالعكس بان يكون المراد من التكبير على ما فى المصباح الركعتين تسمية للكل باسم الجزء قلنا حمل التكبير فى المصباح على الركعتين غير صحيح لوجوه منها ما بيننا عليه فيما سلف من ان صدر الحديث نص على الله الركعتين بعد الايماء اليه بالسلام وبعد المبالغة على اللعن على قاتله وان الكلام من صدره ان مطلق الايماء اليه بالسلام باى لفظ كان وكذا الحال فى المبالغة على اللعن على قاتله صلوات الله عليه يتأتى به الامتثال وانه كان فى ترتب الاجر والثواب [illegible] وان الظاهر من سياقه ان علقمة لما سمع ذلك منه ع استدعا منه قولا مخصوصا ياتى به فى مقام ذلك الايماء واللعن على قاتله الذين دل صدره على كونهما مقدمين على الركعتين لوضوح ان ما بينه ع كان اكمل وافضل وذلك يقتضى ان يكون على ما علمه ع اياه قبل الركعتين لا بعدهما وحمل التكبير فى كلامه ع على الركعتين مناف لذلك كما لا يخفى فعلى هذا يكون ما علمه ع من قوله السلام عليك يا ابا عبد الله الى اخره وكذا التسليم ماءة مرة مقام مطلق الايماء المذكور فى صدره لكنه فرد كامل ويكون اللعن ماءة مرة وكذا ما اشتمل عليه الصدر والفقرة المذكورة نقول السلام عليك يا ابا عبد الله من اللعن على قاتله ومؤسسه وكذا قول اللهم خص انت اول ظالم منى الى اخره مقام مطلق اللعن المدلول عليه بذلك وهو ايضا فرد كامل منه ومنها ان المدلول عليه لصدر الحديث ان المعتبر فى تلك الزيارة هو الايماء اليه بالسلام والمبالغة فى اللعن على قاتله ثم الركعتان فلو حملنا التكبير فى كلامه ع على الركعتين يكون المدلول عليه بذلك قراءة القول الذى علمه ع انما يكون بعدهما واما قبلهما فلا يكون الا مطلق الايماء بالسلام واما اللعن على قاتله فلا مطلقا فلاحظ الحديث مع دقة النظر حتى يتضح لك الحال وانكشف

عليك سر المقال

عليك سر المقال ومنها ان مقتضى هذا الحمل ان يكون المعتبر فى تلك الزيارة الايماء اليه بالسلام قبل الركعتين وبعدهما مع ان المدلول عليه بصدره هو ان المعتبر فى ذلك هو الايماء اليه بالسلام قبلهما ومنها انه لو حمل التكبير على ما فى المصباح على الركعتين يكون مدلول الحديث ح ان يكون القول الذى علمه ع باسره بعدهما كما مر مرارا واللازم باطل اما الملازمة فظاهرة اذ القول فى قوله ع هذا القول اشارة الى ما علمه من قوله السلام عليك يا ابا عبد الله الخ واللعن ماءة مرة والتسليم كذلك فتقدير الكلام ح هكذا انا صليت الركعتين هذا القول واما بطلان اللازم فلما بيننا عليه فيما سلف من حكاية سيف بن عميرة مع صفوان فلاحظ حتى يتبين لك الحال هذا كله فى بيان المرجحات لحمل التكبير فى عبارة المصباح على ظاهره وعدم صحة حمله على الركعتين فلا بد من حمل الركعتين فى عبارة فى على التكبير لما علمت من وحدة الحديث المستلزمة لوحدة المراد منهما فالى ما فى حمل الركعتين على ظاهرها فى عبارة الكامل من الفساد فضلا عما عرفته من الاوجه السالفة وذلك لان قلت فى قوله قلت وعند الايماء اليه عطف على تومى فى قوله ع بعد ان تومى اليه بالسلم مع ذكر الواو ويكون مدلول الكلام الاتيان بذلك القول قبل الركعتين وبعدهما اذ التقدير ح يكون هكذا اذا انت صليت الركعتين بعد ان تومى اليه بالسلام وقلت عند الايماء اليه هذا القول وكذا قلت بعد الركعتين يكون لك كذا وهو مما لا يلتزم لكونه مخالفا للصدر والحديث وذيله اى حكاية سيف بن عميرة مع صفوان كما لا يخفى وهكذا الحال فيما اذا كان قلت عطفا على فعل الشرط اى صليت هذا على تقدير ذكر الواو واما على تقدير الكلمة من فكما بيناه فيما سلف فقد اتضح من جميع ما ذكر ان العمل على ما فى المصباح ومقتضاه ما بيننا عليه ثم اقول قال العلامة السمى المجلسى قدس الله تعالى روحه فى البحار بعد ان اورد الحديث عن كامل الزيارة والمصباح وغيرهما ما هذا لفظه بيان قوله اذا انت صليت الركعتين انزل العبارة اغلاق واجمال ويحتمل وجوها الاول ان يكون المراد نقل تلك الاعمال والادعية قبل الصلوة وبعدها مكررا الثانى ان يكون المراد الايماء بسلام اخر باى لفظ اراد ثم الصلوة ثم قراءة هذه الادعية المخصوصة الثالث ان يكون المراد بالسلام قوله السلام عليك الى ان ينتهى الاذكار المكررة ثم يصلى ويكرر كلا من الدعائين ماءة بعد الصلوة وياتى بما بعدها الرابع ان يكون الصلوة بعد تكرار الذكرين ماءة ماءة ثم يقول بعد السلام اللهم خص انت اول ظالم الى اخر الادعية الخامس ان يكون الصلوة متوسطة بين هذين الذكرين لقوله ع واجتهد على قاتله بالدعاء وصلى بعده السادس ان يكون الصلوة متصلة بالسجود ولعل هذا اظهر لمناسبة السجود بالصلوة ولان الظاهر كون الصلوة بعد كل سلام ولعن واحتمال كون الصلوة بعد الاذكار من غير تكرر بعدها بعيد جدا وفى هذه الوجوه تامل اما فى الاول فلما علم مما سلف وان اردت توضيح الحال فى ذلك فاعلم ان ما ذكره من كون تلك الاعمال والادعية قبل الصلوة وبعدها غير صحيح لان صدر الحديث صريح فى ان الصلوة اى الركعتين انما هى من الايماء بالسلام اليه ع والمبالغة فى اللعن على قاتله ع وكذا ذيل الحديث اى حكاية سيف بن عميرة مع صفوان فانه ايضا صريح فى ان الصلوة بعد الزيارة التى هى علقمة وقد علمت ان الزيارة التى رواها السلام عليك يا ابا عبد الله مع اللعن ماءة كالسلام كذلك وقوله اللهم خص انت انت اول ظالم مع دعاء السجدة فلاحظ ما حكيناه عن سيف بن عميرة ما قاله لصفوان وما اجابه صفوان به وما يؤيده ايضا ما ذكره سيف بن عميرة بعد الفراغ من دعاء الوداع وهو ما ذكره سيف بقوله فسالت عن صفوان فقلت له ان علقمة بن محمد لم ياتنا بهذا عن ابى جعفر ع انما اتانا بدعاء الزيارة فقال صفوان وردت مع سيدى ابى عبد الله ع الى هذا المكان ففعل مثل الذى فعلناه فى زيارتنا ودعا بهذا الدعاء عند الوداع بعد ان صلى كما صلينا وودع كما ودعنا ثم

قال لی صفوان قال لی ابو عبد الله ع تعاهد هذه الزیارة وادع بهذا الدعاء وزر به فانی ضامن علی الله تع لكل من زار بهذه الزیارة ودعا بهذا الدعاء من قرب او بعد ان زیارته مقبولة وسعیه مشكور الی قوله ع وقد الی الله عز وجل انه من زار الحسین ع بهذه الزیارة من قرب او بعد ودعا بهذا الدعاء قبلت منه زیارته الی ان قال صفوان قال لی ابو عبد الله ع یا صفوان اذا حدث لك الی الله حاجة فزر بهذه الزیارة وادع بهذا الدعاء وجه التأیید هو ان الظ ان المراد من الزیارة فی هذا المورد هو مجموع السلام علیك یا ابا عبد الله الی اخر دعاء السجدة والمراد من الدعاء هو الدعاء الذی رواه صفوان عن مولانا الصادق ع ومنه یستفاد ان المراد بالزیارة فی كلامه بعد ما صفوان بالزیارة التی رواه علقمة بن محمد الحضرمی عن ابی جعفر ع فی یوم عاشوراء هو هذا المعنی فیكون ثم المراد من قوله ثم صلی ركعتین ان تلك الصلوة بعد مجموع ذلك ورواه صفوان كذلك عن مولانا الصادق انه فعل كذلك ثم لا یخفی ان الظ منه ان الصلوة كانت بعد مجموع ما ذكر من غیر اعادة ذلك بعد الصلوة كما لا یخفی ومنه یتضح فساد الاحتمال المذكور ویدل علیه ایضا قوله ع لعلقمة یا علقمة اذا انت صلیت الركعتین بعد ان تومی الیه بالسلام فقل عند الایماء الیه من بعد التكبیر هذا القول فانك اذا قلت ذلك فقد دعوت الی اخره بناء علی ما عرفت مما سلف من ان قوله ع فقل لیس جزاء للشرط المذكور بل هو فی الحقیقة تفسیر للایماء الذی یكون الركعتان بعده ویرشدك الیه ما فی كامل الزیارة اذا انت صلیت الركعتین بعد ان تومی الیه بالسلام وقلت عند الایماء الیه الی اخره فعلی هذا یكون مدلوله الاتیان بالركعتین بعد ذلك القول الذی هو عبارة عن مجموع السلام علیك یا ابا عبد الله ع وما بعده الی اخر الدعاء السجدة الذی صار فی هذه الاعصار زیارة العاشوراء سیما الذنت ومقتضاه لیس الا ان یكون الركعتان بعد تلك الزیارة واما اعادة تلك الزیارة بعدهما اصلا كما لا یخفی فالاحتمال المذكور فی كلام من قدس سره مما لا وجه له نعم له وجه بعد ملاحظة ما حكاه عن كامل الزیارة فی بعض نسخ الحدیث فی بادی النظر بقوله ع اذا انت صلیت الركعتین بعد ان تومی الیه بالسلم وقلت عند الایماء وبعد الركعتین لكنك قد عرفت مما فصلناه انه مما لا نعول علیه **تنبیه** لا یخفی علیك ان قوله نور الله تعالی مرقده والادعیة ینبغی ان یكون تفسیرا للاعمال فی قوله الاول ان یكون المراد من تلك الاعمال والادعیة قبل الصلوة وبعدها كما فیظهر وجهه بادنی التفات واما فی الثانی فهو ان المراد الایماء بسلام اخر بای لفظ اراد ثم الصلوة ثم قراءة هذه الادعیة المخصوصة فانه وان ظهر الحال فیه مما سلفنا لا سیما بعد ملاحظة ما بیناه فی هذا المقام فی وجه النظر فی الاحتمال الاول لكنا لا نكتفی بذلك مبالغة فی القصد وتنبیها علی بعض الزواید فنقول ان الاحتمال المذكور ایضا غیر صحیح لان حكایة سیف مع صفوان الجمال المنتهیة الی حكایة نقل مولانا الصادق ع صریحة فی خلافه وان تلك الادعیة كانت مقدمة علی الصلوة ویظهر من سیف بن عمیرة انه استفاده كذلك من علقمة الراوی عن مولانا الباقر ع لوضوح ان الظ منه ان ما صدر من صفوان كان مطابقا لما استفاده من علقمة الا فی الاتیان بدعاء الوداع الطویل ومنه ینكشف ان المراد الایماء فی ضمن السلام علیك یا ابا عبد الله ع الخ نعم قد بینا ان الظ من صدر الحدیث كفایة الاتیان بالایماء فی ضمن ای لفظ كان فی الاتیان بالسنة لكن مقتضاه ایضا كون الایماء الیه ع بالسلام متقدما علی الصلوة واشتغاله بعدها كما لا یخفی فهذا الاحتمال ایضا غیر معروف فی الاعتبار واما فی الثالث فقد اتضح الحال فیه مما بیناه فی الوجهین فهو ایضا مما لیس فی ضعفه ریب ونیه ایضا نقول ان اراده ذلك من الحدیث المذكور من باب الالغاز والتعمیة

فلا یناسب مقام البیان الحاجة فلاحظ قوله ع یا علقمة اذا انت صلیت الركعتین بعد ان تومی الیه بالسلم فقل عند الایماء من بعد التكبیر هذا القول الخ وقد بینا هنا مرارا ان الظاهر ان قوله فقل عند الایماء هذا القول انه بیان للایماء الذی یكون الركعتان بعده المدلول علیه بقوله ع بعد ان تومی الیه بالسلام فعلی هذا ینبغی الاتیان بالركعتین بعد ذلك القول وقد نبه ع فیما بعد ذلك فقال تقول السلام علیك یا ابا عبد الله ثم تقول اللهم خص انت اول ظالم باللعن منی الخ ثم تسجد وتقول اه ولا شبهة ان مقتضاه ان یكون الركعتان بعد الاتیان بجمیع هذه الادعیة المعبر عنها فی كلامه ع بهذا القول والظ انه مما لا ینبغی الریب فیه فلو كان المراد الاتیان بالركعتین بعد الفراغ من السلم علیك یا ابا عبد الله اه وقبل الاتیان باللعن مائة مرة كان المناسب ان یقال بعد الفراغ من الزیارة ثم تصلی ركعتین ثم تقول اللهم العن اول ظالم اه وعدم الاتیان بذلك دلیل علی انتفائه وهو ظ للمتامل غایة الظهور بخلاف ما لو كان المراد هو الاتیان بالركعتین فی اخر الجمیع فلا حاجة الی بیانه بعد ذكر الجمیع لاستفادته من قوله ع اذا انت صلیت الركعتین بعد ان تومی الیه الی اخره كما لا یخفی ان قیل ان غایة ما یستفاد منه كون الركعتین بعد ما یصدق علیه انه ایماء الیه وهو بالسلام صادق علی اللعن مائة مرة فینبغی ان یكون قبله قلنا استفدنا من كلام علقمة قلت لابی جعفر ع علمنی دعاء ادعو الی اخره ان مقصوده تعلم ما یاتی به فی مقام الایماء الیه بالسلم وقد اجابه ع فقال قل عند الایماء هذا القول فلا یلزم منه ان یكون كل كلماته مشتملة علی الایماء كما لا یخفی وكیف مع ان كل كلمات الزیارة المقدمة علی اللعن لا یصدق علیه انه ایماء الیه بالسلم كما لا یخفی لكنه یظهر ان مراده ع تعلیم القول الذی یوتی به عند الایماء الیه بالسلام وهو صادق علی جمیع ذلك مضافا الی التسلیم الذی بعد اللعن یصدق علیه انه ایماء الیه ع بالسلم فقد اتضح من جمیع ما ذكر ظهور ابتناء ان الاحتمال المذكور ایضا غیر مراد من الحدیث فهو ایضا مثل سابقه فی الضعف واما فی الرابع فقد اتضح مما بیناه فی الاوجه الثلثة كما لا یخفی علی ذی مسكة ودرایة فلا افتقار الی الاعادة واما فی الخامس فهو ایضا ظاهر مما بیناه سیما بعد ملاحظة بالعلاوة المذكورة فی تضعیف الاحتمال الثالث من قولنا وایضا نقول ان اراده ذلك الی اخره وما تمسك رفع الله تعالی مقامه فی اثباته حیث قال لقوله ع واجتهد علی قاتله بالدعاء وصلی بعده غیر واف بما رامه لوضوح اشتمال اصل الزیارة علی المبالغة فی اللعن فینبغی الحكم بكون الصلوة بعده ولو فرض لزوم كون الصلوة بعد كل ما اشتمل علی اللعن ینبغی الحكم بتاخیرها عن اللهم خص انت اول ظالم اه باللعن منی اه نعم یمكن تایید هذا الاحتمال بما رواه صفوان حیث قال وردت مع سیدی ابی عبد الله ع الی هذا المكان ففعل مثل الذی فعلنا فی زیارتنا ودعا بهذا الدعاء عند الوداع بعد ان صلی كما صلیناه وودع كما ودعنا بناء علی ان الظ منه كون هذا الدعاء بعد الصلوة والوداع وتقدیم الصلوة یومی الی كونها مقدم علی الوداع المسبوق بذلك الدعاء ولا یبعد ان یكون المراد من الوداع هو التسلیم مائة مرة لاشتماله علی الوداع فیكون الصلوة متوسطة بین اللعن مائة مرة والسلم كذلك ویمكن الجواب عنه بعد تسلیم كون المراد من الوداع المدلول علیه بقوله وودع كما ودعنا ما یكون فی ضمن فی ضمن ذلك التسلیم نقول ان ذلك انما یصح التمسك به فیما اذا اسلم افادة الواو الترتیب وهی غیر مسلمة فانه ربما هنالك ان الترتیب الذكری ما یومی الی الترتیب فی الواقع لكنه لیس علی حد یمكن التعویل علیه فی اثبات الحكم سیما بعد المعارضة بما هو اصرح منه وهو ما صدر من سیف بن عمیرة حاكیا عن فعل صفوان حیث قال بعد ما صفوان بالزیارة التی رواها علقمة بن محمد الحضرمی عن ابی جعفر ع فی یوم عاشورا ثم صلی ركعتین عند راس امیر المؤمنین ع وودع

في دبرها امير المؤمنين ع فهذا الاحتمال ايضا غير صحيح واما الاحتمال السادس فهو صحيح لكن فيما اذا كان المراد ع منه فعل
الصلوة بعد الفراغ من دعاء السجدة وان كانت العبارة تشمل قبل السجدة ايضا وقد اتضح الوجه في ذلك مما فصلناه
وانت اذا احطت خبرا بما فصلناه تبين لك عدم الافتقار الى تكرار الصلوة حسب ما ذكره رفع الله تعالى في زاد المعاد
وتحفة الزائر وقد سمعت عبارته في زاد المعاد ويقرب من كلامه في تحفة الزائر وانت قد عرفت مما بيناه عدم الاحتياج
الى ذلك بل الانصاف ان الحكم في شرعيته لا يخلو من اشكال ثم اعلم ان شيخنا الكفعمي سلك منا مسلكا اخر فقال و
اما زيارة عاشورا من قرب او بعد فمن اراد ذلك وكان بعيدا عنه ع فليبرز الى الصحراء او يصعد سطحا مرتفعا
في داره ويومي اليه بالسلم ويجتهد في الدعاء على قاتله ثم يصلي ركعتين وليكن ذلك في صدر النهار قبل ان تزول
الشمس ثم ليندب الحسين ع ويبكيه ويأمر في داره بذلك مع من حضر المصيبة باظهار الجزع عليه وليعز بعضهم بعضا
بمصابهم بالحسين ع فيقولون عظم الله اجورنا بمصابنا بالحسين ع وجعلنا واياكم من الطالبين بثاره
مع وليه امامه المهدي من ال محمد ع فاذا انت صليت الركعتين المذكورتين انفا فكبر الله مائة مرة والدعاء
قبل السجود والدعاء السجود ما هذا لفظه ثم صلي ركعتي الزيارة بما شئت وقل بعدها اللهم اني لك صليت الى قوله
ثم ادع بعد هذه الزيارة بهذا الدعاء المروي عن الصادق ع وهو يا الله يا الله يا الله اه فعلى ما ذكره يكون زيارة
عاشورا مركبة من امور منها الايماء اليه بالسلم والاجتهاد بالدعاء على قاتله ومنها الصلوة ركعتين بعد
ما ذكر ومنها الندبة والبكاء على الحسين ع مع الامر بذلك لمن كان في داره بعد ذلك ومنها تعزية بعضهم
بعضا بمصابهم بالحسين ع بقول عظم الله اجورنا بمصابنا بالحسين ع الى اخر ما ذكر ومنها التكبير مائة مرة
بعد الركعتين المذكورتين ومنها الايماء اليه بعد ما ذكر بان يقول السلام عليك يا ابا عبد الله الى اخر الزيارة
ثم اللعن مائة مرة ثم السلم مائة مرة ثم اللهم خص انت اول ظالم الخ ثم الدعاء في السجدة ثم الصلوة ركعتين
علاوة مما ذكره الى اخره وهو غير صحيح لانه مبني على الجمع بين صدر الحديث وذيله وجعل المتحصل منهما زيارة واحدة
والحاصل انه لا يبعد ان يكون مستنده في ذلك الحديث المذكور بحمل قول علقمة علمني دعاء ادعو به ذلك اليوم اذ
انا زرته اه على طلب الدعاء بعد الزيارة في القرب وبعد الايماء اليه بالسلام في البلاد البعيدة وجعل قوله
ع فقل عند الايماء اليه جوابا عن ذلك فعلى هذا يكون معنى قوله اذا انت صليت الركعتين المذكورتين
هو انك بعد اتيانك الركعتين المسبوقتين بالايماء بالسلم وبالجهد على اللعن على قاتله قل بعد التكبير القول
الاتي الذي هو عبارة عن قول السلام عليك يا ابا عبد الله ع الى اخره والظاهر ان ما ذكره ره مبني على ذلك لكنه
غير صحيح بل المراد من الحديث ما نبهنا عليه فيما سلف محصله ان زيارة عاشورا في البلاد البعيدة تكون على
وجهين احدهما ما دل عليه صدر الحديث وهو الايماء اليه بالسلم والجهد في اللعن على قاتله بعد ان تبرز في الصحراء
وصعد الى سطح مرتفع ثم صلى ركعتين الظاهر انه تأدية السنة بالايماء اليه ع بالسلم والجهد في اللعن على قاتله
باتم نحو وبأي لسان كان كل ذلك قبل ان تزول الشمس ثم الندبة والبكاء عليه واقامة مصيبة في داره وتعزية
بعضهم بعضا بما تقدم والزيارة انما عبارة عن مجموع ذلك ان يكون الندبة والبكاء بعد الصلوة واقامة
المصيبة والتعزية مما يتوقف عليه استحقاق ذلك الثواب والثاني ما رواه علقمة بعد ان سمع الكيفية المذكورة
منه ع وسأل حيث قال قلت لابي جعفر ع علمني دعاء ادعو به ذلك اليوم اذا انا زرته من قرب واومأت من بعد

من لا تقيه ويقيم في داره

البلاد

٢٥

البلاد ومن اري بالسلام عليه بناء على انه ع لما بين ثواب من زاره ع من قرب وثواب من زاره من البعد واستدعى منه بيان عين ما يقوله
عند ارادة الزيارة في القرب والبعد وقوله اذا انا زرته من قرب فيه احتمالان احدهما طلب الدعاء الذي يدعو به بعد ان زاره
والثاني طلب ما يقوله حال الارادة والظاهر ان مراده الثاني لوجوه منها ان المناسب في امثال المقام طلب ما يقوله حين ارادة الزيارة
لا طلب ما يقوله بعد الزيارة لوضوح ان المناسب فيما صدر من المطاع ان من زاره فله وكذا السؤال عن اصل الزيارة لا عما يدعو
به بعدها وهو ظاهر وهكذا الحال في قوله واومأت من بعد البلاد اذ تقديره علمني دعاء ادعو به ذلك اليوم اذا انا اومأت من بعد
البلاد بالسلام اليه فيكون السؤال عن ما يقوله حين ارادة الايماء بالسلام لا ما يدعو به بعد ان اومأ اليه بالسلام وهو ايضا
مما لا خفاء فيه ومنها ان ما ذكره في مقام جواب هذا السؤال هو المصداق لما اجمله في الاول وهو قوله واومأت اليه بالسلم
واجتهد في دعاء على قاتله لوضوح ان ما ذكره في مقام الجواب وهو السلام عليك يا ابا عبد الله اه اما ان يكون ايماء اليه
بالسلام او لعنا على قاتله بانواع العذاب ومنها انه المتبادر من سوق الكلام كما لا يخفى على اولي التامل والاحلام ومنها وهو
اظهر الجميع وهو حكاية سيف بن عميرة مع صفوان حيث قال في صفوان حال الايماء اليه ع بما رواه علقمة عنه ع ثم صلى بعده لقوله
فدعا صفوان بالزيارة التي رواها علقمة بن محمد الحضرمي عن ابي جعفر ع في يوم عاشورا ثم صلى ركعتين الى اخر ما سلف
الحاصل ان ما ذكره شيخنا الكفعمي مبني على الاحتمال الاول لكن الظاهر الذي لا ينبغي التامل فيه انما هو الثاني فيما ذكره قدس
الله نفسه ومع ذلك ليس بصحيح ايضا مضافا الى انا نقول بعد فرض تسليمه ليس المدلول عليه بالحديث المذكور الا الركعتين فعلى
فرض التسليم ان يكون من قوله ع اذا انت صليت الركعتين بعد ان تومي اليه بالسلم فقل عند الايماء اليه الى اخره ان القول
المذكور بامره ع ما ينبغي الاتيان به بعد الركعتين فمن اين يحكم بالركعتين الاخيرتين اللتين ذكرهما بعد الاتيان بدعاء
السجدة فالتحقيق المدلول عليه بالحديث الذي هو الاصل في شرعية تلك الزيارة الجليلة هو ما نبهنا عليه هو الذي
اورده شيخنا المفيد في مزاره عند بيان كيفية تلك الزيارة الشريفة رفع الله مقامه في الجنة العالية ولله الحمد اولا واخرا
والمنة وصلواته على اكمل من ختمت به الرسالة وافضل من انتهت اليه الوصاية واولاده الاطايب الاماجد الاكابر سؤال
شخصى تاخير در اتيان صلوة ظهرين نمود تا انجا كه ملاحظه نمود معتقد اين شد كه بمقدار چهار ركعت زياده از وقت
باقى نمانده بنا بر اين اعتقاد نماز عصر را مقدم داشت و بعد از فراغ از صلوة عصر فساد اعتقاد اين شخص ظاهر شد و معلوم
شد كه بمقدار چهار ركعت ديگر يا اكثر بغروب شمس باقى مانده در اين وقت چه كند جواب ظاهر اين است كه نماز عصر كه
كرده صحيح است اتيان بنماز ظهر مينمايد به نيت قضا لكن احتياط اين است كه دوباره نماز عصر را بكند به نيت قربة
بعد از ان نماز ظهر را قضا نمايد سؤال شخصى را در وقت نماز دهن او خون امده و خون او قطع نميشود و نماز ننموده
تكليف چيست جواب مشغول نماز شود و در هر وقت كه اب دهن اندازد دستمال در دست گرفته اب دهن را
گرفته با ان دستمال اندازد بنحوى كه اب دهن بلب نرسد يا بزمين اندازد و اگر هيچيك ممكن نبوده باشد مثل اينكه
دستمال نداشته باشد و صلوة در مسجد بوده باشد اب دهن را بلباس خود اندازد و اگر لباس نداشته باشد
اب دهن را ببدن خود اندازد و نجاست بدن و لباس در چنين صورت معفو است مجملا اب دهن كه بخون مخلوط باشد
بلعيدن ان جايز نيست و نماز نيز ساقط نيست تدبير ان است كه ملاحظه شد سؤال شخصى بقصد سفر از منزل خود
بيرون رفت و در اثناى راه راى او منصرف شد نماز را قصر كند يا تمام و روزه بگيرد يا نه جواب اين متصور بچند صورت
ميشود اول ان است كه بعد از طى هشت فرسخ يا اقل راى او منصرف شد در اين صورت بى اشكال نماز را قصر ميكند

روزه را هم بايد بگيرد مگر در صورتيكه بقصد اقامه در آنجا يا در اثناى معاودت نمايد دويم است كه انحراف رأى
قبل از بلوغ بچهار فرسخ است هم رسيد در اين صورت بى اشكال نماز را تمام مى نمايد خواه در آنجا كه رأى او منحرف شد
باشد يا در معاودت و هم چنين روزه ميتواند گرفت سيم است كه بعد از بلوغ بچهار فرسخ و قبل از بلوغ بهشت فرسخ
انحراف هم رسيد در اين صورت حكم خالى از اشكال نيست نظر بانكه از آنجا كه رأى او منحرف شده الى منزل او بقدر
مسافت كه معتبر است در قصر نيست و فرقى ما بين (اين) صورت در صورتيكه از منزليكه خود بيرون بقصد چهار فرسخ
و قصد معاودت در آن يوم يا قبل از انقضاى عشره ايام داشته باشد چنانچه ظاهر است باندك تامل (باز) لازم است كه
قصر نمايد كما هو المستفاد من الصحيح ان كنت سرت فى يومك بريدا فكان عليك حين رجعت ان تصلى بالتقصير لك
كنت مسافرا الى ان يقصر تصير الى منزلك والموثق المروى عن الحسن بن عاد (?) قال سألت ابا الحسن ع عن قوم خرجوا فى سفر
فلما انتهوا الى الموضع الذى يجب عليه فيه التقصير قصروا من الصلوة فلما صاروا على فرسخين او على ثلاثة فرسخ
او على اربعة تخلف عنهم رجل لا يستقيم لهم سفرهم الا به فاقاموا ينتظرون مجيئه اليهم وهم لا يستقيم لهم السفر الا بمجيئه و
اقاموا على ذلك اياما لا يدرون هل يمضون فى سفرهم او ينصرفون هل ينبغى لهم ان يتموا الصلوة او يقيموا على تقصيرهم
قال ان كانوا بلغوا السير اربع فراسخ فليقيموا على تقصيرهم اقاموا ام انصرفوا وان كانوا ساروا اقل من اربع فراسخ فليتموا
الصلوة اقاموا او انصرفوا فاذا مضوا فليقصروا سؤال كسى عازم سفر شد قبل از بلوغ بچهار فرسخ رأى او منحرف شد
مقصر بوده آيد بعد از انحراف رأى او نماز را تمام مينمايد و نمازيكه قبل از انحراف رأى قصر نموده اعاده يا قضاى آن
لازم است يا نه فرقى ما بين بقاى وقت و خروج وقت ميباشد جواب اما قضاى آن صلوة بى ريب اشكال ثابت نيست
واما اعاده آن با بقاى وقت نيز چندان بعيد نيست اگر آنكه واجب نبوده باشد نظر بانكه مقتضى اجزا است لكن اگر بعنوان
استحباب در اينوقت اعاده نمايد بعيد نيست نظر بحديثى كه وارد شده و (آن) حديث اين است ان كان قصر ثم
رجع عن نيته اعادة الصلوة لكنه لضعف سنده لا يصح الا ان يعول عليه فى الوجوب سيما بعد معارضته با
الصحيح الدال على عدم الوجوب قال ع تمت صلوته ولا يعيد سؤال شخصى در اول عازم سفر شد و در اثناى
طريق رأى او منحرف شد حكم آن از تفصيل سابق معلوم شد لكن مقصود سائل اينست كه اين شخص ثانيا (ى)
او منحرف شد يعنى بعد از خروج از سفر باز عازم سفر گرديد در اينوقت مسافت معتبر است از همين محل
كه ثانيا عازم گرديد يا در حكم سفر اول است يعنى مسافت (اعتبار) ميشود از منزل اول جواب اين در صورتيكه
رجوع از قصد اول بعد از بلوغ باربعه فراسخ فصاعدا بوده باشد متمرة معتد بها نيست نظر بانكه مذكور
شد در اين صورت نماز را قصر ميكند پس لزوم قصر در صورت عدول از آن قصد بطريق اولى خواهد بود واما
صورت ديگر يعنى رجوع از سفر قبل از بلوغ باربعه فراسخ فصاعدا بوده باشد ممكن است كه گفته شود اعتبار
اعتبار مسافت از منزل خواهد بود اگر چه بعد از رجوع از قصد اول نماز را تمام نموده باشد نظر بانكه اين شخص
مسافر بود حكم سفر از او ساقط شد بجهة رجوع از قصد و مفروض اين است از اين قصد رجوع نمود پس حكم اول
در قرآن عود خواهد بود لكن ظاهر اينست كه اعتبار مسافت از آن محليكه رجوع از قصد اول نموده بايد نمود نظر بانكه
اين شخص بعد از عدول از عزم سفر حكم سفر از او ساقط و تمام صلوة در حق او متعين شد و مقتضاى استصحاب
حكم بقاى آن دو حكم است تا رفع آن متحقق بشود و اين معلوم نيست مگر در صورت ظاهر ميشود كه بعد از رجوع

از قصد او و عازم مسافتى باشد كه اقل از ثمانيه فراسخ بوده باشد و نيت اقامه عشره در آنجا بوده باشد بنا بر مختار نماز را تمام
ميكند در اين صورت سؤال كسى بعزم چهار فرسخ از منزل خود بيرون ميرود نماز را تمام نمايد يا قصر جواب اين مسئله
سه صورت ميشود اول كه نيت اقامه عشره ايام ميباشد در چهار فرسخى در اين صورت بى اشكال (نماز را) تمام ميكند واگر شهر
رمضان بوده باشد روزه را ميگيرد دويم است كه قصد معاودت همان روز را دارد يا قصد بعد از ورود دارد بلا فاصله
عرفيه اگر چه معاودت در شب شود در اين صورت در حق او قصر صلوة و افطار صوم متعين است صورت سيم مخالفت در
صورت مسطوره است يعنى نيت اقامه عشره ايام نيست و قصد معاودت در آن روز را ندارد يعنى كه مذكور شد يعنى قصد
مراجعت آن روز را ندارد و نيت اقامه عشره ايام هم نيست بلكه مقصودش اين است كه قبل از انقضاى ده روز معاودت
نمايد در اين صورت ظاهر اينست كه قصر در حق او متعين است لكن اينست كه در صلوة جمع ما بين قصر و تمام نمايد و در صوم
افطار ننمايد لكن قضا نيز بعمل آورد سؤال اوقات نافلهٔ ظهرين و وقت فضيلت ظهرين بحسب مقدار زمان اگر بيان
نمايند نفع عام بعامه خلايق ميكرد جواب مقدار ذراع با قدمين در تحديد وقت نافلهٔ ظهر بنا بر مشهور در حق كه در
نصوص وارد شده و هم چنين ذراعين و اربعة اقدام در تحديد نافلهٔ عصر مقدار بلوغ ظل شاخص بمثل شاخص در (تحديد)
وقت فضيلت عصر بحسب اختلاف فصول مختلفه است ما در بيان اين مطلب اقتصار ميكنيم بذكر بعضى از فصول و سائر ازمنه را
بالمقايسه بآن عمل ميتوان نمود پس ميگوئيم وقتى كه آفتاب در اول جدى باشد كه اول چله بزرگ است ظاهر اينست كه وقت
نافلهٔ ظهر تا يكساعت و نصف ساعت و هفت دقيقه باقى باشد و وقت نافلهٔ عصر در وقت مذكور تا دو ساعت و ده
دقيقه و وقت فضيلت ظهر تا دو ساعت و نيم و دوازده دقيقه و وقت فضيلت عصر تا سه ساعت و بيست و سه
دقيقه (باقى) باشد و در وقتيكه آفتاب در وسط جدى بوده باشد وقت نافلهٔ ظهر تا يكساعت و نيم و هشت دقيقه و وقت
نافلهٔ عصر در دو ساعت و دوازده دقيقه و وقت فضيلت ظهر تا دو ساعت و نيم و چهارده دقيقه و وقت فضيلت (عصر)
تا سه ساعت و نيم است و پنج دقيقه باقى باشد كه در آخر جدى كه متصل باول دلو است وقت نافلهٔ ظهر تا يك ساعت
و نيم دوازده دقيقه و وقت نافلهٔ عصر تا دو ساعت و هفده دقيقه است و وقت فضيلت ظهر تا دو ساعت و نيم و نوزده دقيقه
و وقت فضيلت عصر تا سه ساعت و نيم و دو دقيقه باقى بوده باشد آنچه مذكور شد وقت نافلهٔ ظهرين و وقت فضيلت
ايشان در قوس معلوم ميشود چه اول قوس مثل آخر جدى است و وسط آن مثل وسط و آخر قوس مثل اول جدى و وقت نافلهٔ
ظهر در وسط دلو بمقدار يكساعت و نصف ساعت و شانزده دقيقه است و در آخر دلو كه متصل باول حوت است (تقريبا)
يكساعت و نصف ساعت مجملا و وقت نافلهٔ ظهر در اول جدى تا يكساعت و نيم و هفت دقيقه ظاهر اين است كه باقى باشد
و در اول سرطان تا يكساعت و نيم و يازده دقيقه و وقت نافلهٔ عصر در اول جدى تا دو ساعت و هفت دقيقه و وقت
فضيلت عصر در اول جدى تا سه ساعت و نيم و دو دقيقه بود و در اول سرطان چهار ساعت و نيم و سيزده دقيقه مجملا نماز ظهر را
كه بعد از زوال تا دو ساعت و نيم و دوازده دقيقه و در اول سرطان چهار ساعت و نيم و سيزده دقيقه مجملا نماز ظهر را
اگر بعد از زوال تا دو ساعت و نيم و بيست و دو دقيقه بعمل آورد در جميع فصول پس نماز ظهر را در وقت فضيلت در (آن)
خواهد نمود و هم چنين نماز عصر را در سه ساعت و بيست و دو دقيقه باين معنى كه وقت فضيلت ظهر كمتر از دو ساعت
و نيم و دو دقيقه نميشود و هم چنين وقت فضيلت عصر كمتر از سه ساعت و بيست و دو دقيقه نميشود و هم چنين ابتداى
وقت فضيلت ظهر زياده از سه ساعت و نيم و سيزده دقيقه نميشود چنانچه امتداد وقت فضيلت عصر علاوه از

چهار ساعت و نیم و هفت دقیقه میشود پس این غایت امتداد وقت فضیلت در نماز است لکن وقتیکه شمس در راس سرطان
بوده چنانچه انچه قبل مذکور شد غایت انتقاص است لکن وقتیکه شمس در راس جدی بوده باشد و در غیر این دو حالت
متوسط ما بین جدی است رعایت انچه در راس جدی مذکور شد کفایت میکند مطلب سؤال کسی مشغول نماز است
دیگری وارد میشود سلام میکند رد سلام واجبست یا نه در صورت وجوب بچه صیغه ایشان نماید و هر گاه سلام
بطریق متعارف بین الناس که بگوید سلام جواب لازم است خواه در نماز بوده باشد یا در غیر نماز التماس این است احکام
این مسئله را مفصلا بیان فرمایند که بسیار مورد و عام البلوی است جواب صیغه متداوله سلام شش است اول
سلام علیکم دویم السلام علیکم سیم علیکم السلام چهارم سلام علیک پنجم السلام علیک ششم علیک السلام بعد
از ملاحظه هر یک از صیغ سته مذکوره بان و بغیر ان مسئله میرسد بسی و شش قسم مثل سلام کننده میگوید سلام
علیکم جواب ممکن است بسلام علیکم و السلام علیکم و علیکم السلام و سلام علیک و السلام علیک و علیک السلام و
هم چنین سایر اقسام ظاهر اینست در حالتیکه کسی سلام کند بر مصلی هر یک از صیغ سته که بوده باشد لازم است که رد نماید
بمثل ان پس اگر بگوید السلام علیکم مصلی در نماز لازم است رد نماید بهمین نحو یعنی انکه اسقاط الف و لام نماید و بگوید سلام
علیکم جایز نخواهد بود بلکه در صورتیست که باعث بطلان نماز شود و هم چنین اگر بگوید علیکم السلام مصلی در مقام رد سلام
که بگوید علیکم السلام و بغیر ان جایز نیست بلکه موجب بطلان نماز خواهد بود و هم چنین است در السلام علیک یا سلام
علیک یا علیک السلام مجملا معتبر در جواب از مصلی انست که اتیان نماید بمثل ان صیغه که از سلام کننده صادر شده مخصوص
کلامیکه در این مقام هست در چند مطلب مطلب اول انست که مسلم و مسلم علیه باعتبار وحدت و تعدد هر یک
یا وحدة احدهما و تعدد دیگری منقسم میشود بچهار قسم اول انست مسلم واحد است و مسلم علیه نیز واحد است حکم ان
انست که مذکور شد یعنی اگر مسلم علیه در نماز بوده باشد لازم است که اقتصار نماید بمثل ان صیغه و اگر در خارج
نماز بوده باشد میتواند اتیان نماید بمثل ان و باحسن از ان دویم انست که هر دو متعدد باشند مسلم متعدد و مسلم
علیه نیز متعدد در انصورت رد بر همه مسلم علیهم لازم است پس هر گاه همه یکنفر رد سلام نموده اند مرعی نیست
خواه همه مشغول نماز بوده باشند یا هیچیک مشغول نماز نبوده باشند یا بعضی مشغول نماز بوده باشند و بعضی
در خارج نماز لکن در صورت اشتغال بنماز لازم است که اتیان نماید بمثل ان صیغ که از مسلمین صادر شده و
اما هر گاه بعضی از انها سبقت گیرند در جواب ظاهر این است که فعل ان مسقط وجوب از دیگران بوده باشد در
صورتیکه در صورتی که قصد رد کرده باشد پس در حق دیگران رد لازم نخواهد بود لکن هر گاه در خارج نماز بوده
باشد مستحب است در حق هر یک اتیان برد نموده باشد و اما در حق انکسی که مشغول نماز بوده باشد مثل اینکه بعضی
سلام علیکم گفته اند و بعضی السلام علیکم و بعضی سلام علیک ایا در این صورت اکتفا برد یکنفر میتوان نمود
خواه در خارج نماز بوده باشد یا در اثنای نماز مسئله محل اشکال است ظاهر اینست اکتفا برد بیک صیغه توان نمود
اگر چه در اثنای نماز بوده باشد سیم انست که مسلم متعدد بوده باشد و مسلم علیه متحد در این صورت نیز
هر گاه قصد همه کند بیک رد اکتفا میتوان نمود بلکه اگر در اثنای نماز بوده باشد در صورتیکه در یکی بقصد
در همه نموده ایشان بصیغه سلام متعدد نمیتواند نمود بلکه ردود نیست در خارج نماز نیز چنین بوده باشد نظر
باینکه امتثال برد واحد یکه در ان قصد همه نموده باشد حاصل شد حکم بحال بعد از ان اگر چه بطریق استحباب

بوده باشد

بوده باشد محتاج بدلیل است مخفی نماند انچه مذکور شد در صورتیست که شروع برد سلام بعد از فراغ همه سلام کنندگان
بوده باشد از صیغه سلام و اما هر گاه شروع برد سلام قبل از فراغ بعضی از انها بوده باشد از صیغه سلام یا قبل از شروع
بعضی بوده باشد بسلام ابتدا اکتفا بیک رد نمیتوان نمود چهارم انست که مسلم واحد بوده باشد مسلم علیه متعدد
در این صورت نیز هر گاه یکنفر سبقت در رد نموده دیگران بان اکتفا میتوانند نمود لکن در حق باقی مستحب است اتیان بجواب
برد نموده باشند لکن در غیر نماز و اما در حق مصلی رد ثانیا ثابت نیست بلکه جایز نیست بلکه موجب بطلان نماز است
این در صورتیست انکه کرا اقدام برد سلام نموده از جمله مکلفین بوده باشند و اما هر گاه غیر مکلف بوده باشد ظاهر
اینست که موجب سقوط تکلیف نشود پس بر بعضی از مکلفین برد واجب خواهد بود خواه در اثنای نماز بوده باشد یا در خارج
نماز فرقی در این باب ظاهرا در هیچ حالت نیست و اما هر گاه سلام کننده غیر مکلف بوده باشد ظاهر رد سلام بر مسلم علیه
لازم است اگر چه در اثنای نماز بوده باشد مسئله در بیان تسلیم بعضی بر بعضی بدانکه مسلم و مسلم علیه یا متحد
است یا متعدد یا مسلم متعدد است و مسلم علیه متحد یا بعکس یعنی مسلم متحد و مسلم علیه متعدد پس در این چهار مطلب است
مطلب اول انست که مسلم و مسلم علیه متحد بوده باشند و این خالی از این نیست مسلم علیه یا در نماز است یا در خارج
نماز و علی التقدیرین مسلم یا مکلف است یا غیر مکلف در جمیع تقادیر مسلم ذکور است یا اناث بر جمیع تقادیر صیغه سلام
از ان شخص صادر میشود صحیح است یا غیر صحیح پس در اینمقام چند مبحث است مبحث اول انست که مسلم بر مکلف مرد بوده باشد
و صیغه سلام صادره از او صحیح بوده باشد و مسلم علیه در نماز نبوده باشد در این صورت تشکیکی در وجوب رد
سلام نیست لکن جایز است در مقام رد اتیان بصیغه مماثل نماید چنانچه جایز است اتیان باحسن نماید مجملا هر گاه
سلام کننده چنین گوید سلام علیکم و مسلم علیه مشغول نماز نبوده باشد اتیان بجواب بچند رد میتوان نمود اول سلام
علیکم دویم السلام علیکم سیم علیکم السلام و علیک با ضم و رحمة الله و برکاته و علم ان پس بهمه طریق اتیان بجواب
میتواند نمود لکن احسن از سه مجرد علیکم السلام است چنانچه همین صیغه با ضمیمه بوده باشد دویم مثل انست که
مذکور شد لکن مسلم علیه در نماز بوده باشد در این صورت لازم است که بگوید سلام علیکم علیکم السلام جایز نیست
و جایز نیست که بگوید السلام علیکم یا سلام علیک یا علیک السلام یا السلام علیک و ظاهر این است که چنین بوده
باشد در صورتیکه سلام کننده هر یک از صیغه سته را اختیار نماید در مقام سلام یعنی لازم است که مثل همان
صیغه را در اثنای نماز رد نماید اتیان بلفظ مغایر جایز نیست اگر چه در بعضی حروف بوده باشد خواه در زیادتی
بوده باشد یا در نقصان مثل اینکه سلام کننده بگوید السلام علیکم بر مسلم علیه مصلی لازم است که بهمین صیغه رد
نماید و جایز نیست در مقام اسقاط الف و لام نماید چنانچه جایز نیست در صیغه خطاب اتیان بلفظ مفرد نماید که بگوید
السلام علیک و هر گاه سلام کننده بگوید سلام علیک جواب جایز نیست که بگوید السلام علیکم یا السلام علیک بلکه
لازم است در مقام رد اتیان نماید بهمان صیغه سیم انست که سلام کننده زن بوده باشد و در این صورت مسلم
علیه مثل سابق یا در خارج نماز است یا در اثنای نماز و علی التقدیرین یا محرم است یا نامحرم و در صورت محرمیت یا انکه
عالم است باینکه اجنبی صوت او را میشنود یا نه در صورت محرمیت و عدم علم باستماع اجنبی صوت او را
قطعا جواب لازم است خواه در نماز بوده باشد یا در خارج نماز حکم صیغه در نماز و در خارج نماز بهمان نحو است که
در مبحث دیم مذکور شد و تفاوتی در این باب میان مرد و زن نیست و در صورت محرمیت زن و علم او باستماع

اجنبی صوت او را مسئله خالی از اشکالی نیست نظر باینکه مسئله مبنی بر این است که در حق زن حرام است که اسماع کند صوت
خود را بسمت اجنبی بعنوان اطلاق یا نه ظاهر این است که حکم بحرمت بعنوان اطلاق نشوان نمود پس ردّ واجب خواهد بود
اگرچه در اثنای نماز بوده باشد لکن احتیاط در دین مقتضی اعاده نماز است بعد از اتمام و آنچه مذکور شد در صورتی بود که
زن مسلمه از محارم مرد بوده باشد و اما هرگاه غیر محرم بوده باشد پس حکم در این است که مذکور شد پس واجب است ردّ خواه
در اثنای نماز بوده باشد یا در خارج نماز لکن چنانچه مذکور شد رعایت احتیاط مقتضی اینست که اعاده نماز کند بعد از
اتمام چهارم آنست که سلام کننده غیر مکلف بوده باشد خواه مسلم علیه در نماز بوده بوده باشد یا در خارج نماز ظاهر
اینست که هرگاه ممیز بوده باشد ردّ سلام او واجب بوده باشد اگرچه مسلم علیه در اثنای نماز بوده باشد لکن احتیاطا
در این مقام نیز اعاده نماز است بعد از اتمام پنجم آنست که سلام کننده در مقام سلام اقتصار نماید بلفظ سلام چنانچه
متعارف ما بین کثیری از عوام و نسوان است خواه سلام کننده مکلف بوده باشد یا غیر مکلف ظاهر این است که ردّ چنین
سلام واجب نبوده باشد در خارج نماز سهل است اشکال که هست در اثنای نماز است ظاهر اینست که ردّ واجب بلکه
جایز نبوده باشد بلکه ردّ ظاهر این است که موجب فساد نماز است اما این در صورتیست که از نسوان و عوام الناس
صادر شود و اما هرگاه از شخص عالم صادر شود که سلام را از جمله مبتدای محذوف الخبر قصد نماید و جز محذوف
منوی او بوده باشد در این صورت ردّ نماید ششم آنست که سلام کننده غیر مسلم بوده باشد مثل یهود در این
صورت اگر مسلم علیه در غیر نماز بوده باشد ظاهر این است که ردّ واجب بوده باشد در مقام ردّ لازم است اقتصار
نماید بعلیک او بعلیکم یعنی بافراد و صیغه خطاب با الجمع هر دو جایز است و اما هرگاه مسلم علیه در اثنای
نماز بوده باشد در این صورت ظاهر این است که ردّ واجب بلکه جایز نبوده باشد بلکه اگر ردّ نماید موجب بطلان
نماز میشود بدانکه مناسب در اینمقام تنبیه بر چند امر است اول آنست که هرگاه مسلم علیه مشغول نماز بوده باشد
اگر وقت سلام مشغول تلاوت یا ذکر نبوده باشد همان وقت لازم است اتیان بلفظ سلام نماید تاخیر جایز نیست
و اما هرگاه در اثنای قرائت یا ذکر بوده باشد اگر در اثنای کلمه بوده باشد خود را بمحل وقف رساند قطع قرائت
نماید بعد از آن ردّ نماید در اثنای کلمه قطع کلمه ننماید دویم آنست آنچه مذکور شد که ردّ سلام واجب است در حقی
است که مشخص باشد که مقصود سلام کننده این شخص است و اما هرگاه تشکیک داشته باشد در این صورت
ردّ سلام واجب نیست بلکه در اثنای نماز بوده باشد ردّ جایز نیست پس اگر در چنین صورت ردّ سلام نماید موجب
بطلان نماز میشود سیم آنست آنچه مذکور شد در اثنای نماز لازم است که ردّ نماید مثل آن صیغه که از سلام
کننده صادر شده این در صورتیست که تشکیکی و اشتباهی در آن صیغه نداشته باشد و اما هرگاه شک داشته
باشد بعد از صیغه صادره از آن السلام علیکم بود یا سلام علیکم و هکذا یا در این صورت اگر مسلم علیه در اثنای
نماز بوده باشد ردّ جایز خواهد بود یا نه مسئله محل اشکال است لکن ظاهر این است ردّ جایز بلکه واجب خواهد
بود چهارم آنست ابتدا بسلام مستحب است و ردّ سلام واجب است کاهست مسلم و مسلم علیه مشخص است و گاهست
توارد سلامین میشود بقصد هریک از آن بوده باشد که ابتدا بسلام بوده باشد صیغه سلام از این صادر شد
بهمین قصد چنانچه از دیگری نیز بهمین قصد صادر شده هریک دفعه اتیان بسلام نمودند در این صورت
بر هر دو لازم است ردّ سلام دیگری نمودن باشد اگرچه ننمایند هر دو تارک واجب خواهند بود مطلب دویم

اش

است که مسلم و مسلم علیه هر دو متعدد باشند در این صورت هرگاه مسلم علیه شروع بردّ نماید بعد از فراغ همه
از صیغه سلام ظاهر اینست که اکتفا بردّ یک نفر از مسلم علیه میتوانند نمود ردّ بر همه فرد از افراد مسلم علیه لازم
نیست بلکه ردّ یک نفر مسقط تکلیف دیگران هست لکن هرگاه در خارج نماز بوده باشد اگرچه همه اکتفا بردّ
که صادر شد از یک میتوانند نمود لکن درویست که ردّ مر هر یک مستحب بوده باشد و اما هرگاه همه مشغول
نماز باشند در این صورت اگر صیغه صادره از همه مسلمین یک صیغه بوده باشد مثل آنکه همه بگویند سلام
علیکم در این صورت اگر همه بیکدفعه اتیان بردّ نمایند مثل آنکه همه یکدفعه گفتند سلام علیکم اشکالی نیست
و هم چنین هرگاه یک نفر سبقت نمود و گفت سلام علیکم باز اشکالی نیست لکن ظاهر این است که بر دیگران لازم بوده
بوده باشد اکتفا بهمان فعل یک نفر نموده باشد پس دیگری در این صورت اقدام بردّ سلام نمیتوانند نمود بلکه ردّ
ثانی در این صورت موجب بطلان نماز میشود نسبت بهمان شخص لکن این در وقتی است که ردّ از مکلف صادر شده باشد
و اکتفا بردّ غیر مکلف نمیتوانند نمود بلکه لازم است همه دفعة یا یک نفر اقدام بردّ نماید اشکالی که در این مقام است
در این است هرگاه فرض شود صیغه سلام صادره از مسلمین مختلف بوده باشد مثل آنکه بعضی گویند سلام علیکم و
بعضی السلام علیکم و بعضی سلام علیک نظر باینکه در نماز چنانچه سابق بیان شد لازم است که مصلی اتیان نماید
در مقام ردّ مثل صیغه که صادر شده باشد از مسلم در حالتیکه صیغه صادره از مسلمین مختلف بوده باشد تکلیف
مسلم علیهم چه چیز است ظاهر اینست مراعاة مثلیت در این صورت معتبر بوده باشد نظر باینکه بنا بر اعتبار و رعایت
تماثل در آن صورت لازم میاید که حکم کرده شود بر فردی از افراد مسلم علیهم لازم بوده بوده باشد ردّ تمام
سلام نمایند بعدد مسلمین صیغه ایشان مختلف بوده باشد مثلا هرگاه فرض شود عدد مسلمین شش بوده
بوده باشد و مسلم علیهم نیز فرض کنیم شش نفر بوده باشد و فرض صیغه صادره از بعض مسلمین سلام علیکم و
از بعضی علیکم السلام و از بعضی السلام علیکم و از بعضی السلام علیک و از بعضی علیک السلام و از سادس السلام
علیک پس لازم خواهد بود بنا بر فرض مذکور هر شش نفر از مسلم علیهم که اتیان بشش صیغه سلام نمایند نیت نمایند در
هر صیغه تکی را که آن صیغه از آن شخص صادر شده تا ردّ مماثل بهمه نسبت متحقق شود دلیل بر لزوم اعتبار تماثل
در مثل این صورت نداریم بلکه دلیل بر نحو بر این نداریم نقل باینکه ظاهر از احادیث داله بر اعتبار مماثلت صورت و مماثلت
مسلم است پس تمسک بان در صورت مفروضه ممکن نیست پس بنا بر این اتیان ردّ بنحو مسطور موجب بطلان نماز
خواهد شد پس لازم است در این مقام متمسک شویم بادله عامه مثل آیه تحیت و غیر مقتضای آن لزوم ردّ تحیت
فی الجمله پس در اینصورت ظاهر اینست که لازم بوده باشد اجتزاء شود بیکی از صیغ مذکوره نظر باینکه ردّ یک
صیغه نیست ردّ همه خواهد بود پس اختیار صیغه نماید که مشتمل بر صیغه خطاب جمع بوده باشد مثل سلام علیکم
نه سلام علیک و دیگر یک نفر مسلم علیهم سبقت در ردّ نماید و اما هرگاه همه در یکدفعه اقدام بردّ
نماید مختار خواهد بود هر یک در اختیار صیغه کاهست متفق خواهند بود و گاهست مختلف کلامیکه در این مقام
است این است که آیا اقدام بردّ جمیع موقوف است بعدم علم بر اقدام بعض بردّ یا نه بلکه جایز است اگرچه عالم بوده باشد
باینکه بعضی اقدام بردّ خواهند نمود ظاهر اینست نظر بثبوت مقتضی تکلیف در حق جمیع در زمان در صورتی
میشود که ردّ از بعضی صادر نشود بالفعل مادامیکه صادر نشده است جایز است اقدام بان اگر قاطع بوده باشند

بعض اندام بان خواهند نمود مخفی نماند آنچه مذکور شد در صورتی بود که مسلّم علیهم مشغول نماز بوده باشند واما
هرگاه هیچیک مشغول نماز نبوده باشند در این صورت باز ظاهر این است که اجتزاء بصد ورد از یک نفر میتوان شد
نمود لکن مذکور شد که ظاهر این است که مستحبّ در غیر آن از یک نفر که سبقت در ردّ نموده است که اتیان بردّ نماید هم
این است این استحباب مؤدّی میشود باختیار کردن هریک صیغه را چنان مؤدّی میشود باختیار کردن بعضی غیر آنچه
را که دیگری اتیان نموده لکن حال اختیار نمودن صیغه جمع در کاف خطاب بصیغه مفرد بجز یکی مذکور شد دانستی
مذکور شد حکم مسئله در صورتی که بعضی از مسلم علیهم مشغول نماز بوده باشند و بعضی مشغول نماز نبوده باشند
مجملاً در صورت تعدد مسلم علیهم یا کل مشغول نماز میباشند یا کل در خارج نماز میباشند یا مختلف بعضی مشغول
نماز میباشند و بعضی خارج نماز حکم در دو صورت اول صریحاً مذکور شد و حکم در صورت ثالثه دانسته میشود
از آنچه مذکور شد در دو صورت مطلب پنجم در صورت وحدت مسلم و تعدد مسلم علیهم است بدانکه هرگاه مسلم
علیهم متحد بوده باشد و مسلم علیهم متعدد در این صورت نیز اقسام ثلثه مذکوره محتمل است یا همه مسلم علیهم مشغول
نماز میباشند یا هیچ یک مشغول نماز نیستند یا بعضی مشغول نماز میباشند بخلاف بعض دیگر حکم همه بجز یکیست که مذکور شد
بلکه جواز اجتزاء بر مقام رد بیک نفر در صورت تعدد مسلمین مقتضی جواز اکتفاء باشد در صورت وحدت مسلم
بطریق اولی که کفایت استحباب رد در حق غیر مبتلی بر رد در صورت عدم اشتغال بنماز و عدم استحباب بلکه عدم
جواز آن در صورت اشتغال بنماز بنحویست که مذکور شد مخفی نماند آنچه مذکور شد که رد بعض در صورت تعدد
مسلم علیهم کفایت میکند در سقوط تکلیف در حق دیگران ظاهر اینست که این در صورتیست که آن بعض از جمله مکلفین
بوده باشد پس هرگاه بعض مکلف نبوده باشد ظاهر اینست که رد او مسقط تکلیف در حق دیگران نبوده باشد پس
مکلفین اکتفا برد غیر مکلف نمیتوانند نمود بلی اتیان برد در چنین صورت لازم خواهد بود اما در خارج نماز اگرچه
اسهل است نظر باینکه امر او مردد است در احتمال مابین حرمت و استحباب نظر باینکه بر فرض سقوط تکلیف در این
صورت مستحب خواهد بود و در صورت عدم سقوط واجب و احتمال حرمت در این صورت منتفی خواهد بود و در صورت
عدم سقوط واجب و احتمال حرمت در این صورت قایم مقام نیست پس عقل قاضی برجحان فعل است و در این صورت
لهذا احتیاط در رد خواهد بود ولکن اشکال در اثنای نماز است نظر باینکه امر در این صورت معرّی نیست مگر دو
در ترجیح مذکور شد که ظاهر اینست رد از غیر مکلف مسقط واجب نخواهد بود پس واجب است بر همه مکلفین رد نموده
باشند و هرگاه یکی از آنها سبقت در رد نمود از دیگران ساقط خواهد بود و در اینصورت در حق دیگران رد جایز
نخواهد بود مطلب چهارم اینست که مسلم متعدد بوده باشد و مسلم علیه متحد مثل ده نفر یا بیشتر سلام میکنند
بر یک نفر در اینصورت شکی نیست که مسلم علیه واحد اکتفا بیک رد سلام میتواند نمود و شرط اول انست
که قصد نماید در حین رد جمیع را دوم انست شروع برد بعد از فراغ همه مسلمین بوده باشد از صیغه سلام
اما هرگاه قصد همه نکرده باشد اکتفا بیک رد نمیتواند نمود بلکه لازم است نسبت بان کسی که قصد در حین شروع قصد رد
سلام او ننمود رد نموده باشد و همچنین هرگاه شروع برد قبل از فراغ بعضی از صیغه سلام بود باشد در این صورت
ظاهر این است که رد نسبت باین شخص لازم بوده باشد اولی بر وجوب انست که بعد از شروع مسلّم علیه برد یا در
حین شروع برد بعضی ابتداء نماید کلامیکه در این مقام است نسبت ابا رد دیگری در حق مسلم علیه در صورت مفرد

مطلوبیت

مطلوبیت اگرچه بعنوان استحباب بوده باشد باز میگوئیم هرگاه مسلم علیه در اثنای نماز بوده باشد رد ثانیاً در حق او جایز
نیست بلکه ظاهر اینست که موجب بطلان نماز شود واما هرگاه خارج نماز بوده باشد در اینصورت حکم خالی از اشکال نیست نظر
باینکه حکم برجحان محتاج بدلیل شرعی است و این ظاهر نیست مگر آنکه گفته شود هرگاه مسلم واحد بوده باشد مسلّم علیه متعدد
در این صورت هرگاه بعضی سبقت در رد نموده اند در حق دیگران رد مستحب است ثبوت استحباب در صورت وحدت مسلم و تعدد مسلّم
علیه مقتضی ثبوت انست در صورت عکس بطریق اولی بدانکه مناسب در این مقام است که تنبیه شود بر چند امر اول
انست که رد سلام واجب فوریست یعنی بر مسلم علیه واجب است که بعد از فراغ مسلم از صیغه سلام بدون فاصله و تاخیر
اتیان بجواب نماید خواه مسلّم در اثنای نماز بوده باشد یا در خارج نماز و در سابق بیان شد که هرگاه در اثنای کلمه بوده باشد
اتمام کلمه بلکه بجملی که وقف بران صحیح بوده باشد منافی با فوریت باین معنی نیست شکی در این مطلب نیست کلامیکه
در این مقام است اینست که هرگاه مسلم علیه اخلال بفوریت نمود یا قضای رد سلام بران لازم است یا نه ظاهر این است
حکم بوجوب نتوان کرد اگرچه امر در خارج نماز سهل است نظر باینکه در رجحان احتمال ثبوت تکلیف در امثال مقامها
کفایت کند در جواز اتیان بتکلیف به لکن اشکال که هست در اثنای نماز است ظاهر اینست در چنین صورت رد ثابت
و تبادر بفوریه باشد پس هرگاه در اثناء نماز کسی اخلال بفوریت در رد نمود اتیان برد بعد از آن جایز نیست بلکه رد بعد
از آن موجب بطلان نماز خواهد بود بلی هرگاه مطلع نشد بر سلام مگر بعد از آنکه منقضی شد آیا در این صورت بعد از
اطلاع لازم است اتیان برد یا نه میگوئیم این منقسم میشود بدو قسم اول آن است که استماع صیغه سلام نموده باشد یعنی
کسی اتیان بصیغه سلام نمود مقصود آن شخص مخصّص معینی بود و آن شخص صیغه سلام را شنید این نیز بدو قسم
منقسم میشود یکقسم انست نشنیدن این با عبث موانع سماع بود مثل آنکه مسلم علیه کر بود شخص مسلم عالم بکر بودن او
بود یا عالم بود و اتیان بصیغه سلام نمود بجزینکه معتقد این بود که میشنود لکن نشنید بعد از آن صورت بعد از انقضای
زمانی که محل فوریت است کسی ورا اعلام نمود که فلانکس بتو سلام کرده در این صورت ظاهر این است که رد بر او واجب
بوده باشد خواه در حال نماز یا در خارج نماز بوده باشد سؤال هرگاه کسی در نماز اعلام شخصی بکند در امور
واجب یا در مستحبّ چه کند و اگر مسئله را نداند از هم بیان فرمایند و اگر اعلام سخفی کرده و حالا حروف را اعاده کند
حرف او را به نیت اعلام اخفی کرده باشد و حرف ثانی را به نیت نماز را بگوید جواب در صورتیکه در اثنای نماز خواهد
مطلب را بکسی اعلام نماید میتواند اتیان بذکری که خارج از اذکار نماز بوده باشد تلفظ باین ذکر نماید و در آن ذکر قصد
اعلام نماید و همچنین میتواند در اذکار مستحبه در نماز چنین چیزرا قصد نماید ظاهر این است که اذکار واجبه که
کیفیت صوت آن مطلوب نبوده باشد مثل ذکر در رکوع و سجود که مکلف مخیّر است مابین جهر و اخفات جایز باشد
که در آن جهر نماید و قصد اعلام نموده باشد واما قرائتی که در آن کیفیت صوت مطلوب است پس اگر کیفیت مطلوب
در آن اخفات بوده باشد جهر در آن بجهة اعلام مطلقا جایز نیست مگر در صورتیکه قصد قراءة مطلوبه در نماز
نداشته باشد پس اگر قصد این نماید که از اجزاء نماز نبوده باشد در این صورت اشکالی در جواز نخواهد بود واما
هرگاه کیفیت مطلوبه جهر بوده باشد در این صورت حکم بجواز اگرچه خالی از اشکالی نیست خصوصاً در صورتیکه جهر
نماید علاوه از آن قدری که معهود او بوده باشد لکن در اینصورت نیز دور نیست که جایز بوده باشد لکن اجتناب
اقرب بسلامت و اسلم بسبیل نجات خواهد بود سؤال هرگاه نماز قضا مثل نماز عشا را اقتداء بمغرب نماید در

در وسط نماز بخاطرش بیاید که نماز ظهر را میخواست اقتدا کند را بخیال نیت را عدول کند ایا جایز است یا خیر جواب
اگر مقصود این بوده که نماز ظهر را اقتدا کند اشتباها عشا را نیت نماید نماز ظهر خواهد بود التفات بنما نمیکند
چنین نیت میکند با انکه قصد او بود که نماز ظهر را اقتدا کند مضر نیست و اگر چنین نبوده بلکه چنین میدانست که
نمازیکه در ذمهٔ او هست نماز عشا هست و نماز ظهر مقدم بر عشا در ذمهٔ او نیست و در اثنای نماز متذکر شد
که نماز ظهری مقدم بر نماز عشا در ذمهٔ او هست و ابنوت عدول مینماید از عشا بظهر نماز صحیح خواهد بود سؤال
نماز عشا را در تشهد اول سلام داد حتی سلام اخر را هم گفت و بعد نماز را اعاده کرد ایا صحیح است یا خیر جواب در
صورتیکه نماز او در تشهد اول سلام داد سهوا لازم است بلافصل برخیزد نماز را تمام کند و بعد از فراغ بلافصل دو
سجدهٔ سهو بجا اورد تکلیف او اینست و اگر چنین نکرده باشد نماز را باطل نموده باشد اگر چه در این صورت نماز صحیح است
لکن در ابطال صلوة اثم است سؤال هرگاه امام در نماز بحول الله و قوته بگوید و ماموم اللهم بحولک و قوتک اقوم
و اقعد بگوید جایز است یا خیر جواب تعالی در بحول الله گفتن خالی از اشکال نیست مجملا اگر مقصود اینست که امام
بحول الله و قوته میگوید ماموم میتواند اللهم ربی بحولک و قوتک اقوم و اقعد بگوید بلی ظاهر اینست میتواند گفت و
متابعت در امثال این امور ظاهر اینست که لازم نباشد سؤال امام تکبیرة الاحرام گفت مکبر هم اعلام کرده ماموم
هم تکبیر گفت بقدر حمد بلکه سوره هم بین زمانی طول کشیده امام ثانیا تکبیر گفت ماموم بگمان انکه امام برکوع رفته
بعد معلوم شد که امام ثانیا تکبیرة الاحرام گفته ماموم چه کند در رکوع اگر در حال قیام باشد چه کند جواب
در چنین صورت ظاهر اینست که هرگاه در همان وقت که مطلع شد قصد انفراد نماید نماز را منفردا اتیان نماید مجمع
باشد و هو العالم سؤال شخصی که قبله را نشناسد میتواند چنین شخص رجوع بقبله نمای کند از برای افادهٔ ظن
از برای او تمیز رسیده باشد نماید و دیگر میتواند شخصی که عدالت امام برا او مشتبه باشد بشهادت عدلین اکتفا
کند یا نه و شهادتیکه در شرع مسموع باشد چه قدر است عدالت کافی میباشد و هرگاه کسی در تسبیحات اربع شک
کند و اکثر اوقات هم شک میکند ایا چه صورت دارد و حال چنین شخصی ایا حکم کثیر الشک میگوید یا نه و هرگاه
بشخص مصلی سلام کند و شخص سلام کننده تعجیل در رفتن کند یا کر اصم باشد که اگر جواب سلام گوید از نماز
نماز بیرون میرود تا نشنود یا سلام برا او مشتبه شود که بچه نحو و بچه صیغه سلام کرده چه حال دارد حکم کسی و اما
جواب سائله که نماز دارد یا نه و چه قدر باید برده باشد و دیگر هرگاه شخصی بنا را بر تقلید مجتهدی گذارد که
بر سالهٔ او عمل کند و هم چنین قرار دهد بر خود که بعد از استحضار از مسائلش هر کدام را که خواهد بقول کند و تقلید
نماید و هر کدام را که مشکل کرده است تقلید ننماید ایا میتواند که چنین کند و عمل بقول دیگری بکند یا نه و هرگاه بعد
از فوت از مجتهدی مجتهدی که حی است تجویز کند تقلید میت را باین طریق که هرگاه مجتهد حی اعلم از میت نباشد
و بر شخص مقلد مشتبه شود اعلمیت مجتهد حی و یا اصلا جزم هم مشتبه باشد و هم چنین مجتهد در رسالهٔ خود ثبت
کرده باشد که عدول نمیتواند کرد بکند ایا چه صورت دارد مقلد میتواند عمل بکند در این مسئله بمجتهد حی جواب
در صورتیکه سمت قبله مشخص نبوده باشد میتواند اعتماد نمود بامارا اینکه مفید مظنه بسمت قبله بوده باشد مثل
اینکه رجوع کند بمحراب مساجد یا بمقابر مسلمانان و اما مذابح مسلمین پس اگر مذابح شیعیان بوده باشد و
یعنی ملاحظه نمود دید که طایفهٔ شیعیان حیوانات را بسمتی ذبح مینمایند ظاهر اینست باشال این امور در

در تشخیص

در تشخیص سمت قبله اعتماد میتوان نمود در صورتیکه مفید مظنه بسمت قبله بوده باشد چنانچه غالبا اینست و اما هرگاه
فرض شود افاده مظنه نکند مثل اینکه در بعضی قریه دید کسی بیمعرفتی حیوانی را بسمتی ذبح مینماید و این شخص عارف
بوده باشد بامارات قبله که هست مظنون این میشود که فعل ان شخص بر غلط است در چنین صورت اعتماد نمیتوان
نمود و لهذا اعتماد بمذابح اهل سنه نمیتوان نمود نظر باینکه جماعتی از رؤسای ایشان تجویز مینمایند ذبح را بسمت غیر قبله
مجملا هر یک از علامات مذکوره که مفید مظنه بسمت قبله بوده باشد اعتماد میتوان نمود و هم چنین هرگاه در خانهٔ کسی
داخل شد اعتماد بقول صاحب خانه بسمت قبله میتوان نمود نظر باینکه قول صاحب خانه مفید مظنه میشود غالبا پس هرگاه
فرض شود که افاده مظنه نکند اعتماد نمیتوان نمود و اما قبله نما پس اختیار نموده باشد در مواضعی که سمت قبله مختلف
بوده تجدیدیکه در محل مشتبه افاده ظن بسمت قبله نماید و ود نیست که اعتماد توان نمود مجملا در صورت عدم معلومیت
سمت قبله هر چه افادهٔ مظنه بسمت قبله کند اعتماد بان توان نمود اگر چه قول فاسق بوده باشد و اما انچه که اکر دید
تشخیص عدالت امام با عزا امام بان اعتماد میتوان نمود بر چند چیز است اول اختبار یعنی معاشرت است پس هرگاه معاشرت
نمود و ان معاشرت معلوم یا مظنون او شد که فلان شخص مجرد شخصی است که هرگاه معصیتی اتفاق افتاد و هیچ مانعی و
مانعی از ارتکاب از معصیت بنوده باشد حالتی در او باشد که خوف در عب حضرت اله جل شانه برده باشد که ان حالت
مانع از اقدام و ارتکاب ان معصیت خواهد بود چنین شخصی را عادل میگویند در نماز اقتدا بان میتوان نمود دویم تزکیه و تعدیل
است یعنی هرگاه دو نفر عادل اخبار بعدالت شخصی نمایند غالبا اینست اخبار یک عادل افادهٔ مظنه بعدالت ان شخص نماید پس
اعتماد در چنین صورت بقول ان دو عادل میتوان نمود در اقتدا و غیره و اما هرگاه خصوصیتی در این مقام بوده باشد که
قول دو عادل افادهٔ مظنه ننماید چنانچه بر وجه ندرت اتفاق می افتد پس در این صورت اعتماد نمیتوان نمود سیم
اشتهار شخصی است بخوبی پس هرگاه شخصی معروف و مشهور بوده باشد بتقوی و ورع بحدیکه از این اشتهار عدالت
ان شخص مظنون این شود ظاهر این است در چنین صورت اعتماد بظن خود تواند نمود و اقتدا کردن بان شخص در نماز و
اما شک در تسبیحات پس این بدو نحو میشود اول شک در اجزای تسبیحات اربع است باین نحو که کسی قطع دارد بسبحان
الله را گفته است لکن شک دارد که الحمد لله گفته است یا نه در این صورت هرگاه این شک بعد از فراغ از الله
اکبر یا بعد از فراغ از لا اله الا الله بوده باشد ظاهر اینست که اعتنای بچنین شکی نیست بنا بر وقوع مشکوک فیه
میگذارد بلکه هم چنین است حال هرگاه این شک قبل از دخول در تهلیل بوده باشد اعاده مشکوک فیه در چنین
صورت لازم است دویم شک در عدد تسبیحات اربع است و این بچند طریق میشود اول انست که میداند که تسبیحات
یک مرتبه خوانده است یعنی در حال قیام در رکعت ثالثه شک میکند تسبیحات اربع را خوانده است یا نه این
دو قسم میشود یک قسم اینست که این شک بعد از دخول در مرتبهٔ ثانیه است باینمعنی که این شخص معتقد این بود
که تسبیحات اربع را یکمرتبه خوانده است و باین اعتقاد شروع نمود در تسبیحات بقصد اینکه مرتبهٔ ثانیهٔ تسبیحات اربع را
تلاوت مینماید بعد از شروع در ان شک نمود که قبل از این تسبیحات اربع را خوانده است یا نه در این صورت
ظاهر اینست که عود بمشکوک فیه لازم نبوده باشد دویم انست شروع به تسبیحات ننموده شک میکند که تسبیحات
اربع را خوانده است یا نه در این صورت عود بمشکوک فیه واجب است یعنی واجب است که تسبیحات را بخواند قسم سیم
که در اوان اشتغال بتسبیحات اربع شک کند که این دفعهٔ اولی است یا دفعهٔ ثانیه یا این نحو شروع باین تسبیحات

باعتقاد اینکه یکدفعه تسبیحات اربع را خوانده است بنوده است یا معلوم او نیست در چنین صورت لازم است که
کر قرار دهد آنچه را که مشغول دفعه اول باشد پس اتمام مینماید بقصد آنکه یکمرتبه است طریقه ثانیه نیز شک در عدد تسبیحات
است که قطع دارد که تسبیحات اربع را یکمرتبه خوانده است لکن شک در زیادتی دارد باینمعنی که قطع بخوانده یکمرتبه دارد
احتمال میدهد که دو مرتبه خوانده باشد در این صورت بنا بر اقل میگذارد یعنی قرار بیکمرتبه میگذارد لکن اتیان بمشکوک
فیه در این صورت لازم نیست نظر باینکه در تسبیحات اربع اجتزاء بیکمرتبه میتوان نمود و اما مستحب است که اتیان بمشکوک فیه
نماید یعنی شروع بر تسبیحات نماید بانکه دفعه دویم است یعنی بعنوان استحباب و آنچه مذکور شد حکم شک در دفعه
سیم ظاهر میشود باین نحو اگر شروع در تسبیحات نموده باشد باعتقاد اینکه دفعه سیم است بعد از شروع باین اعتقاد
شک نماید که این دفعه دویم است یا سیم ظاهر اینست که این شک اعتبار ندارد یعنی قرار میدهد که دفعه سیم است و هرگاه
باین اعتقاد بوده باشد یعنی شروع بر تسبیحات نموده با غفلت از اینکه مرتبه دویم است یا سیم در اثنای تسبیحات شک
مینماید که مرتبه دویم است یا سیم در این صورت بنا بر اقل میگذارد یعنی قرار میدهد که دفعه دویم است باین قصد
تسبیحات را تمام مینماید آنچه مذکور شد از اول تا اینمقام در صورتی بود که کثیر الشک نبوده باشد اما هرگاه کثیر
الشک بوده باشد بنا میگذارد بر وقوع مشکوک فیه در جمیع صور مزبوره و اما در سلام خواه مسلم علیه در نماز بوده
باشد یا در خارج نماز پس لازم است رد سلام فورا بنحوی که سلام کننده ملتفت بشود و مانع از سماع منتفی میبود میشنود
بنا بر این رد سلام اصم بنحوی میباید بوده باشد که اگر اصم نمیبود میشنید و هم چنین هرگاه فرض شود که سلام کننده
سواره باشد رد بر او بقدری که جایز است اکتفا نماید بنحوی که اگر چنین نمیبود میشنید و صیغه سلام که از سلام کننده
صادر میشود اگر متمحض بوده باشد بر مصلی مسلم علیه لازم در مقام رد اختیار همان صیغه نماید و اما هرگاه صیغه
سلام صادر از سلام کننده متمحض نباشد مسئله محل اشکال است لکن ظاهر این است که رد واجب بوده باشد بر مصلی
در نیت اختیار سلام علیکم در این مقام اولی بوده باشد از سایر صیغ متداوله و اما جوراب بیکه ساتر هیچ چیز
از ساق پا نبوده پس بعضی از معتمدین فقها ذکر فرموده اند که مشهور ما بین فقها اینست که نماز باطل باشد
با چنین جوراب و حکم ببطلان اعتقاد این خادم شریعت خیر الانبیاء ع اگر چه مشکل است لکن احتیاط در این مقتضی
اجتناب از آنست و اما هرگاه ساتر چیزی از ساق پا بوده باشد مطلقا عیبی و نقصی در آن نیست سؤال هرگاه زید
نماز مغرب را اقتدا نمود به نماز عشای امام و در حال قیام شک کرده میان سه و چهار و استعلام نمود معلوم شد
حقیقة حال چه باید بکند و ایضا بیان فرمایند که شخصی بقصد اقامه در موضعی بوده و شروع در نماز نموده بعد
از اینکه داخل برکوع و سجود رکعت سیم شد رای او از قصد معرض شده چه کند آن نماز را باقی آنچه در آن موضع
میماند و ایضا چه میفرمایند در اینکه هرگاه شخصی در آخر وقت چنین دانست که بقدر چهار رکعت دیگر وقت
باقیست و نماز عصر را مقدم داشته بعد از فراغ از نماز مذکور ملاحظه نمود که بقدر سه چهار رکعت دیگر وقت باقیست
چه کند جواب اما حکم شک ماموم که ملحق بامام شده در نماز مغرب یعنی امام مشغول نماز عشا شده و
ماموم نماز مغرب خود را اقتدا نموده بنماز عشاء در رکعت اول امام پس در چنین صورت هرگاه ماموم شک نماید
در حال قیام که آیا این رکعت چهارم است یا سیم در صورت عروض شک تروی مینماید باین نحو که قطع اشتغال
باجزاء نماز میکند تا تامل میکند بجا بحالت قیام تا امام برکوع و سجود رفته بعد از رفع راس از سجده ثانیه

اگر امام

اگر امام مشغول تشهد شد معلوم میشود که قیام رکعت چهارم بوده در این صورت عدم قیام مینماید مینشیند و اتیان
بتشهد و تسلیم مینماید اگر امام بعد از فراغ از رفع راس از سجده ثانیه ایستاد متحقق میشود آن قیام رکعت سیم
بوده ماموم در این صورت رکعت ثالثه خود را با امام اتیان مینماید تشهد و تسلیم را با امام ... مینماید
و اگر خواهد در همانوقت که متحقق شد قصد انفراد مینماید یک رکعت را منفردا اتیان مینماید و اما حکم مسافری
که قصد اقامه نموده در اثنای نماز بعد از آنکه در سجود رکعت سیم رسید رای او معرض شد ظاهر اینست که متعین بوده
باشد در حق او که همان نماز تا تمام نماید اگر چه نماز چهار رکعتی بوده باشد و احتیاط بعد از اتمام آن چهار رکعت
آن نماز را قصر اعاده نماید و اما نمازهای دیگر ظاهر اینست که قصر بوده باشد و اما کسی که نماز عصر را مقدم داشت
باعتقاد آنکه وقت باقی نمانده مگر مقدار چهار رکعت بعد فساد اعتقاد او ظاهر شد باین نحو که بعد از فراغ از نماز
عصر متحقق شد که بقدر دو رکعت دیگر وقت باقی مانده در این صورت احتیاط این است قربة الی الله اعاده عصر نماید
بعد از آن نماز ظهر را قضا نماید سؤال با جامه نجس نماز گذاردن در حالت اضطرار جایز است یا نه جواب در صورتی
که متمکن از تطهیر و نزع نبوده باشد بی اشکال جایز است سؤال با بدن نجس در صورت فقدان مطهر نماز گذارد
اعاده و قضا دارد یا نه جواب قضا ندارد نیست سؤال اشباع حرکت بحدیکه موجب زیادتی شود مبطل صلوة میشود
یا نه جواب حرف متحرک اشباع در حرکتش میشود یا ضمیر غایب است یا غیر آن ما قبل حرف آخر در اول یاء مکسور است یا
غیر در اول اشباع حرکت بحدیکه موجب زیادتی شود لابد منه است مثل به و لمحمد و یا لمرد این عمه و المخلوق من طینته
المتعلق باخلاقه و اما ضمیر غایب که ما قبل آن مرفوع بوده باشد یا مفتوح جواز چنین اشباع محتمل است مثل و لم یکن
له و عبده و رسوله و نحو ها و لکن خالی از اشکال نیست اگر چه اشباع فی الجمله در این مقام بلکه در مطلق حرف مضموم
لازم است مجملا ما قبل ضمیر غایب یا مکسور است در این صورت اشباع آن بحدیکه موجب زیادتی میشود لازم است و
در صورت تقدم بودن ما قبل ضمیر غایب مثل فی علیه ظاهر اینست که اشباع حرکت بمقدار مزبور جایز نبوده باشد و در
صورت مضموم بودن ما قبل یا مفتوح بودن محل اشکال است احوط بل اولی ترک است و اما اشباع حرکت بمقدار مزبور
در غیر ضمیر غایب اگر در قراءة یا در اذکار واجبه بوده باشد ظاهر اینست که جایز نبوده باشد سؤال نماز عید
مفروضه واجبست یا با جماعت آن شرایط آن را بیان فرمایند جواب نماز عیدین خواه بجماعت بوده باشد یا منفردا واجب
نیست در این اعصار بلکه مستحب است سؤال نماز عیدین بدون خطبه جایز است یا خیر جواب جایز نیست سؤال
در صف جماعت نماز را سینه کردن اذان و اقامه در کار هست یا خیر جواب بلی اذان و اقامه بگوید بنماز اسینه کی
در صف جماعت از حیثیت اذان و اقامه مثل اتیان بآن است در غیر صف جماعت سؤال مسافری که در بلدی شد
در چه صورت نماز را تمام کند جواب در صورتی که قاطع بوده باشد که ده روز در اینجا میماند و الا قصر میکند
و اما در صورتی که متردد بوده باشد باین معنی که عازم اقامه عشره ایام بوده باشد اگر منظور شان بوده باشد
که هر وقت که مقصد ور شود حرکت نماید در این صورت تا یکماه نماز را قصر میکند یا بعد از انقضاء یکماه نماز را تمام
میکند اگر چه یک نماز بوده باشد این در صورتیست که در اول شهر وارد شده باشد و اگر در وسط در اول شهر نبوده
باشد و متردد بوده باشد از وقت ورود تا سی روز نماز را قصر میکند بعد از آن نماز را تمام میکند اگر چه یک نماز
بوده باشد و المستند فیه الاول الصحیح المرتضی فی عن زرارة عن ابی جعفر ع قال قلت له رایت من قدم بلدة الی متی

ينبغي له ان يكون مقصراً ومتى ينبغي له ان يتم قال اذا دخلت ارضاً فايقنت ان لك بها مقاماً عشرة ايام فاتم الصلوة وان لم تدر ما مقامك بها تقول غداً اخرج او بعد غد فقصر ما بينك وبين ان يمضي شهر فاذا تم لك شهر فاتم الصلوة وان اردت ان تخرج من ساعتك وفي الثاني الصحيح المروي في عن ابي ايوب قال سألت محمد بن مسلم عن ابا عبد الله ع وانا اسمع عن المسافر ان حدث نفسه باقامة عشرة ايام قال فليتم الصلوة وان لم تدر ما يقيم يوماً او اكثر فليعد ثلثين يوماً ثم ليتم وان كان اقام يوماً او صلوة واحدة **سؤال** هرگاه شخصی بعد از تشهد یا بعد از اکمال سجدتین شک کند که آیا تشهد یا یکی از سجدتین را بعمل آورده ام یا نه **جواب** بعد از اتیان بتشهد شک در اتیان تشهد بمعنی است که هم چنین شک بعد از اکمال سجدتین که یک سجده را بعمل آورده معنی ندارد اگر مراد این است که بعد از اکمال سجدتین شک کند که تشهد را بعمل آورده ام یا نه در اینصورت لازم است که تشهد بخواند مگر در صورتیکه بعد از قیام بوده باشد در این صورت شک اعتبار ندارد و هم چنین اگر مراد اینست که بعد از تشهد شک کند که یک سجده کرده ام یا دو شک اعتبار ندارد **سؤال** شک در نماز دو رکعتی که موجب بطلان میشود مختص است که شک متعلق میان یک و دو بوده باشد یا نه بلکه اگر شک بعد از اکمال سجدتین میان دو و سه چه عمل نماید **جواب** شک در صلوة ثنائیه خواه صلوة صبح بوده باشد یا نماز ظهر و عصر و عشا در سفر یا صلوة جمعه یا صلوة عیدین در صورت تحقق شرایط یا صلوة آیات مبطل است خواه شک میان یک و دو بوده باشد یا دو و سه علی اشکال که هست این است که بعضی مواضع در مواضعی که مخیر است مابین قصر و اتمام مثل مسجد الحرام یا مسجد النبی ص یا مسجد کوفه یا حایر حسینیه صلوات الله علیه شک کند مابین دو و سه بعد از اکمال سجدتین در این صورت نیز صلوة محکوم بفساد است یا نه تفصیل مابین آنکه قبل از اخذ بصلوة نیت اتمام نموده باشد یا قصر پس در صورت اول محکوم بصحت است یعنی بنا بر سه میگذارد و نماز را اتمام میکند و بعد از سلام نماز احتیاط را بعمل می آورد و اگر نیت قصر نموده باشد نماز محکوم بفساد است **جواب** در صورتی که قبل از اخذ بصلوة ناوی تمام بوده باشد در این صورت نماز صحیح بنا بر سه میگذارد و نماز را تمام نموده بعد از سلام اتیان بصلوة احتیاط خواهد نمود و اما هرگاه ناوی قصر بوده باشد مسئله محل اشکال است و حکم آن مبنی بر این است که نیت قصر در چنین صورت متعین است یا نه مختار این حقیر اینست که معین نیست پس عدول به تمام میتواند نمود چنانچه در مطالع الانوار وجه آن بیان شده است بنا بر این میگوئیم بعد از شک میان دو و سه بعد از اکمال سجدتین قصد تمام مینماید در آن وقت شک او در نماز چهار رکعتی خواهد بود بمقتضای آن عمل خواهد نمود پس شک در عدد رکعت در صلوة ثنائیه موجب بطلان در صورتیست که دو رکعت معین بوده باشد در حق مکلف چنانچه این متبادر از مستند مسئله است پس مقتضای منع از ابطال عمل محتمل است در محل سؤال ولقائل ان يقول كان الظاهر ما ذكر هو ما اذا كانت الركعتان متعينتين يكون الظاهر مما دل على ان البناء على الاكثر فيما اذا كانت الشك في عدد الركعات في الرباعية هو ما اذا كانت الاربع متعينة بل يكون وصف الرباعية متحققة قبل الشك وفيما نحن فيه ليس كذلك فالاحوط في محل الكلام الاتمام واعادة الصلوة كعتين بعد الاتيان بصلوة الاحتياط **سؤال** کسی در نماز السلام عليك ايها النبي ورحمة الله وبركاته در غیر محل خود گفته سهواً آیا سجده سهو بر این شخص واجب است یا نه **جواب** سجده سهو در چنین صورت واجب نیست بلکه عمداً در هر وقت از اوقات که خواهد این سلام را میتواند گفت تحقیق هر دو مطلب در محل خود بتفصیل

بیان کرده ایم

بیان کرده ایم **سؤال** هرگاه کسی در رکعتین اخیرتین که قصد تسبیحات اربع داشت سهواً حمد و سوره خواند چه کند **جواب** قبل از رکوع تسبیحات اربع را بخواند و هرگاه بعد از رکوع متذکر شود بر او چیزی نیست نماز صحیح است **سؤال** هرگاه کسوف یا خسوف اتفاق افتاده در وقت صلوة فریضه یومیه مکلف در تقدیم و تاخیر چه کند **جواب** این متصور بچند صورت است بعلت آنکه وقت هر دو موسع است یا مضیق یا احدهما موسع و دیگری مضیق در صورت ضیق وقت هر دو یا ضیق وقت حاضره لازم است که اتیان بحاضره نماید و قضای صلوة کسوف مثلاً لازم نیست بجهت آنکه تکلیف او ثابت نیست نظر بعدم جواز تکلیف ما لا یطاق و دلیل جدید بر لزوم قضا هم نیست بلکه هست حکم بلزوم قضا میشود و این در صورتیست که کسوف اتفاق افتاد در غیر ضیق وقت حاضره بحدیکه متمکن بود از اتیان هر دو و مع ذلک تاخیر فریضه حاضره نمود تا ضیق وقت آن در این صورت اگر چه مقدم میدارد حاضره را لکن قضاء مینماید صلوة کسوف را در صورت سعة وقت هر دو مخیر است در تقدیم و تاخیر لکن مقدم داشتن یومیه را احوط خواهد بود و در صورت ضیق وقت صلوة کسوف و سعة وقت یومیه لازم است که صلوة کسوف را مقدم دارد و هرگاه صلوة کسوف را مقدم داشت باعتقاد سعة وقت هر دو در اثنای نماز معلوم او شد که اشتباه نمود و وقت صلوة یومیه مضیق میباشد در این صورت لازم است که اعراض نماید از صلوة کسوف و مشغول شود بصلوة یومیه زیرا که اگر چه مخالف اصل است لکن بنص ثابت شده است و بعد از فراغ از صلوة یومیه بنا میگذارد بصلوة کسوف یعنی اتمام مینماید ما بقی اجزا و استیناف لازم نیست خلافاً للشیخ الطائفه مگر در صورتی که بعد از فراغ از یومیه امری که مفسد صلوة بوده باشد از او صادر شود مثل حدث در اینصورت استیناف صلوة کسوف مینماید مگر در صورتی که وقت آن خارج شده باشد و تفریطی در فعل آن در اول ننموده باشد و مخفی نبوده باشد مگر آنچه مذکور شد در این مقام و در سابق که قضا نیست در غیر زلزله میباشد چه ممکن است که تقریر کرده شود ما بین زلزله و غیرها نظر بآنکه وقت زلزله مادام العمر است و معتبر در حکم بوجوب صلوة این نیست که زمان زلزله متسع صلوة آن بوده باشد بنا بر این هرگاه فرض شود که زلزله اتفاق افتاد در ضیق وقت حاضره یومیه لازم است اولاً اتیان بحاضره نماید و بعد از آن ممکن است که حکم شود لزوم اتیان بصلوة زلزله لکن نه بعنوان قضا بلکه بنیت ادا مگر اینکه گفته شود که معتبر در وجوب صلوة زلزله است که حین تحقق سبب مکلف متمکن باشد از اشتغال بصلوة و در فرض مذکور این ثابت نیست نظر بفرض ضیق وقت حاضره لکن اینها همه محض احتمال است چون که در حین نوشتن این مطلب در کشتی بودیم و اسباب مسئله مطلع باخود نبود که بتوانم تشخیص نمود لهذا بطریق احتمال اکتفا نمودم تا شاید باعانت الهی بعد از تمکن اسباب رجوع نموده شود و از وقت وقف واقع شود والله الموفق للطاعات **سؤال** اکمال سجده بچه چیز محقق میشود التماس اینست که نقل خلاف در مسئله را بتحقیق از بیان فرمایند **جواب** آنچه از تصفح کلمات فقها اعلی الله تعالی مقامهم ظاهر میشود اینست که سه قول در مسئله میباشد اول آنست که رکعت تمام میشود برفع راس از سجده ثانیه و این مشهور ما بین فقها است و مختار ما بین اقوال است دوم آنست که محقق میشود باتمام ذکر سجده ثانیه و این مختار محقق ثانی و شهید ثانیست سیم آنست که بموضع راس بر ارض مثلاً در سجده ثانیه محقق میشود و از ظاهر میشود از کلام شیخ شهید در ذکری و بعضی از علما قائل شده اند که رکعت تمام میشود بدخول در رکوع و این قول نقل شده از سید بن طاوس ره و محقق و مسایل تریب بنا بر این لازم این قول افتاده که هرگاه مصلی شک کند در نماز ما بین دو و سه مثلاً بعد از دخول در رکوع نماز صحیح باشد نظر باینکه بعد از اکمال رکعتین شده و استدلال بر این قول شده از چند راه

ان لا ثبت كه ركعت واحده ركوع است چنانچه سجده واحده سجود است پس بركوع ركعت متحقق ميشود واين استدلال ديثا ضعيف است لانه ان كان المراد من كون الركعة واحدة الركوع لان الركعة مفرد الركوع تضعيفه ظاهر لوضوح ان الركوع الذى هو جمع انما هو جمع للراكع كما ان السجود جمع للساجد كما فى قوله تعالى والركع السجود فالمراد الركوع هو راكع الا الركعة ومعلوم ان ابتناء على ذلك لا دخل له فيما نحن بصدده وان كان ان المراد ان الركعة مصدر ومفيد للمرة فوهنه ظاهر ايضا لوضوح ان الركوع الذى هو المراد فى محل الكلام هو الركوع الشرعى اى الانحناء الذى به يتمكن المصلى من وضع الكفين على الركبتين والركعة ليست مصدرا مفيدا للمرة للركوع بهذا المعنى وعلى فرض التسليم غير محل فى محل الكلام كما لا يخفى على المتفطن والثانى ما حاصله انه لو لم يكمل الركعة بالركوع لما كانت صلوة الكسوف مثلا عشر ركعات واللازم باطل والملازمة مبينة واما بطلان اللازم فلما ورد فى الاخبار انها عشر ركعات تفعلن فى كل الركعتين والجواب عنه هو ان مبنى هذا الاستدلال اما فى الاخبار من ان صلوة الكسوف مثلا عشر ركعات اربعة فى كل ركعتين وكلاهما غير تام اما الاول فلوضوح ان الاستدلال انما يتم اذا كان الاطلاق على وجه الحقيقة ومحض الاطلاق لا يكفى فى الاستدلال والمراد بعشر ركعات هنا هو الركوع لا الركعة والدليل عليه انهم اتفقوا على بطلان صلوة الايات بالشك فيها لكونها من الصلوة الثنائية ومنه يظهر الحال فى نفيت كل ركعتين كما لا يخفى والثالث ان جماعة بل نسب الى المشهور حكموا بصحة الصلوة فيما اذا شك بين الاربع والخمس بعد الركوع قبل البلوغ حد السجود تمسكا بالنصوص الدالة على ان الشك بين الاربع والخمس غير مفسد وهذا الاستدلال انما يتم اذا قلنا بتمامية الركعة بالدخول فى الركوع والا لم يكن الشك بين الاربع والخمس يتحقق حقيقة ولو مع عدم تمامية الركعة ولذا ان الشك بين الثنتين والثلث حال القيام مفسد والشك بين الثلثة والاربع غير مفسد ولو فى حال القيام ويمكن الاستدلال للقول بتمام السجدة بوضع الجبهة على الارض هو ان السجود مفسر بذلك وجوابه ظاهر لوضوح ان صدق السجدة غير مستلزم لتماميتها للقطع بان ما يوجب صدق الشىء على شىء لا يوجب بتمامه وكيف مع انه كثيرا ما يوجب بقاؤه ... والحاصل انه من اتمام شىء بشىء انتهاؤه به وعدم صدقه بعده وهذا المعنى فى محل الكلام غير متحقق للقطع بان بعد وضع الجبهة على الارض قبل رفع راسه عليه انه ساجد وكيف مع ان الذكر لا بد ان يكون فى السجدة ومنه يظهر القول فى الحال بان اتمام السجود واكمالها يتحقق بالفراغ من الذكر فان المراد من الذكر اما الذكر الواجب او الاعم وعلى الاول يلزم ان لا يكون الذكر بعد الذكر الواجب واقعا فى السجدة وهو بديهى الفساد وعلى الثانى يتوجه الاشكال فى التحديد موكول على نية الساجد فان نوى ثلث مرات او اربع او خمس وهكذا ينتهى بها الكثير غير صحيح اذ مع نيته الثلث مثلا والاتيان بها لو اتى بشىء اخر قبل رفع الرأس لا شبهة فى انه يصدق عليه انه اتى فى السجدة فلو انتهى به لم يكن كذلك فالحق ان السجدة لا تتم الا برفع الرأس منها للاصل ويمكن تقريره من وجوه الاول استصحاب الموضوع بيانه هو ان الاصل بقاء ماهية السجدة وعدم انقضائها الا بعد التيقن بذلك وهو لا يكون الا بما بيّنا عليه والثالث استصحاب حال الشرع توضيحه هو ان الحكم الثابت بالشرع بطلان الصلوة بالشك المتعلق بالركعتين والثلث مثلا فالاصل بقاؤه الا اذا علم خلافه وهذا العلم انما يكون فيما اذا عرض الشك بين الاثنين والثلث بعد ان يرفع راسه من السجدة واما قبله فلانتفاء الدليل عليه فالحاصل ان السجدة لا تتم الا برفع الرأس عنها واما الركعة فقد يتم بذلك اى بتمام السجدة وذلك فى الركعة الاولى والثالثة وقد ما الثانية والرابعة فتوضيح الحال فى اثبات المرام يستدعى ان يقال انه لا شبهة فى ان التشهد من اجزاء الصلوة ومعلوم ان الصلوة عبارة عن الركعات بهيئاتها المعهودة فالتشهد الذى لا شبهة فى كونه من اجزاء الصلوة لا بد ان يكون

جزء للثانية

كتاب الصلاة

جزء للثانية او الثالثة والثانى باطل وهو مع وضوحه مدلول عليه باطباق كلماتهم على ان التشهد انما يجب فى الركعة الثانية نتعين الاولى فالركعة الثانية لا يتم الا بتمام التشهد فقولهم ان الركعة يتم بتمام السجدة اى برفع الرأس منها لا يخلو من المسامحة نقول حينئذ ان الشك المتعلق بين الاثنين والثلث مبطل الا اذا كان بعد اكمال الركعتين غير صحيح لما عرفت من اتفاقهم على الصحة فيما اذا كان بعد رفع الرأس من السجدة الثانية والظاهر ان المراد ما ذكرناه وانما وقعت المسامحة فى العبارة سئوال هركاه زيد را مثلا در نماز شك يا سهو در ميانه سه وچهار عارض كرديد ونماز را برهم زند از سر كيرد ونماز را تمام كند آيا زيد اين نماز را كه برهم زده است ودوباره از سر كرفته نمازش صحيح است يا نه واما زيد فاسق شده در اين خصوص كه نماز برهم زده است چنانچه فقها نوشته اند منع نموده يا نه جواب نمازيكه بعد از قطع از نماز اول استيناف نموده صحيح است اكر مفسدى از اداء ديكر بهم نرسيده باشد لكن در قطع نمودن نماز آثم وعاصى است سئوال معنى اين حديث چه چيز است اول الوقت رضوان الله واخر الوقت عفو الله والعفو لا يكون الا من ذنب جواب معنى ظاهر اين حديث آنست كه اتيان بنماز در اول وقت موجب خوشنودى الهى است واتيان بنماز در اخر وقت مقرون بعفو است وتا ذنب نباشد عفوى نمى باشد مقتضاى ظاهر حديث اكرچه آنست كه تاخير نماز در حال اختيار تا اخر وقت جايز نيست لكن حديث محمول است در مبالغه در رعايت اتيان صلوة در اول وقت وذنب در اين مقام محمول است بر مرجوحيت كه اجتناب از آن از محسنات اهل ايمانست سئوال در قراءة قران خوانندن چهار قسم ميخوانند دو قسم جايز ودو قسم باطل اند دو قسم جايز كه ميان ايشان جايز است وقف بسكون وديكرى وصل بحركت واين دو تاى ديكر كه جايز نيست وقف بحركت است ووصل بسكون آيا مجتهدين هم باين طور قايلند يا نه جواب اما وقف بسكون در صورتيكه قطع نفس نموده باشد تشكيكى در صحت آن نيست بلكه احسن اقسام منصوره است واما با عدم قطع نفس در آن تفصيليست در سئوال بعد مطلع خواهيد شد واما وصل بحركت پس آن نيز محتاج بتفصيل است بيان آن اينست كه كلمه موصول بها اكر ابتداى او همزه وصل نداند منع عيبى ندارد واكر ابتدا همزه وصل داشته باشد لازم است اسقاط آن همزه نمايد واكر اسقاط ننمايد ظاهر اين است كه امتثال حاصل نشود واما وقف بحركت بلى اجتناب از آن لازم است واما وصل بسكون پس با عدم همزه وصل ظاهر اينست كه صحيح وبى عيب بوده باشد واكر همزه وصل باشد با تخلل فصل پس ظاهر اينست صحيح بوده باشد وبا عدم فصل احوط اجتناب است تفصيل آن بعد مشخص ميشود سئوال در قراءة حمد وسورة ويا در ذكر تسبيح فاطمه زهراء يا غيره ذكر وقف با قطع نمودن نفس ضرور است كه هركاه وقف كند مصلى بدون قطع نفس نمازش باطل ميشود يا نه جواب اكر با وقف وعدم قطع نفس متخلل شود مابين فراغ از كلمه سابقه واخذ بكلمه لاحقه ظاهر اينست كه عيبى نداشته باشد مطلقا خواه كلمه ماخوذ بها مفتتح بهمزه وصل بوده باشد يا نه واكر با وقف وعدم قطع نفس فصل متخلل نبوده باشد ما بين انكه موقوف عليها وكلمه ماخوذ بها مفتتح بهمزه وصل بوده باشد احوط اجتناب از آن است در قراءة يا اذكار واجبه چنين نموده باشد احوط اعاده است سئوال هركاه مصلى دو ركعت نماز ظهر را بسهو اسلام داد وبعد از آن از براى نماز عصر نيت كند وتكبيرة الاحرام نيز كويد ودوم چنين دو ركعت از نماز عصر بكذارد وبعد معلوم شود ويقين كند كه من دو ركعت نماز ظهر را سلام داده ام چه نحو نمايد جواب اكر بعد از تسليم از نماز ظهر امرى كه موجب بطلان نماز عمدا وسهوا باشد مثل حدث يا استدبار از قبله وانا شخص صادر نشده باشد قطعا نماز ظهر باطل است در اثناى نماز عصر كه متذكر شد بر نقصان دو ركعت از نماز ظهر در اين

دراین صورت عدول نماید از نماز عصر بنماز ظهر و نماز را بعد از عدول بنیت نماز ظهر تمام نماید واگر بعد از فراغ از سلام
منافی متخلل نشده باشد وبلافصل شروع بنماز عصر نموده باشد بعد از اتیان بدو رکعت عصر متذکر شده باشد در اینجا مذهب مفتی
از حضرت صاحب الامر علیه الاف التحیة والثنا وارد است این دو رکعت را تتمه ظهر محسوب داشته نماز ظهر را تمام کند بعد از آن اینکه
بنماز عصر نماید عمل این بی عیب است واحوط اعاده هر دو نماز است سؤال شخصی نماز قضای قبیلی در ذمه دارد آیا میتواند
مستحبات نماز را ترک نماید امثال اذان و اقامه و استغفر الله و سمع الله و قنوت وغیره اقل واجب را بیاورد فرمایند
جواب نماز قضا هرگاه از خود بوده باشد یعنی از غیر او باجاره لازم نشده باشد اقتصار برامور واجبه و ترک مستحبات
بالمره ظاهر اینست که جایز بوده باشد بلکه اشکال در جواز اخلال با مور مستحبه در نماز نیست مگر در صورتی که نعوذ بالله
من باب التهاون بوده باشد واما اقل واجب در نماز پس قیام و نیت و تکبیرة الاحرام و قراءة حمد و سوره و رکوع و ذکر در آن
سبحان ربی العظیم وبحمده یا سه مرتبه سبحان الله در حال استقرار و طمانینه و رفع راس از رکوع و طمانینه بعد از
رفع راس و سجود و ذکر آن در حال طمانینه بگفتن سبحان ربی الاعلی وبحمده یا سه مرتبه سبحان الله و رفع راس از سجود
و بعد رفع راس و سجده ثانیه مثل سجده اولی و رفع راس از سجده ثانیه و رکعت ثانیه مثل این بعلاوه تشهد بگفتن
اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمدا عبده ورسوله اللهم صل علی محمد وآل محمد و رکعت ثالثه
و رابعه مثل آنچه مذکور شد مگر آنکه سوره واجب نیست مخیر است مابین قراءة سوره حمد و یکمرتبه تسبیحات اربع و بعد
تشهد بنحویکه مذکور شد بعلاوه یکصیغه سلام که عبارت از السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته بوده باشد یا السلام
علینا وعلی عباد الله الصالحین سؤال شخصی مدتی در نماز استغفر الله را استغفر اللهُ میگفته است وبی
پنداشته است که چنین می باید گفت چون از مستحبات است و جاهل بوده آیا اعاده باید کرد یا نه و هرگاه یکی از
اعراب واجبات نماز را جاهلا درست نگفته باشد چه صورت دارد جواب ظاهر اینست که اخلال باعراب در اذکار مستحبه
از مثل آنچه مذکور در سؤالست مضر بصحة صلوة نبوده باشد واما هرگاه اخلال باعراب واجبه موجب تغییر در معنی
نبود یا نه این در صورتیست که اخلال باعراب نماید یعنی تغییر در اعراب دهد بنحویکه مخالف قواعد لغت بوده باشد واما هرگاه
تغییر در اعراب ثابته مشهوره دهد لکن قراءة نحوی بوده باشد که موافق عرب بوده باشد حکم بفساد صلوة در چنین
صورت نزد حقیر محل تامل است سؤال شخصی نماز قضا دارد لکن بجهة تلاش معاش و تفرقه حواس قرار داده که
بین الطلوعین نماز قضا میکند آیا بجهة فضیلت میتواند نماز حاضره را مقدم بدارد یا نه جواب در صورت
اشتغال ذمه بصلوة قضائیه اگرچه حکم بعدم جواز اتیان بحاضره در سعه وقت نزد حقیر محل اشکال است لکن
احتیاط شدید با مکان اجتناب از این است سؤال شخصی در مکان غصبی نماز کرده بعد از صاحب مکان حلیت
حاصل نموده نماز او صحیح است یا نه جواب با علم بغصبیت مکان نماز باطل است در آن مکان در حال اختیار استحلال از
صاحب مالک بعد از فراغ از نماز مثمر ثمری نخواهد بود سؤال شخصی داخل مسجدی شد و امام ایستاده است و مشغول
نماز میباشد و جمعی از مسلمین اقتدا باو نموده اند آیا این شخص میتواند اقتدا بچنین امامی نماید با وجود عدم معرفت
بحال او یا نه وثالثا اینکه امامی بادن فقیه یا خود فقیه در مسجدی نماز میکند آیا اقتداء بچنین امامی بحالت
~~باوجود عدم معرفت بحال او یا نه وثالثا اینکه امامی بادن فقیه یا عدم فقیه در مسجدی نماز میکند یا اقتدا~~
بچنین جایز است یا نه بدون معرفت بحال او ثالثا اینکه چه قدر از معرفت کافیست از برای ماموم نسبت بامام

جواب

جواب معتبر در جواز اقتدای ماموم بامام آنست که ماموم معتقد عدالت امام بوده باشد یعنی امام چنین باشد که نفس
او مالک حالتی بوده باشد که هرگاه معصیتی اتفاق افتاد در هیچ مانعی و مانع بجهة انتخص بوده باشد از اتیان بآن معصیت
انحالت مخالفت نماید از ارتکاب معصیت اگر کبیره بوده باشد یا مانع باشد از اصرار بر آن اگر صغیره بوده باشد اگر علم به
تحقق چنین حالت در امام حاصل باشد فبها و خوب واگر نه مظنه بتحقق چنین حالت در امام کفایت میکند بعد از آنکه
این مطلب دانسته شد میگوئیم هرگاه کسی را دید در مسجد مشغول امامت است و جمعی از مسلمانان اقتدا باو نموده اند
اگر از ملاحظه آن مظنه بعدالت امام بهمین که مذکور شد حاصل شد اقتدا میتواند نمود و اگر حاصل نشد نمیتواند نمود و
هم چنین است حال در منصوب از جانب فقیه مجملا معتبر در جواز اقتدا ظن بعدالت امام است اگر حاصل هست اقتدا می
تواند نمود والا اقتدا نمودن جایز نیست سؤال هرگاه بعد از نماز عالم شد بخون یا سایر نجاسات که در کوشه رخت
او باشد و قبل را عالم نبوده اعادهٔ صلوة لازم است یا نه جواب ظاهر این است که نماز صحیح باشد اعاده لازم نباشد لکن
اما احتیاط اعاده است با بقاء وقت سؤال هرگاه مصلی در رکعت ثانی در حال قیام یقین کند که در رکعت
اول بجای حمد و سوره تسبیح اربع را خوانده چکند جواب باکی نیست نماز صحیح است سؤال مصلی در شک میانه
دو و چهار که بنا را بر چهار گذاشت بعد از نماز شروع بنماز احتیاط کرد شک کرد که یک رکعت کرده یا دو جواب
بنا بر اکثر گذارد یعنی در نماز احتیاط هرکس شک کرد که رکعت اول است یا دوم بنا بر این میگذارد که رکعت دوم است
و نماز را تمام نماید سؤال هرگاه کسی بقصد چهار فرسخی از شهر بیرون رود آیا قصر صلوة و افطار صوم نماید
جواب اگر کسی از وطن خود بقصد چهار فرسخ مثلا بیرون رود این منصور به صور میشود اول آنست که میرود
بقصد آنکه ده روز در آنجا توقف نماید در آن صورت بی اشکال اتمام صلوة و استدامه در صوم متعین است
دوم صورت
قصر صلوة و افطار در صوم جایز نیست دوم آنست که میرود بقصد آنکه همان روز معاودت نماید در این صورت قصر در صلوة
و افطار در صوم متعین است سیم آنست که قصد معاودت در آن روز را ندارد چنانچه قصد توقف ده روز هم
ندارد بلکه مقصودش اینست که قبل از انقضای ده روز معاودت نماید در این صورت ظاهر اینست که قصر در حق
او متعین است لکن احتیاط اینست که در صلوة جمع مابین قصر و اتمام نماید و در صوم افطار نماید لکن قضا بر
بعمل آورد و در صورت اول که قصر و افطار متعین است در صورتیست که از مدت ترخص تجاوز نماید بنا بر این از آن صفحه
هرگاه برنان رسید بی اشکال افطار و قصر میتواند نمود سؤال چه میفرمایند در این مسئله که هرگاه شخصی داخل
در نماز جماعت شد در مابین نماز نجاست در جامه امام دید چه کند اعلام او بکند باعث بطلان نمازش میشود
جواب ظاهر این است اعلام امام در چنین صورت لازم نبوده باشد ظاهر اینست که قطع نماز واجب بلکه جایز
نبوده باشد و هم چنین انفراد در حق او متعین نبوده باشد پس باقی بر وصف اقتداء در حق او جایز خواهد بود
سؤال چه میفرمایند در این مسئله که هرگاه شخصی در ضیق وقت نماز ظهر را اکرده شک کرد میانه دو و چهار
و بنا بر چهار گذاشت و بعد که میخواهد نماز احتیاط را بکند بقدر دو رکعت وقت دارد میانه نماز احتیاط و نماز
عصر چه کند جواب در این صورت عدول از نماز احتیاط لازم است یعنی لازم است که اشتغال بنماز عصر نماید بعد از
فراغ از نماز عصر اتیان بنماز احتیاط نماید و این نحو ظاهر اینست که امتثال حاصل است لکن احتیاط این است بعد
از فراغ از نماز احتیاط نماز ظهر را اعاده نماید بقصد قضا سؤال هرگاه شخصی در رکعت اول یک سجده را

فراموش کرده در رکعت دوم رکوع را همین کرسی موضعش بمحل سجده رسیده و هنوز دستگاه بمهر نرسیده بیادش
که سجده در رکعت اول نکرده و رکوع را در رکعت ثانی فراموش کرده چه کند جواب آن سجده را سجدهٔ رکعت اولی قرار
دهد بعد از اتمام سجده نماز را تمام نماید احتیاطا اعادهٔ نماز است خصوصاً در صورتیکه فصل طویل متحقق شده باشد
در حال قرائة حمد و سوره که موجب اخلال بموالات بین سجدتین شود و این در صورتیست که طمانینه مابین سجدتین
را بعمل آورده باشد و اگر طمانینه بعمل نیامده باشد در آن وقت قبل از وضع جبهه بمحل سجده جلوس را بعمل آورده بعد از آن
سجود را در جمیع صور اعاده نماز نماید قربة الی الله سؤال شخصی که قضای نماز واجبی در ذمه داشته باشد
قبل از دخول وقت فرایض یومیه وضوء بنیت وجوب میسازد و اراده گذاشتن نماز قضا هم ندارد و هم چنین غسل جنابت را
قبل از وقت مذکور بعمل آورد به نیت وجوب با عدم ارادهٔ نماز قضا آیا وضو و غسل این شخص صحیح است و بعد از دخول وقت
بهمین وضو و غسل میتواند نماز بگذارد یا نا صلاست و یا بعد از دخول وقت اعاده نماید در فرض عدم صحت این فرض
باز همین شخص قبل از دخول وقت مسطور به نیت قربة طهارتین را بعمل آورد بدون ضم نیت وجوب آیا طهارتش
صحیح و چیز مشروط بطهارة من الصلوة و غیرها میتواند بعمل بیاورد یا نه بلکه طهارتین نا صلاست باید بعد
از دخول وقت اعاده نماید جواب کسی قضای نماز واجبی در ذمهٔ او بوده باشد قضای آن نماز بر آن شخص واجب است
قطعاً خلافی که مابین فقها هست این است که این واجب با فوریت که در تاخیر آثم خواهد بود یا واجب موسع است
تاخیر اثمی نخواهد بود فریقین متفق میباشند بر وجوب قضا و تدارک فایته متحقق است عدم اراده مکلف
بر اتیان واجب موجب این نمیشود که واجب از وجوب خارج شود پس وجوب تدارک و قضای آن بر حال خود باقیست
اگر چه مکلف عازم بر اتیان آن نبوده باشد و چونکه هر یک از وضو و غسل موقوف علیه از قضا نماز است و مفروض
اینست موقوف واجب است پس اتیان موقوف علیه به نیت وجوب بی عیب خواهد بود و اگر چه مکلف حین نیت وجوب
عازم بر اتیان موقوف نبوده باشد پس قصد وجوب وضو یا غسل در صورت مفروضه چنین نیست که موجب فساد
شود بلکه صحیح خواهد بود و هم چنین است حال هرگاه التفات به قربة نیت مطلقه نماید این نیز بی عیب و صحیح است
بلکه بعضی جهات اسلم بوده باشد سؤال کسی که نماز قضا بر ذمهٔ او بوده باشد و عازم اتیان بنماز قضا
نبوده باشد و وضوئی که میسازد قبل از دخول وقت حاضره این چند قسم میشود اول آنست که در حین فعل وضو
ناوی این هست که این وضو بجهت اینست که اتیان بنماز قضا نماید تشکیکی نیست که در اینصورت وضو به نیت
وجوب بی عیب و صحیح خواهد بود و با آن وضو بعد از دخول وقت اتیان بفریضه حاضره میتواند نمود دوم آنست
که ناوی عدم اتیان بنماز قضا است در اینصورت اگر موجب دیگر بجهت وضو متحقق بوده باشد مثل اینکه بنذر
بر او واجب شده که در آن وقت با وضو بوده باشد یا قرآن مثلا با وضو تلاوت نماید باشد تشکیکی باز در صحت نیت
وجوب در چنین وضو نمی باشد و اما هرگاه موجب دیگر غیر از نماز قضا بجهت وضو نبوده باشد آیا قصد وجوب
در وضو میتواند نمود یا نه محل اشکال است وجه اینکه نیت وجوب تواند نمود آنست که تدارک آن نماز فایته و
قضای آن بر آن شخص واجب است قطعاً بطریق فوریت بنا بر قول بعضی و یا بطریق توسعه بنا بر قول بعدم فوریت و
متحقق است عدم اتیان بقضا موجب خروج آن از وجوب نمیشود پس نماز قضا با قصد عدم اتیان بآن در وقت
معینی متصف بوصف وجوب در آن وقت خواهد بود وجه اینکه نیت وجوب در وضو در آن وقت صحیح نیست آنست که
وجوب

کتاب الصلاة

وجوب وضو در صورت مفروضه بر فرض تسلیم وجوب غیری خواهد بود و مراد از وجوب غیری آنست که مطلوبیت آن بجهة غیر بوده
باشد و مراد از غیر در این مقام همان نماز قضا است منحصر است مکلف بواجب غیری همان منحصر است که نماز قضا در ذمهٔ
او است و معنی مطلوبیت بجهة غیر آنست که این شیء یعنی وضو در این مقام مطلوبیت ذاتی نمیدارد بلکه مکلف ممنوع از ترک آن
بوده باشد بجهة غیر است یعنی غیر که در این مقام عبارت از نماز قضا است چیزیکه متعلق طلب حتمی امر میباشد و تحقق آن موقوف
بر این چیز که عبارت از وضو است مثلا در این مقام پس این چیز از این جهة مطلوب امر شده لهذا بر این شخص لازم است اتیان بآن
چیز نموده باشد منحصر است اینمعنی با قصد عدم اتیان بنماز قضا متحقق نیست بجهة اینکه قصد وجوب در وضو در صورت مفروضه
مستلزم اراده اتیان نماز قضا است و انتفای لازم مستلزم انتفای ملزوم است پس در صورت قصد عدم اتیان بنماز
قضا قصد وجوب در وضو ممکن نیست و مفروض اینست وجوب دیگر بجهة وجوب در اینمقام ثابت نیست پس ثابت غیر
منویست و منوی غیر ثابت پس قصد وجوب در عملی شد که آن عمل متصف بوجوب نبوده بنا بر این باطل خواهد بود هر گاه
قصد وجوب را در غیر واجب موجب بطلان عمل دانیم چنانچه ظاهر این است قال منه فی کرهٔ لو نوی الواجب مع ندب الطهارة
او بالعکس بطل کلامیکه در این مقام میتوان گفت اینست که این وضو در واقع یا واجبست بر مکلف یا واجب نیست احتمال
عدم وجوب باطل است نظر بقطع وجوب مشروط پس متحقق شد که در واقع واجب بوده است پس اتیان بآن بقصد وجوب بی عیب
خواهد بود جواب این آنست که مطلق وضو واجب نیست بلکه واجب از وضو بجهة اتیان بنماز قضا است و مفروض اینست که
مکلف ناوی عدم اتیان بقضا است پس اتیان بوضوی واجب ننموده است پس واجب غیر مأتی به است و مأتی به غیر
غیر واجب پس قصد وجوب در غیر واجب نموده خواهد بود اگر کسی گوید پس تارک واجب خواهد بود میگوئیم بنا بر قول بفوریت قضا
البته تارک واجب و معاقب است و اما بنا بر قول بتوسعه پس چنین نیست بلکه مثل تاخیر صلوة حاضره است از اول وقت
انها بنا بر این اسلم در چنین صورت آنست که در نیت وضو اقتصار شود بقربة مطلقه و ظاهر این است که بنیت استحباب
نیز میتوان نمود نظر بمطلوبیت ذاتی طهارت یا باعتبار غایات مستحبه مگر بنا بر قول بفوریت قضا بمذاق کسانیکه منع
میفرمایند از اشتغال بواجبات موسعه و مندوبه و مباحه در اینحالت وضو بقصد استحباب جایز نیست پس باطل
خواهد بود و این قول را مرحوم علامه در کتاب مختلف نقل فرموده است از سید مرتضی و ابن ادریس منعا المکلف من
الاشتغال بغیر القضاء فی الوقت المتسع و منعا من التکسب بالمباح و اکل ما یزید علی ما یمسک به الرمق و بالجملة منعا
من کل مباح او مندوب او واجب موسع و من النوم الا بقدر الضرورة التی لا یمکن الصبر عنها و سید مرتضی بعد حکم بقائل
بفوریه قضا نشده کلام ایشان در آن کتاب خالی از تفصیل است و هم چنین کلام ابن ادریس و در سرایر ظاهرا نیست
این تفصیل ماخوذ از جای دیگر بوده باشد مجملا این قول باعتقاد حقیر ضعیف است پس در صورت مفروضه وضو
بقصد ندب صحیح خواهد بود مخفی نماند از آنچه مذکور شد ظاهر میشود حکم وضو در اوقات فرایض قبل از اتیان بفرایض
مثل اینکه بعد از تحقق زوال هرگاه مقصود مکلف این بوده در حین اراده وضو که این وضو را میسازد بجهة اتیان بفریضه
ظهر پس مثلا تشکیکی در صحت نیت وجوب نیست اگر چه مقصود را این بوده باشد که بعد از فراغ از وضو اول اتیان
بنافله خواهد نمود و اما هرگاه مقصود مکلف این بوده باشد که با این وضو اتیان بصلوة مفروضه نخواهد نمود
مثل اینکه اول زوال است میخواهد دو یک نافله زوال را نموده باشد بعد از آن بخوابد و بعد از خواب اتیان بفریضه ظهر نماید
باشد در این صورت نیز ظاهر اینست که در وضو نیت وجوب نتواند نمود نظر باینکه وضو اگر چه بعد از دخول وقت بوده باشد

ذاتى و وجوب نفسى را ندارد بلكه وجوب آن وجوب غيريست مقصود ازين است كه مقصود مكلف اينست كه اين وضو را بجهة
غيرى كه فريضه است نمايد بلكه مقصود او اينست كه اتيان فريضه باين وضو نموده باشد پس در اين صورت اين
وضو واجب نخواهد بود بنا براين نيت وجوب در اين نميتواند نمود اگر كسى گويد كفايت ميكند در اتصاف وضو بوجوب
واجب بودن غيرى كه نماز بوده باشد خواه مقصود او اين بوده باشد كه صلوة واجبه را با اين وضو بعمل آورد يا نه جواب آن
اين است كه معنى قول اصحاب كه وضو واجب لغيره است اينست كه غايت وجوب وضو غيرى است يعنى علت واجب شدن وضو
اتيان بغير است نه وقت وجوب وضو وقت وجوب غيرى بوده باشد چه اگر اين معنى مراد ميبود وجوب آن وجوب نفسى
بوده نه وجوب غيرى بلى احتمال كه در اين مقام است اينست كه كسى بگويد وجوب وضو بجهة واجب بودن غير بوده باشد
نه بجهة اتيان غير بنا براين ميگوييم شبهه در وجوب غيرى كه نماز قضا بوده باشد در محل كلام نيست اگر چه بنا وى عدم
اتيان آن بوده باشد پس وضو در اين صورت واجب خواهد بود بنا براين اتيان بآن بقصد وجوب نفسى نخواهد شد
فاللازم الرجوع الى كلمات الاصحاب ومستند الحكم فى الباب لتنكشف حقيقة الحال ويتعيّن ما هو الحقيق بالاختيار فنقول
كلمات الاصحاب المناسبة للمقام مختلفة قال فى ط الوضوء على وجهين واجب وندب فالواجب هو الذى يجب لاستباحة
الصلوة او الطواف لا وجه لوجوبه الا هذين وفى له بعد تقسيم الطهارة الوضوء والغسل ما هذا لفظه وكلّ منهما
مفروض ومسنون فالمفروض من الوضوء شيئان احدهما الصلوة فريضة لزمه اداؤها حالة الوضوء والثانى للطواف
المفروض وفى المراسم الطهارة على ضربين صغرى وكبرى فالصغرى على ضربين واجب وندب فما يؤدّى به الواجب فهو
واجب وما يؤدّى به الندب فهو ندب وفى السرائر والوضوء على ضربين واجب وندب فالواجب هو الذى يجب لاستباحة
الصلوة الواجبة والطواف الواجب لا وجه لوجوبه الا هذين وفى الجامع الطهارة ضربان وضوء وغسل وما هو بدل
عنهما وكلاهما ضربان واجب وندب فالواجب الوضوء للصلوة والطواف المفروضين وفى الشرايع الواجب من الوضوء ما
كان لصلوة واجبة او طواف واجب او لمس كتابة القرآن ان وجب وفى نهاية الاحكام وكل منهما ينقسم الى واجب وندب فالوضوء
يجب للصلوة الواجبة للنص والاجماع وللطواف وفى الارشاد وكل منهما واجب وندب فالوضوء يجب للصلوة والطواف
الواجبين ومس كتابة القرآن ان وجب وفى القواعد وكل منهما اما واجب او ندب فالوضوء يجب للواجب من الصلوة
والطواف ومس كتابة القرآن وفى تر كل واحد من الثلثة واجب وندب فالوضوء يجب للصلوة والطواف الواجبين
ولمس خط المصحف ان وجب وفى ذكرى الطهارة وهى لغة النزاهة من الادناس وشرعا استعمال الماء والصعيد لاباحة
العبادة وفى س وكل منهما واجب وندب فالواجب منهما يجب بوجوب غايته التى هى الصلوة والطواف ومس خط المصحف
والظاهر من هذه العبارات باسرها ان وجوب الوضوء مثلا لاجل اتيان الصلوة مثلا اما عبارة المبسوط فعدم شمولها
لما اذا كان عزمه عدم الاتيان بالقضاء مما يظهر بالتأمل لوضوح ان المراد من الصلوة والطواف هو الواجب منهما فيكون
معنى العبارة ان الوضوء الواجب هو الذى ينوى به المكلف استباحة الدخول فى الصلوة الواجبة او الطواف الواجب فاللازم
منه ان محض اشتغال الذمة بالصلوة الواجبة لا يكون كافيا لاتصاف الوضوء بالوجوب بل لا بدّ فى اتصافه به من
ان ينوى بالوضوء انه لاجل استباحة الدخول فى الصلوة الواجبة مثلا ولو انضمّ العزم على عدم الاتيان بالصلوة
غير محقّق فلا يكون الوضوء هناك متصفا بالوجوب فى الواقع فالتعريف المذكور يعرف بخلاف الصفة الثانية فان قلت
ان قيل ليس فى عبارة ط ينوى به استباحة الدخول فى الصلوة الواجبة بل الموجود فيه يجب لاستباحة الصلوة قلنا

الّا انّ

الا ان الامر وان كان كذلك لكن لا يبعد ان يكون مراده ما ذكرناه والّا لم يعرف المتعرف يكون ذلك من باب الاحالة الى المجهول توضيح الحال
فى ذلك يستدعى ان يقال ان كان المراد من العبارة المذكورة ما نبهنا عليه فالامر ظاهر وان لم يكن المراد منها ذلك بل يكون المراد
ان الوضوء الواجب هو الذى يكون وجوبه لاجل استباحة الصلوة الواجبة اى الذى اوجبه الشارع لذلك فنقول لو لم يكن
المراد منه ما ذكرناه لم يكن ذلك معلوما حتى يعرف منه المعرّف المجهول كما لا يخفى على المتأمل ان قلت ان ذلك هو الوضوء
الذى اما اشتغلت ذمته بصلوة مفروضة او طواف مفروض وان كان عزمه حين الاخذ عدم الاتيان بهما اصلا قلنا
لو كان المراد ذلك ينبغى ان يقال ان الوضوء الواجب هو الذى يصدر ممن اشتغلت ذمته بصلوة مفروضة او طواف
مفروض مضافا الى انه مطالبة بالسند فان الظاهر من السند الذى سنقف عليه هو المعنى الذى ذكرناه لا المعنى المذكور
والحاصل ان حمل العبارة المذكورة على المعنى المذكور غير صحيح لامر داخل وخارجى اما الاول فلما عرفت من ان التعريف انما هو
لتعرف المعرّف وهو لم يحصل مما ذكر اذ فى قوة ما يقال ان الوضوء الواجب هو الوضوء الذى وجب لاستباحة الصلوة
او الطواف المفروض انه غير معلوم والّا فلا حاجة الى المعرّف فيكون الاحالة الى المجهول واما الثانى فلما عرفت انه من
المطالبة بالسند فلا بدّ ان يكون المراد منها ما نبهنا عليه حاصله ان الوضوء الواجب هو الذى يؤتى به للاتيان بصلوة
مفروضة او طواف مفروض ويرشدك الى المعنى المذكور مضافا الى ما ذكرناه قوله ولا وجه لوجوبه الّا هذين اى لا يكون
الوضوء الواجب الّا لاجل الاتيان بصلوة مفروضة او طواف مفروض ان قيل على هذا يلزم ان من توضأ قبل دخول الوقت لاستباحة
الدخول فى الصلوة بعده يكون وضوءه واجبا لصدق التعريف المذكور عليه قلنا ان الكلام محمول على اشتغال الذمة
بالواجب من احد الامرين كما بيّنّا ولعل ذكر الواجب فى قوله هو الذى يجب للاحتراز عنه والتنبيه على ما ذكرناه مضافا الى انه
غير مضرّ فيما نحن بصدده كما لا يخفى على المتأمل فذلك ما ينبغى ان يعلم فى المقام هو ان يقال ان حاصل العبارة المذكورة
هو ان الفعل الصادر من الفاعل المختار لا بد ان يكون لغاية وتلك الغاية اما شرعية او غيرها فالوضوء الصادر
من المكلف ان كانت الغاية له فى نظره حين الاخذ به الاتيان بصلوة مفروضة او طواف مفروض وطلبهما يكون ذلك
الوضوء واجبا والّا فلا فعلى هذا يكون مقتضى العبارة المذكورة حصر الوضوء الواجب فيما ينوى به فعل الصلوة الواجبة او الطواف
الواجب فلا يكون الوضوء عند اشتغال الذمة بالصلوة المقضية واجبا فيما اذا كان المكلف حين الاخذ بها
عازما لعدم الاتيان بتلك الصلوة وغير عازم للاتيان بها ومما ذكر ببيان كلام المبسوط ينكشف الحال فى عبارة
فانها مثلها واما ساير العبارات فنقول ان عبارة الوسيلة فظهور الحال فيها غنى عن اظهاره لوضوح ان المدلول عليه
بقوله فالمفروض من الوضوء شيئان احدهما الصلوة فريضة لزمه اداؤها حالة الوضوء هو ان الوضوء الواجب هو
الذى يكون غايته الاتيان بالصلوة المفروضة التى لزمته حين الاخذ بالوضوء ولما كان مقصوده الحصر فلا يكون
غيره واجبا ومنه الوضوء حال العزم بعدم الاتيان بالمقضية المفروضة فلا يكون واجبا واما عبارة المراسم فالظاهر
ان المراد من قوله ما يؤدّى به الواجب فهو واجب ان ما ينوى به اداء الواجب فهو واجب فلما كان فى مقام التعريف والحصر
يكون اللازم ان الوضوء الواجب هو الذى ينوى به اداء الواجب ما لم ينو به اداء الواجب لم يكن واجبا ومعلوم ان الوضوء
مع العزم بعدم الاتيان بالقضاء من ذلك فلا يكون واجبا فنيّة الوجوب فيه نية الوجوب فى غير الواجب
والحاصل ان المستفاد من كلامه قضيتان موجبتان كليتان احدهما كل ما يؤدّى به الواجب فهو واجب والاخرى
وكل ما يؤدّى به المندوب فهو مندوب والنقض فى كل واحد منهما غير خفى للقطع بان بعض الوضوءات المندوبة

ما يؤدى به الصلوة المفروضة كالقطع بان الوضوء الواجب يسوغ اداء المندوب به فلابد ان يكون ان المراد للواجب
هو ما يكون لاجل اداء الواجب كان الوضوء المندوب هو الذى يكون لاجل اداء المندوب فلا اشكال فى الوضوء فيما اذا لم يكن
لاجل اداء الواجب لم يكن واجبا فضلا عما اذا كان مع العزم بعدم اداء الواجب واما عبارة الجامع فان الامر فيها مما مرّ بناه
فى عبارة الوسيلة فليلاحظ وهكذا الحال فى عبارة الشرايع ونهاية الاحكام والتحرير والقواعد وما عبارة الذكرى فانه الا
فيها اظهر من الجميع فالمستفاد من جميع العبارات المذكورة ان الوضوء الواجب هو الذى يؤتى به لاجل صلوة مفروضة
او طواف مفروض كك او لاجل مس كتابة القرآن ان وجب المس فما لم يكن كذلك لم يكن واجبا قال فى الذكرى وكل منهما واجب
وندب فالوضوء يجب للصلوة الواجبة او الطواف الواجب او مس كتابة القرآن ان وجب ويستحب لما عداها فالامر فيه
كما فى غيره مما ذكروا اما ما ذكره فيما بعد ذلك حيث قال لا شئ من الطهارة الثلث بواجب فى نفسه عدا غسل الجنابة على قول
وانما يجب بسبب اما النذر او وجوب ما لا يتم الا بها اجماعا حيث ان الظ منه ان يكفى فى وجوبه وجوب ما لا يتم الا به
وان لم ينو حين الوضوء اتيانه لاجله لو نوى عدمه ايض فالظ انه ليس مراده بل المراد هو التنبيه على عدم ثبوت الوجوب
للوضوء مثلا حال عدم وجوب المشروط به لان المراد هو الحكم بوجوب حال وجوب المشروط به الا ان المراد هو الحكم بوجوب
حال وجوب المشروط به مط ولو لم ينو الاتيان به وح فلا يكون منافيا لما ذكره فى غيره وغيره كما لا يخفى الا ان المراد وجوب
الوضوء حال الوجوب المشروط به مط ولو نوى حينئذ عدم الاتيان به كما هو الظ واما المستند بقوله تع اذا قمتم الى الصلوة
فاغسلوا وجوهكم وايديكم الى المرافق وامسحوا برؤسكم وارجلكم الى الكعبين وجه الدلالة هو ان الظ ان اذا قمتم بمعنى
مثل قوله تع اذا قرأت القرآن فاستعذ بالله وقوله تعالى وكم من قرية اهلكناها فجاءها باسنا بياتا وهم قائلون اذا
قرأت القرآن واردنا اهلاكها والتقدير فيما نحن فيه اذا اردتم الى الصلوة فاغسلوا وجوهكم والمستفاد منه ومن امثاله
فاغسلوا وجوهكم لها اى الصلوة وهذه الاية الشريفة قد تمسك بها العلماء لاثبات وجوب الوضوء ومقتضاها ان يكون
الوضوء للصلوة فالوضوء الواجب هو ذلك مما لم يكن كك لم يكن بواجب اذا علمت ذلك فنقول ان من اشتغلت ذمته
بالصلوة الفائتة مثلا لاجل ادائها يكون ذلك الوضوء واجبا للاية الشريفة وغيرها واما اذا [illegible] الا لذلك
بل مع العزم على عدم الاتيان بها مع ذلك الوضوء لم يكن واجبا وهو الظ قال المحقق نور الله مرقده [illegible] النية
شرط فى صحة الطهارة وضوءا كانت او غسلا او تيمما وهو مذهب الثلثة واتباعهم وابن الجنيد ولم اعرف لقدمائنا
فيه نصا على التعيين وانكره ابو حنيفة فى الطهارة المائية محتجا بقوله تعالى اذا قمتم الى الصلوة فاغسلوا وجوهكم
وايديكم الى المرافق ولم يذكر النية الاان قال ولا حجة لابى حنيفة فى الاية لانها تقتضى القصد الى الصلوة اذ هذا
هو المفهوم من قولك اذا لقيت الامير فالبس اهبتك معناه للقائه وكذا قوله اذا قمتم الى الصلوة فاغسلوا اى للصلوة
ثم قال ويشترط استحضار نية التقرب ونية الاستباحة او رفع الحدث ومعناهما واحد هو ازالة المانع واستباحة
فعل لا يصح الا بالطهارة كالطواف لقوله تعالى اذا قمتم الى الصلوة فاغسلوا اى اغسلوا للصلوة ولا فرق بين ينوى استباحة
الصلوة بعينها والصلوة مط وقال العلامة فى المنتهى فى مقام الاستدلال على وجوب النية فى الوضوء ما هذا لفظه
الخامس قوله تع اذا قمتم الى الصلوة فاغسلوا وجوهكم فالمفهوم منه فى اللغة والعرف اغسلوا للصلوة كما يقال اذا
لقيت الامير فالبس اهبتك اى للقائه واذا لقيت العدو فخذ سلاحك اى لاجل لقائه قال تع المائدة وفى
عندنا ان كل الطهارة عن حدث سواء كانت صغرى او كبرى بل كانت او حبا الثواب فان النية واجبة فيها وبه قال

الشافعى

الشافعى ومالك والليث بن سعد وابن حنبل وقال الاوزاعى الطهارة لا تحتاج الى نية وقال ابو حنيفة الطهارة بالماء لا تحتاج
الى النية والتيمم يفتقر الى النية دليلنا اجماع الفرقة وايضا قوله تعالى واذا قمتم الى الصلوة فاغسلوا الاية فكان التقدير الاية
اغسلوا وجوهكم وايديكم للصلوة ولا يكون الانسان غاسلا هذه الاعضاء للصلوة الا بالنية وقال السيد ابن زهرة فى
غنيته اما الوضوء فيفتقر صحته على فرض عشرة او لها النية بالاجماع وقوله تعالى يا ايها الذين امنوا اذا قمتم الى الصلوة فاغسلوا
الاية لان التقدير اغسلوا وجوهكم للصلوة وانما حذف ذلك للصلوة اختصارا كقولهم اذا لقيت الامير فالبس ثيابك واذا
لقيت العدو فخذ سلاحك وتقدير الكلام افعل ذلك للقائه واذا امرتم بهذه الافعال للصلوة فلا بد من النية
اذ قيل كيف يمكن التعويل على ما ذكره فى تفسير الاية الشريفة مع انه مخالف لما ورد عن اهل العصمة والطهارة فى تفسيرها فى الموثق
كالصحيح المروى فى يب وفى عن ابن بكير قال قلت لابى عبد الله ع فى قوله تع اذا قمتم الى الصلوة ما يعنى بذلك اذا قمتم الى
الصلوة قال اذا قمتم من النوم وقال السيد الاجل المرتضى ره فى الانتصار فى مقام الاستدلال فى الاثبات ناقضية
النوم للوضوء ما هذا لفظه ذلك على صحتها قوله تعالى يا ايها الذين امنوا اذا قمتم الى الصلوة الاية وقد نقل اهل التفسير
واجمعوا على ان المراد من قوله اذا قمتم من النوم الى الخ لكانه قال جل شانه واذا قمتم الى الصلوة من النوم قلنا ان ذلك غير
مناف لما نحن بصدد بيانه كما لا يخفى اذ الاختلاف فى الاطلاق والتقييد وذلك مقام اخر والحاصل ان الوضوء الموجب
هو ما نطق دليل الشرع على وجوبه وهو اما الكتاب والسنة والاجماع اما الكتاب فقد عرفت ان مدلوله لزوم الاتيان بالوضوء
عند ارادة الصلوة فيكون الوضوء الواجب الذى علم وجوبه من الكتاب ذلك واما غيره فلم يظهر منه وجوبه واما السنة
فاقوى ما يناسب التمسك به فى المقام حديثان اولهما الصحيح المروى فى يب عن زرارة عن ابى جعفر ع قال اذا دخل الوقت
وجب الطهور والصلوة والثانى الصحيح المروى فى الفقيه عن زرارة عن ابى جعفر ع قال يا زرارة الوضوء فريضة
والجواب عن الثانى ان الظ من سياقه ان المراد ان المراد من الفريضة فيه فى مقابل السنة فى الحديث هكذا سئل
زرارة ابا جعفر ع عن الرجل يقلم اظافيره ويجز شاربه ويأخذ من شعر لحيته ورأسه هل ينقض ذلك الوضوء فقال يا
زرارة كل هذا سنة والوضوء فريضة وليس شئ من السنة ينقض الفريضة والمراد من الفريضة فى المقام ونحوه ما
تعلق الامر به فى الكتاب كما حققناه فى الاغر المجلد الرابع من كتاب الانوار فعلى هذا يكون المراد من الصحيح ان الوضوء هو الذى تعلق
به الامر فى الكتاب وهو مسلم وقد عرفت ان الوضوء الذى تعلق به الامر فى الكتاب هو الذى يكون عند ارادة الصلوة لاجلها والوجوب فى مثل هذا الوضوء مسلم فيما اذا كانت الصلوة المرادة واجبة فلا يمكن التمسك به فى اثبات الوجوب
المطلق كما لا يخفى واما الجواب عن الاول فبان غاية ما يستفاد منه وجوب الوضوء بعد دخول الوقت ونحن نقول بذلك لكن
نقول انه لاجل الصلوة فالوضوء الواجب انما هو لاجل الصلوة المفروضة فاذا نوى ذلك يصح من نية الوجوب فيكون
اتيانا بالمامور به محصلا للامتثال والحاصل هو انا نقول الظ ان مراده ع من ذلك تحديد الوقت الذى يمكن اتصافه
الطهور فيه بالوجوب وتبيين انه اذا دخل وقت الصلوة اذ لم يجب الصلوة فيجب ما يتوقف الصلوة فيكون الطهارة
ح واجبا لكونه من ذلك وليس المقصود من الحديث انه بعد الدخول الوقت يكون الطهور واجبا مط ولو مع عدم ارادة
الصلوة وارادة عدمها ولذا لم يحتمل احد وجوب الطهور بعد ان اتى المكلف بالصلوة كما لا يخفى فالمتحصل مما ذكرنا
ان المراد من الصحيح المذكور وجوب الطهور لاجل الاتيان بالصلوة فلا يكون منافيا لما نحن بصدده وعلى فرض الاغماض
عن دعوى الظهور فنقول غاية ما يمكن ان يقال انه مطلق يشتمل حال ارادة الصلوة وعدمها لكن لا بد من تقييده بالاول

مقابلة

لفهوم الشرط والاية الشريفة كما انه تقييد اطلاق الايات الشاملة لما قبل الوقت وبعده بما بعده للصحيح المذكور فالمحصل مما ذكر
وجوب الوضوء بعد دخول الوقت لاجل الاتيان بالصلوة ولذلك اطبق الاصحاب على ان وجوب الوضوء انما هو للغير نعلى هذا
نقول انه اذا زالت الشمس واراد التوضوء ولم يكن من عزمه الاتيان بالظهر كما اذا فرض انه يريد الاتيان بنافلة الزوال
في وقتها ثم النوم قبل الاتيان بالفريضة لا يسوغ له نية الوجوب في الوضوء وكذا الحال فيما اذا اراد احدى غاياته
المندوبة كقراءة القران بذلك الوضوء ثم الحدث ثم الوضوء للفريضة فقد تحقق بما قررنا مكان نية الندب في الوضوء مع
اشتغال الذمة بالصلوة المفروضة فيما اذا لم يكن مقصودا من الوضوء عدا فعل المندوب بل عدم جواز نية الوجوب
ح فلا بد اما من نية الندب او القربة المطلقة فيما ذكرناه تبين لك عدم استفادة ما ذكره صاحب المدارك حيث
قال فاعلم ان المعروف من مذهب الاصحاب ان الوضوء انما يجب بالاصل عند اشتغال الذمة بمشروط به فقبله لا يكون
الا مندوبا تمسكا بمفهوم قوله تعالى اذا قمتم الى الصلوة فاغسلوا وليس المراد نفس القيام والا لزم تاخير الوضوء عن الصلوة
وهو باطل بالاجماع بل المراد والله اعلم اذا اردتم القيام الى الصلوة اطلاق الاسم المسبب على السبب فانه مجاز مستفيض وقول
ابي جعفر ع في صحيحة زرارة اذا دخل الوقت وجب الطهور والصلوة والمشروط عدم عند عدم الشرط ويتوجه على الاول
انه انما يدل عليه الاية الشريفة ترتب الامر بالغسل والمسح على ارادة القيام الى الصلوة والارادة يتحقق قبل الوقت وبعده
الا ان تعتبر فيها المقارنة للصلوة والا لما كان الوضوء في اول الوقت واجبا بالنسبة الى من اراد الصلوة في اخره انتهى كلام
دفع مقامه وجه عدم الاستفادة منه وجوه منها ان ما عزاه الى الاصحاب من وجوب الوضوء عند اشتغال الذمة بمشروط
به كما لا يخفى ما فيه من المسامحة لوضوح ان مقتضى كلماتهم عدم كفاية محض اشتغال الذمة بالواجب المشروط به في
اتصافه بالوجوب ولم يكن مقصوده الاتيان به بل كان عدمه فقد عرفت التحقيق في ذلك ومنها ما ذكره في قوله
والا لزم تاخير الوضوء عن الصلوة فان وجه اللزوم غير ظاهر الظهور ان غاية ما يظهر من ترتب الجزاء على الشرط كون غسل
الوجه واليدين مثلا بعد القيام الى الصلوة وظاهر انه على حذف المضاف مثلا اي بعد القيام الى اتيان الصلوة واين
ذلك من الدلالة على لزوم تاخير الوضوء عن الصلوة ونحن وان قلنا بحمل القيام على الارادة لكنه ليس لاجل ما ذكره
بل لاجل عدم صحة التعليق فان مقتضى تعليق الامر بغسل الوجه واليدين على القيام انتفاؤه وهو غير صحيح للقطع بثبوت
الوجوب للوضوء مع عدم تحقق القيام من المكلف كما في حال الجلوس وغيره فالذي ينبغي ان يجعل معلقا عليه للوجوب
انما هو الارادة سواء تحقق في ضمن القيام او في ضمن الجلوس وغيرهما كما لا يخفى ولذا قلنا ان المراد اذا اردتم وعزمتم الى
الاتيان بالصلوة فاغسلوا وجوهكم الخ فان التعليق لا غبار عليه ومنها قوله ان الارادة متحقق الى قوله من اراد
الصلوة في اخره فانه ايضا غير صحيح اذ ليس المذكور في الاية الشريفة اذا اردتم الصلوة حتى كما يتجه ما ذكره بل الاية انما
تتم الى الصلوة فلا بد في حال التقدير من رعاية جميع ما في الاية وان قلنا في التقدير انا اردتم وعزمتم الى اتيان
الصلوة والعزم باتيان الصلوة انما يكون بعد دخول الوقت او نقول ان الظاهر من ذلك فلا يشمل قبل الوقت فلا
يصح التمسك بعموم اثبات الوجوب فيما قبله وعلى فرض الاغماض عنه نقول ان غاية ما فيه انه يقول الاطلاق
ومعلوم ان تحكيم المطلق انما يكون عند انتفاء المقيد وهو موجود في محل الكلام وهو الصحيح المذكور لوضوح ان مقتضى
التعليق وجوب الطهور على دخول الوقت انتفاؤه فيما قبله فلا يراد فالتمسك بالاية الشريفة لاثبات الوجوب
ولو قبل دخول الوقت غير صحيح ثم على فرض الاغماض عنه ايضا نقول ان غاية ما يلزم منه لزوم وجوب الوضوء مهما

تعلقت

تعلقت الارادة بالصلوة ولو قبل دخول الوقت ومعلوم ان مقتضى التعليق انتفاء الوجوب عنه انتفاء الارادة فيكون وجوب
الوضوء ح ايضا للغير فلا يصح التمسك بالاية في اثبات الوجوب النفسي كما لا يخفى على المتامل الذكي غاية ما في الباب انه
يتجه الايراد في الحصر المستفاد من كلماتهم من عدم وجوب الوضوء الا مع الاتيان لا مع اشتغال الذمة بالواجب المشروط به
لكنك قد عرفت انه عند الجمود الى اطلاق الاية الشريفة والغفلة عن القيد المذكور والا فلا ايراد اصلا فما ذكره من الايراد
ساقط عن درجة الاعتبار ثم ان ما ذكره من قوله والا لما كان الوضوء في اول الوقت واجبا بالنسبة الى من اراد الصلوة في اخره
مشتبه المراد فان التحقيق في ذلك ما نبهنا عليه وتوضيح الحال في ذلك يستدعي من نقل مرامه ثم الاشارة الى ما فيه فنقول
مراده انه لو اعتبرت المقارنة من الارادة للصلوة ونفسها لزم انتفاء الوجوب للوضوء في اول الوقت فيما اذا كان المراد
بالاتيان بالصلوة في اخره واللازم باطل لاطباقهم على وجوب الوضوء بعد دخول الوقت لو كان عزمه الاتيان بالصلوة
في اخره فالملزوم مثله ونحن نقول انه لم يقل احد باعتبار المقارنة بين الوضوء والصلوة في اتصاف الوضوء بالوجوب بل
المعتبر في ذلك كونه لاجل الصلوة الواجبة سواء كان في عزمه اتيان صلوة متصلة بالوضوء او منفصلة منه اذ الوضوء
الذي يمكننا الحكم بوجوبه من الكتاب والسنة والاجماع انما هو في ذلك لا ازيد منه فعلى هذا نقول من اراد التوضوء
ولم يكن في عزمه الاتيان بالصلوة المفروضة بذلك الوضوء سواء نوى الاتيان بالنافلة فقط كصلوة الزوال مثلا
او اراد ما يستحب له الوضوء لاجله لا يمكن في حقه قصد الوجوب ولو كان بعد دخول الوقت لانتفاء التكليف عليه ان قيل
يكفي في ذلك اطلاق قوله ع في الصحيح السالف اذا دخل الوقت وجب الطهور قلنا قد بينا الحال في ذلك فيما ابرزناه
مبين لك ان بطلان اللازم فيما ذكره صاحب المدارك مسلم على تقدير وممنوع على تقدير اخر كما لا يخفى على المتامل تنقيح
المقام يستدعي ان يقال انه من توضأ قبل او بعد دخول وقت الصلوة المفروضة فالراجح من اقسام الاول ان ينوي به
لاجل الاتيان بتلك الصلوة فقط سواء نوى الاتيان بها بعده من غير فصل او مع والثاني ان ينوي به الاتيان بالصلوة
المفروضة والنافلة وغيرهما من الغايات التي يستحب لاجلها الطهارة والثالث ان لا ينوي به سوى النافلة ولم يكن
في عزمه الاتيان بالفريضة بذلك الوضوء بل كان في عزمه عدم الاتيان بها معه والاول لا شك في نية الوجوب
فيه والثالث لا يمكن فيه قصد الوجوب بل ينوي فيه الاستحباب وان جاز الاجزاء بالقربة المطلقة في القسمين و
اما الثاني فيمكن التامل فيه لكونه جامعا بين الغاية الواجبة والمستحبة واما ان ينوي التداخل بان ينوي فيه الوجوب
بالاضافة الى الغاية الواجبة والاستحباب بالاضافة الى الغايات المستحبة فيلزم ان يكون شيئا واحدا شخصيا مصداقا
للواجب والمستحب مع تضادهما او ينوي فيه الوجوب فقط او الاستحباب كذلك او لا ذاك ولا هذا بل ينوي فيه القربة المطلقة
والاول قد عرفت الحال فيه واما الثاني فاللازم فيه قصد الوجوب بالاضافة الى الغاية المستحبة ايضا فيكون ناويا
للوجوب فيما ليس بواجب لاجتماعه مع الواجب كما ان في الثالث عكس ذلك فاللازم فيه قصد الاستحباب حتى بالاضافة
الى الغاية الواجبة لاجتماعه مع المستحب فاللازم في الثالث تغليب الواجب على المستحب كما ان اللازم في الثالث تغليب
المستحب على الواجب فيحتمل بطلان الوضوء من راس سيما في الثالث واما الرابع فلا ريب فيه فلا ينبغي الاعراض عنه ويمكن
قصد الوجوب بجواز توضيح الحال في ذلك يستدعي ان يقال ان الوضوء المستحب اي الذي يؤتى به لغاياته
المستحبة يسوغ الاتيان بالواجب يكون الامر في الواجب ايضا كذلك اي اذا اتى الغاية المستحبة للوضوء مع الوضوء الواجب
كانه يؤتى به مع الوضوء المستحب وذلك مما لا ريب فيه والسر في ذلك في المقامين هو ان الحدث مانع عن الاشتغال

بالصلوة كالاتر مانع من ترتب الكمال فى الغايات المستحبة فاذا توضا المكلف لاجل غاية من غايات المستحبة يكون ذلك موجبا
لرفع الحدث المانع ثم لا يبقى مانع من الاشتغال بالفريضة فيسوغ الاتيان بها والدليل الموجب للوضوء للصلوة من الكتاب
والسنة والاجماع وهو فى حق المحدث اما الكتاب فللصحيح المروى فى اوايل يب عن ابن ابى عمير عن ابن اذينة عن ابى بكير قال
قلت لابى عبد الله ع قوله نعم اذا قمتم الى الصلوة يعنى بذلك اذا قمتم من وقد سمعت من كلام سيدنا المرتضى ره دعوى
اطباق المفسرين عليه ومعلوم ان النوم من الاحداث الموجبة للوضوء كما هو المدلول عليه بالاية الشريفة بمعونة ما
ذكر وغيرها فيكون المدلول عليه بالاية الشريفة وجوب الوضوء وبالاضافة الى المحدث واما السنة فلان المدلول بقوله
اذا دخل الوقت وجب الطهور وجوب الطهور اى ما يرفع الحدث ومعلوم ان ذلك انما هو عند تحقق الحدث واما مع انتفائه
ودفعه فلا والحمل على ما كان كذلك عند وجوده فيجب ولو مع عدم وجوده مخالف للظاهر لا يصار اليه الا الدليل وهو منتف فيما
نحن فيه واما الاجماع فغير مفتقر الى البيان لامكان دعوى اطباق الاصحاب على ان وجوب الوضوء انما هو فى حق المحدثين
دون المتطهرين اذا تحقق ذلك فلنعد الى ما كنا بصدده بانه فنقول من اشتغلت ذمته بالواجب المشروط بالطهارة
واراد المتوضا لاجل اتيانه وكان فى عزمه الاتيان بالغايات المستحبة ايضا فنوا ما بنوى القربة المطلقة وقد عرفت
انه مما لا ينبغى الريب فيه وان كان مقتضى كلام المفسرين للوجه خلافه ويحتمل كلامهم على غير الصورة المفروضة اى
اذا كان المنوى منحصرا فى المفروض مثلا او ينوى الوجوب فقط وهو ايضا مما لا ريب فيه لكن ينبغى ان يجعل الغاية للصلوة
المفروضة فاذا اتى بالوضوء الواجب للصلوة المفروضة يوجب ذلك رفع حدثه بالمرة فله ان ياتى بالغايات المستحبة
مقدما للواجب او موخرا عنه لما بيناه وهل يسوغ فى حقه الاتيان بالوضوء المستحب بعده نظرا الى غايته المستحبة
فياتى بالوضوء المستحب عند غاياته المستحبة الظ لا لانتفاء المقتضى وهو الحدث نعم يسوغ بقصد التجديد وكون فى
محل التجديد واما اتيان الوضوء بقصد الاستحباب فقط فى الصورة المفروضة اى فيما اذا كان عزمه الاتيان بكل من
الواجب والمستحب فياتى بالوضوء المستحب ثم ياتى بالمشروط الواجب به فالظ عدم جوازه لما عرفت من ان مقتضى
الكتاب والسنة ان الوضوء مع نيته اتيان الواجب به يكون واجبا فنيته الاستحباب فيه ح يكون نيته الاستحباب
فى الواجب وهو غير صحيح نعم لا باس بانه فيما اذا لم يكن عزمه الا الاتيان بالمستحب لكنه خارج من المفروض وانت اذا
احطت خبرا بما ابرزناه فى المقام من البداية الى هنا يتبين لك حقيقة الحال فى حكم موضع السؤال لكنا نعيد المقال
حذرا من غفلة اهل السؤال وتنبيها لما ينبغى التنبيه عليه لاهل الفضل والكمال فنقول من اشتغلت ذمته بالصلوة
المفروضة فهو اما اداء او قضاء فهنا مقامات احدها ان يكون لا ذمه مشغولة بالصلوة الادائية فح لو توضا لا
لاجلها يكون ذلك الوضوء واجبا فلا يجوز فيه قصد الاستحباب واما لو توضا لا لاجلها بل لاجل غاية من غاياته المستحبة
فيكون الوضوء مستحبا فلا يسوغ فيه نيته الوجوب بل ياتى به بقصد الاستحباب والظ جواز اتيان المفروضة به وعدم
جواز اعادته بقصد اللزوم لما فصلناه والثانى ان يكون الذمة مشغولة بالقضاء فعلى القول بالمواسعة يكون الامر
مثل الواجبة بالاتية فاذا توضا لاجل الاتيان بالصلوة القضائية يكون الوضوء واجبا فيصح فيه قصد الوجوب واما اذا
توضا لا لذلك بل لاجل غايات المستحبة فلا يصح فيه قصد الوجوب واما اذا توضا لا لذلك فلا يصح فيه قصد الوجوب
بل ينوى فيه اما الاستحباب والقربة ذا بالجملة ان الامر كما فى اشتغال الذمة بالصلوة الادائية وقد فصلنا الحال
فى ذلك واما على القول بالمضايقة فبناء على ما حكاه العلامة فى المخ من السيد المرتضى وابن ادريس من المنع من الا

لاشتغال

كتاب الصلوة

لاشتغال بالافعال المباحة وكالاعمال المندوبة بل الواجبة الموسعة ومن النوم الا بقدر الضرورة لا يمكن فى حقه الاتيان بالوضوء
المستحب لكن لا باعتبار وجوب الوضوء ولو مع العزم بعدم الاتيان بالقضاء بل لاجل المنع والنهى من الاعمال المندوبة واما
على القول بامكان صدور المندوب بناء على هذا القول من المضايقة والفورية فيكون الوضوء ح بما اذا لم ينو به الاتيان بالفوائت
بل ينوى بها احدى الغايات المندوبة مندوبا والحاصل ان اشتغال الذمة بالمقضية لا يوجب اتصاف الوضوء بالوجوب على اى
نحو كان لانتفاء الدليل عليه بل نقول ان الوضوء الواجب بالاصالة انما يكون فيما اذا نوى به انه لاجل الاتيان بالغاية مثلا
فلا يتفاوت الحال من اشتغال الذمة بالفائتة وغيره بما ذكر نعم ان الفرق بينهما هو انه مع اشتغال الذمة بالفائتة يمكن
قصد الوجوب فى الوضوء فى جميع الاحوال بخلافه مع اشتغال الذمة فانه انما يمكن بعد دخول الوقت وقبل الاتيان بالفريضة
لا يتفاوت من هذه الجهة بالقول بالمضايقة والمواسعة فى الفوايت كما علمت **تنبيه** اعلم انه ربما يقوم من العلامة ره
فى نهاية الاحكام صحة نيته الوجوب فى الوضوء لمن عليه مقضية لو لم ينو انه لاجلها قال لو نوى من لا قضاء عليه قبل دخول الوقت
الوجوب لظن الدخول ثم ظهر الكذب فان كان مع تعذر العلم صح وضوءه والا فلا ولو نواه مع العلم بعدم دخول الوقت
لم يصح وضوءه ويحتمل ضعيفا صحته بناء على ان الموجب للطهارة هو الحدث وقد وجد الا ان وقتها يتضيق عليه بدخول
الوقت ولانه اكد فيدخل تحته حكما اذ المميز جواز الترك وهو غير مراد فعلى الاول لو صلى الفرض بطلت صلوته فان لم يعد
توضا اخرى قبل دخول وقتها واجبا صح وضوءه اذ صار عليه صلوة واجبة يجب لها الوضوء ولو توضا قبل دخول الوقت
ندبا فدخل قبل كماله فالاقرب الاستيناف على وجه الوجوب لانه تحدث دخل عليه وقت الفريضة ويحتمل الاتمام به بنيته الوجوب
لئلا يبطل العمل انتهى كلامه رفع مقامه وفى مواضع منه يتوهم ذلك منها قوله لو نوى من لا قضاء عليه قبل دخول الوقت
الوجوب الى اخره اذ مقتضى المفهوم صحته لمن عليه قضاء مط ومنها قوله لانه تحدث دخل عليه وقت فريضة لوضوح
ان الظ من هذا الكلام هو ان محض دخول وقت الفريضة يكفى النية الوجوب لا يخفى والجواب اما عن الاول فلان المفهوم منه
كان عدمى وهو عدم صحة نيته الوجوب قبل دخول الوقت فيمن لا قضاء عليه وصحته فيمن عليه قضاء والمفقود فى الاول
سلب الكلى فاللازم فى الثانى هو الايجاب الجزئى لا الكلى وهو مسلم اى فيما اذا كان الوضوء للقضاء **سؤال** بعضى
مدعى اين مطلب شده اند كه در نوافل لازم است اقتصار بصيغه السلام عليكم وعدول از آن بصيغه ديگر جايز نيست
وهم چنين جمع ما بين السلام عليكم وما بين دو صيغه ديگر از سلام در نوافل جايز نيست بلكه اين از خواص فرايض است
جواب اين سؤال مشتمل بر دو مطلب است اول انكه لازم است در تشهد نوافل اقتصار بصيغه السلام عليكم وعدول
از اين صيغه با السلام علينا وعلى عباد الله الصالحين جايز نيست واين صحيح نيست چنانچه در فرايض از السلام عليكم
واقتصار بصيغه السلام علينا جايز است چنين است در نوافل عدول از السلام عليكم واقتصار بصيغه السلام علينا
جايز است وتفاوت در اين باب ما بين فرايض ونوافل مطلقا نيست وظاهر شيخ طوسى ره دعوى اجماع شيوع است در اين باب
چنانچه مطلع خواهى شد ودليل در اين مطلب اطلاقات نصوص وارده در مسئله است مثل حديث مستفيض منقول از
عامه وخاصه بطرق مختلفه از جناب مخزن اسرار ربانى ومنبع فيوضات سبحانى جناب رسالت پناهى ص فرموده تحريم
الصلوة التكبير وتحليلها التسليم بنا بر انكه تسليم در اين حديث چنانچه شامل السلام عليكم هست وشامل السلام
علينا الى اخره نيز هست چنانچه شيخ صدوق در تصانيف خود در عيون اخبار الرضا حديث حسن قريب بصحيح نقل نموده كه
در اين حديث تصريح شده كه لفظ تحليلها التسليم شامل السلام علينا وعلى عباد الله الصالحين نيز مى باشد

وهم چنین در کتاب خصال حدیثی ذکر فرموده که صریح بر این مطلب است چنانچه تحقیق این مطلب را با ایراد احادیث در کتاب
مطالع الانوار ایراد نموده ایم بنابراین میگوییم صلوة در حدیث مذکور اعم است از فریضه و نافله پس مقتضای حدیث مذکور
چنانچه جواز اقتصار است در فریضه بهریک از صیغتین جواز اقتصار است بهریک از اینها در نافله پس لازم نیست
در نوافل اقتصار بصیغه السلام علیکم و عدول ازین بصیغه السلام علینا جایز خواهد بود وهم چنین دلالت میکند براین
مطلب حدیثی که ابن ادریس در آخر سرائر از کتاب حریز نقل فرموده از ابی بصیر که از آنحضرت باقر ع نقل فرموده که حضرت
فرمود که فصل کن مابین هر دو رکعت از نوافل خود را بتسلیم زیرا که تسلیم چنانچه دانستی شامل السلام علینا نیز میباشد
وهم چنین دلالت میکند براین مطلب حدیث صحیحی که ثقة الاسلام و شیخ الطائفه نور الله ضریحهما در کتاب کافی و تهذیب
روایت نموده اند که حاصل مضمون آن اینست که اگر بگویی در تشهد نماز السلام علینا و علی عباد الله الصالحین پس منصرف
و فارغ میشوی از نماز و این نیز اعم است از صلوة واجبه و مندوبه پس مقتضای حدیث مذکور جواز اقتصار
در هریک از اینها بصیغه مذکوره بعلاوه آنکه احدی از علما قایل بتفرقه مابین صلوة نافله و فریضه در این باب نشده
و توهم این مطلب از کلام شیخ طوسی در مصباح بسیار بیجاست بعلت آنکه غایت آنچه از ایشان صادر شده در آن کتاب
اینست که اقتصار فرموده اند در تشهد نافله بذکر بصیغه السلام علیکم و این لازم نمی آید که ایشان تجویز نکنند
عدول از این صیغه را باقتصار بصیغه السلام علینا کما لا یخفی بعلاوه آنکه ایشان در موضعی از تهذیب تصریح فرموده اند
بجواز گفتن السلام علینا در نافله بلکه ظاهر ایشان دعوی اجماع شیعه است در این مطلب مطلب ثانی اینست که در
فرایض جمع مابین السلام علیکم و در صیغه دیگر از سلام جایز و مستحب است و در نوافل این مطلب ثابت نیست پس بحث
خواهد بود در جواز این مطلب نیز صحیح نیست و فی الحقیقة در استحباب اثبات صیغتین در نوافل محتاج بدلیل علیحده که دال
بر این مطلب باشد نیستیم و ما این مطلب را بذکر مثالی که مناسب فهم عوام باشد بیان میکنیم پس میگوییم مثال ماهیت
نیز این است که سلطان معجونی ترکیب میدهد مرکب از اجزای متعدد که بعض از اجزاء مدخلیت در تحقق ترکیب
معجون دارد که بانتفای آن اجزاء نیز مطلوب از آن معجون متحقق نمیشود و بعضی دیگر نه چنین است بلکه بانتفای آن
بعض نیز آن معجون متحقق میشود لکن تحقق آن بر وجه کمال موقوف بر مراعات جمیع اجزاست پس آن سلطان اسمی تعیین میکند
بجهت آن معجون دفعه طلب میکند آن معجون را از عبید خود در ضمن اسم که از برای او تعیین نمود بعنوان حتم و الزام و دفعه
دیگر همان معجون را طلب مینماید در ضمن همان اسم لکن نه بعنوان حتم و الزام بلکه بعنوان ندب و رجحان بنابراین تعلیم
آن معجون در صورتیکه متعلق طلب حتمی است کفایت میکند در آن تعلیم آن در صورتیکه متعلق طلب رجحانی است
و در صورت ثانیه محتاج ببیان مجددی نیست و هذا مما لا ریب فیه و لا شک بعبارة اخری هرگاه این مراتب را دانستی
میگوییم ماهیت صلوة مثل آن معجونی است اجزای واجبه بجهت آن هست و اجزای مندوبه اجزای واجبه اجزائیست
که انتفاء آن باعث عدم حصول امتثال است و اجزاء مستحبه اجزائیست که انتفاء آن موجب انتفاء کمال است نه
عدم امتثال و اسمی که لفظ صلوة باشد شارع بجهت این ماهیت تعیین نمود دفعه این ماهیت را در ضمن این اسم
اراده نموده و بطریق حتم و دفعه دیگر استحباب و معلومیت این ماهیت در اصل تسمیه کفایت میکند در علم
بمطلوب در قسم دیگر در صورت ثانیه محتاج ببیان علیحده نخواهد بود و مفروض این است که اجزای واجبه صلوة
و اجزای مندوبه آن در صورتی که متعلق طلب حتمی است معلوم شد بهمین لفظ در وقت دیگر متعلق طلب استحبابی

شده از اینجا مشخص میشود که مراد در اینصورت نیز همان ماهیت با همان اجزاست بهمان نحو مگر در صورتیکه دلیل مخصوص
دلالت کند در عدم اعتبار امری از امور معتبره در اول یا اعتبار امر دیگر مادام که دلیل منتفی است ظاهر میشود مراد همان نحو
اول است پس در صورتیکه دلیل مخصوص دلالت کند بعدم اعتبار امری از امور معتبره در اول یا اعتبار امر دیگر مادام که
دلیل منتفی است ظاهر میشود مراد همان نحو اول است پس در صورتیکه صلوة متعلق طلب ندبیست در حکم بقای اجزا محتاج
بدلیل مجددی نخواهد بود پس جمیع اجزای مستحبه در صورت ثانیه محکوم ببقاست تا خلاف آن مشخص شود بنابراین میگوییم
جمع مابین صیغ ثلثه در فرایض راجح است پس در نوافل نیز راجح خواهد بود نظر باینکه دلیلی بر عدم آن نداریم و هو المدعی
بنابراین است حکم میکنیم در نوافل باستحباب اموری که مستند اینها ظاهرات در فرایض مثل قول بسم الله و بالله الی آخره و
قول تقبل شفاعته فی امته و ارفع درجته و قول سمع الله لمن حمده بعد الانتصاب من الرکوع و قول الحمد لله رب العالمین
بعد از آن وهم چنین است دعا در هریک از رکوع و سجود و امثال اینها و اگر مستند در بعضی امور مذکوره بعنوان اطلاق وارد
باشد فی الحقیقة در اثبات مرام محتاج آن نخواهیم بود اگر گویی این مسلم است لکن دلیلی بر عدم استحباب جمیع صیغ ثلثه در
نافله داریم و این حکایت که شیخ طوسی در مصباح در تشهد نافله اقتصار بصیغه السلام علیکم نموده و اگر جمع مستحب میبود
اقتصار نمینمود خصوصا در حال تشهد اقتصار بر امور واجبه ننموده بلکه بعضی از امور مندوبه را نیز ذکر فرموده
سیما در تشهد صلوة ظهر جمع بنمابین صیغ ثلث فرموده جواب از این از چند راه میگوییم اول آنکه قول فقیه واحد دلیل
بر مطلب شرعی نمیتواند شد که تواند از مقتضای قاعده مذکوره منحرف شود و ثانیا آنکه مرحوم شیخ طوسی در تهذیب
تصریح فرموده بجواز جمع مابین السلام علینا و السلام علیکم چنانکه فرموده بعد از ایراد حدیثی که مشتمل است بر جواز تسلیم
در دو رکعت شفع و عدم آن عبارتی که حاصل آن اینست که ما این احادیث را حمل میکنیم بر تسلیم مخصوص یعنی السلام علیکم
زیرا که نزد ما شیعه امامیه هرگاه کسی بگوید در تشهد السلام علینا و علی عباد الله الصالحین از نماز فارغ میشود و بعد محتاج است
مابین گفتن السلام علیکم و عدم آن و معلوم است که مراد اباحه متساوی الطرفین نیست پس مقصود استحباب و عدم تعیین آن است
مجملا این کلام را از شیخ طوسی نقل است در جواز جمع مابین صیغتین در نافله پس بنابراین اعتقاد کردن بچیزی که کلام ایشان
در مصباح موهم آن است بی صورت است این کلام در جمع مابین السلام علینا و السلام علیکم بود در نافله و اما السلام علیک
ایها النبی و رحمة الله و برکاته پس ممکن است استدلال کرد و بآن بدو حدیث یکی از آن دو حدیثی است که شیخ طوسی
در فقیه و شیخ الطائفه در تهذیب اعلی الله تعالی مقامهما روایت نموده اند از ابی کهمس که سؤال نمود از جناب جعفر
صادق ع از دو رکعت اولین پس هرگاه نشستیم در آنها از برای تشهد پس گفتیم در حالت جلوس السلام علیک ایها
النبی و رحمة الله و برکاته این انصراف از نماز خواهد بود پس حضرت فرمودند نه بلکه باین صیغه فراغ از نماز حاصل نمیشود
لکن وقتی که گفتی السلام علینا و علی عباد الله الصالحین پس باین انصراف از نماز حاصل خواهد شد پس میگوییم دو
رکعت که در آن انصراف از نماز بشود از فرایض یومیه نداریم مگر صلوة صبح و ذکر اولیین مناسب آن نیست بخلاف
آنکه هرگاه مقصود نافله باشد مثل رکعتین اولیین از نافله ظهر یا عصر یا نافله مغرب یا نماز شب و ظاهر از سؤال
سایل اینست که معتقد جواز السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته هست لکن نمیداند که انصراف نماز بآن متحقق
میشود یا نه جناب معصوم از منع از اعتقاد نفرموده بلکه همان اعتقاد باقی گذارده ندی فرمودند فراغ از نماز بآن نمی
شود بلکه صیغه دیگر است پس جمع مابین دو صیغه در نافله مستفاد از این حدیث بعلاوه آنکه ما محتاج بادعای

ظهور مورد سؤال در نافله نیستیم بلکه همان اطلاق مورد سؤال کفایت میکند در اثبات مرام نظر باینکه مجیب حکیم تفرقه
مابین صلوة واجبه و مستحبه نفرموده حکم بجواز بر سبیل اطلاق فرموده و در حدیث ثانی حدیث صحیحی است که ثقة الاسلام
و شیخ الطائفه در کافی و تهذیب روایت فرموده اند از حلبی که او از حضرت صادق ع روایت نموده که آنحضرت فرموده هرچه
ذکر کنی خدای عز و جل را باو و هم چنین ذکر کنی جناب رسول خدا را باو در نماز پس از جمله نماز است و معلوم است که السلام
علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته در نماز نافله در مقام تشهد ذکر جناب رسول خداست پس بمقتضای این حدیث
صحیح از جمله اجزای آن صلوة خواهد بود و اجماع منعقد است بر اینکه از اجزای واجبه نیست پس از اجزای مستحبه خواهد بود
و هو المطلوب بهرحال مقصود تنبیه بر این بود که مستفاد از احادیث حجرات و الا مداد از ناقل در کلمات فقها در مباحث
تشهد و غیرها ظاهر میشود که احدی از علما قایل بتفرقه ما بین صلوة واجبه و صلوة مندوبه در این باب نشده اند و اگر هم
ما بین منع ثلث در نافله جایز نبود البته تصریح باو میمودند چنانچه میبینیم امور بکه ... تصریح ثابت است
در نافله ثابت نیست مگر در بعضی موارد مثل الاستسقاء تصریح بعدم جواز فرموده اند ... در این ... مدخلیت
منع سلام در نماز زیاده از مدخلیت جماعت است پس اگر جمع ما بین منع ثلث جایز نمیبود البته اولی بود که متعرض شوند و تنبیه
نمایند نسبت باینکه جماعت چنانچه ظاهر است و از جمله چیزهائی که مؤید این مطلب است که تفاوتی ما بین فرایض و نوافل
در این باب نباشد استدلالی است که صاحب مدارک قدس الله روحه نموده بر اینکه سلام در صلوة واجبه نیست
و استدلال نموده بر این مطلب بحدیث صحیح که معاویة بن عمار از حضرت صادق ع روایت نموده که آنحضرت گفت چونکه
فارغ شدی از طواف خود پس بیا بمقام حضرت ابراهیم پس دو رکعت نماز در مقابل آن مقام میکنی و میخوانی در رکعت اولی قل
هو الله احد و در رکعت ثانیه قل یا ایها الکافرون بعد از آن تشهد میخوانی و حمد و ثنای جناب اقدس الهی میکنی
و صلوة بر محمد و آل محمد میفرستی و سؤال میکنی که جناب باری تعالی شأنه از تو قبول کند وجه استدلال چنانست
که ظاهر حدیث اینست که سلام در دو رکعتی طواف واجب نیست و طواف اعم است از طواف واجب و مستحب بجهة ترک تفصیل
واجب اگرچه واجب است لکن نسبت بطواف مستحب مستحب است و احدی از علما قایل بتفرقه ما بین نوافل و فرایض
و ما بین انواع فرایض نشده پس سلام واجب نخواهد بود مطلقا از این استدلال ظاهر میشود که حکم سلام در فرایض
و نوافل یکیست پس هر سلام ثابت در فرایض ثابت در نوافل خواهد بود و هو المطلوب و ایضا ما میبینیم جماعت از فقها
سلام را در سجدتی سهو متعرض شده اند بعضی حکم میکنند بتعیین سلام مخرج از صلوة و بعضی بجواز قال فی ... و یتشهد
بعدها تشهدا خفیفا و یسلم التسلیم المخرج من الصلوة قال الحلبی یخرج منهما بالتسلیم علی النبی ص و احدی از علما
ندیدیم در تسلیم نافله تفرقه گذارده باشند میان آن و تسلیم فرایض و اگر فرقی بود البته متعرض میشدند چنانچه
در سلام سجدتی سهو متعرض شده اند سؤال اسم مبارک جناب پیغمبر را در نماز زید بشنود یکی نوع را صلوة
بفرستد یا متعدد میشود متعدد صلوات بفرستد جواب در حین استماع اسم شریف آنحضرت صلوات مستحب است
خواه در نماز بوده باشد یا غیر نماز و در صورتیکه مکرر استماع نمود تکرار در صلوات مستحب خواهد بود خصوصا
در صورتیکه مصلی ما بین استماع و استماع دیگر متخلل شده باشد سؤال هرگاه بعضی از عوام الناس
تحقیق بعضی از مسائل اتفاقیه را نمایند یا جاهل باشند تعلیم ایشان نمودن ضرور است یا نه و اگر کتاب مجتهدی
مسایل را بایشان تعلیم کردن چه صورت دارد جواب احسن عبادات تعلیم امور دینیه است مجهال از قراءة

وکیفیت

وکیفیت قراءة و مسایل معتبره در نماز لکن این شخص معلم در مسایل شرعیه میباید باشد یا اخذ از مجتهد نموده باشد بی واسطه
یا بواسطه شخص عادلی یا اخذ از کتاب مجتهدی نموده باشد بشرط آنکه بفهمد یا بفهماند و جهال تعلیم مسایل شرعیه بجهال
از کتاب مجتهد در صورتیکه این شخص معلم بفهمد بعیب است بلکه بسیار بسیار مطلوب است و مستحسن سؤال
هرگاه در اثنای نماز حمد را فراموش کند چه کند جواب اگر قرائت حاضر باشد از قرائت بخواند و اگر حاضر نباشد نماز را
قطع کند از قرائت بخواند یا از کسی تعلیم بگیرد هرگاه وقت وسعت نداشته باشد بقدر حمد از قرائت یا ذکر بخواند سؤال
کسی که شغل او دلالت باشد هر سال در اوقات بیکاری پنج شش ماه جا و ماری کند بنهجی که ده روز بخانه نماند آیا
کثیر السفر محسوب میشود یا نه جواب بلی کثیر السفر است سؤال شخصی ظن قوی دارد که قضای نماز یومیه و کسوف
و خسوف و زلزله در ذمه دارد آیا بمجرد ظن بدون علم بقضای آن نمازها واجب است یا نه در فرض عدم وجوب اگر
مکلف خواسته باشد احتیاطا آن نمازها را بجا آورد بنیت قربه مطلقه بدون نیت وجوب یا ندب قضا نماید آیا صحیح است
و مشروعیت دارد و تشریع نخواهد شد و با وضوی این نمازها نماز ادای یومیه را میتواند کرد یا نه و اگر این شخص در نفس
الامر مشغول ذمه این نمازها بوده باشد با این طور قضا نمودن برائة ذمه او از آنها بعمل می آید یا نه و اگر این شخص قبل از
دخول وقت صلوة یومیه بجهة این نمازها وضو بسازد آیا بچه وضع باید نیت نماید آیا واجب است وضو را بنیت قربه
مطلقه بسازد مثل اینکه وضو میسازم از برای مباح بودن نماز و دفع حدث قربة الی الله یا طور دیگر است جواب
اگر ظن باشتغال الذمه بقضاء نماز یومیه و نماز کسوف و خسوف مسبوق بعلم باشتغال الذمه بصلوة مزبوره بوده
باشد یا مثل اینکه این نمازها از این شخص فوت شده بود و قضائی هم بجا آورده و حال قطع باشتغال ذمه ندارد
و لکن مظنه باشتغال ذمه دارد در چنین صورت تدارک واجب است قضا را به نیت وجوب و قربه هر دو میتواند
بجا آورد و اگر چنین نبوده باشد بلکه ظن ابتدائی بوده باشد ظاهر این است که معاقب نبوده باشد لکن در چنین صورت
اتیان قضا به نیت قربه مطلقه بسیار خوب است و اگر به نیت مطلقه اتیان نماید و در واقع ذمه او مشغول
بوده باشد ان شاء الله تعالی مسقط آن خواهد بود و در نیت وضو میتواند همین قصد نماید باین نحو که وضو میسازم
بجهة اباحه چنین نمازی قربة الی الله و میتواند به نیت طهارة مطلقة اتیان بوضو نماید یعنی چونکه مستحب است وضو
بجهة مکلف با طهارت باین قصد اتیان نماید بوضو و با این وضو میتواند چنین نمازها را اتیان نموده باشد سؤال
شخص مذکور در مسئله سابقه محدث است بحدث اصغر یا اکبر و اراده قضای صلوة مفروضه را هم ندارد و هنوز وقت
فرایض یومیه داخل نشده است و این شخص هم دوست ندارد که تا دخول وقت یومیه جنب و یا بی وضو بماند و میخواهد
با وجود رغبت مفروضه وضوئی بسازد یا غسل جنابت بکند بطوریکه مشروعیت داشته باشد بعد از دخول وقت
بتواند با آن وضو و غسل جنابت نماز بگذارد آیا نیت این طهارتین را بچه وضع باید کرد که بعد از دخول وقت احتیاج
باعاده نداشته و با نها عمل مشروط بطهارت تواند بعمل آورد جواب اگر قصد این شخص اینست که اتیان غسل جنابت
بجهة اتیان بصلوة مفروضه بوده باشد و مفروض این است قضای چنین نمازی بفتوای مجتهدی که مقلد او است لازم
نیست در چنین صورت اتیان بغسل بقصد استحباب میتواند نمود و هم چنین در نیت اقتصار بقربه مطلقه میتواند نمود
و اگر این قصد او نیست یعنی نیت اتیان بصلوة مقضیه را ندارد باز غسل را همین نحو که مذکور شد میتواند بعمل
آورد باین نحو که غسل میکنم بجهة انکه رضای اله جل شانه در آن است در اینوقت چنین غسلی بی اشکال صحیح است و هم

سهو

چنین است حال در وضو یا چنین غسل و چنین وضو بعد از دخول وقت نماز فریضه اتیان بنماز معین بعضر میتواند نمود
سؤال نماز عید بر بنت را واجب باید کرد یا سنت و اذان و اقامه در کار هست یا نه جواب اذان و اقامه
در نماز عید ثابت نیست و در این منه نماز عید را بنیت استحباب یا قربت اتیان نماید و نیت واجب صحیح نیست سؤال
هرگاه کسی اهمال شکیات را نداند اعاده نماز باید کرد یا نه جواب بسبب ترک تعلم اثم و عاصی است و اما در نماز نکند بدون
بیت که نماز صحیح بوده باشد اگرچه احوط اعاده آن نماز است بعد از علم باحکام شک سؤال رای شریف در ادراک
نماز جماعت بچه چیز است ایا در حال رکوع اگر کسی امام را دریابد ادراک جماعت نمود یا باید در حال قیام ادراک نماید
امام را جواب عدم درک امام در حال قیام موجب عدم درک جماعت نمیشود بلکه همینکه درک امام در رکوع نمود این
کفایت میکند در درک رکعت در جماعت لکن این منصور بچهار قسم میشود اول آنست که در حین اخذ امام بذکر
رکوع ملحق بامام در رکوع شد دویم آنست که امام مشغول بذکر رکوع بوده این شخص داخل در رکوع شد و اتیان
به یک ذکر نمود در حالتی که امام مشغول بذکر رکوع بوده این شخص اتیان بذکر اول نمود سیم آنست که این شخص [illegible]
در رکوع شد و اتیان بذکر نمود در وقتیکه امام مشغول بصلوات بوده ظاهر اینست که در کل صور ثلث مذکوره درک
رکعت با جماعت نموده است چهارم آنست که داخل در رکوع شد و درک امام را در رکوع نمود لکن در وقتیکه امام
از کل اذکار فارغ شده بود و امام رفع رأس نمود از رکوع قبل از اینکه این شخص یک ذکر را تمام کند یا قبل از شروع
بذکر در این دو صورت در نیت کردن درک رکعت با جماعت کرده باشد لکن احتیاط اینست که اعاده نماز نماید
بعد از اتمام نماز این چهار صورت همه در وقتی بود که درک امام در رکوع نموده باشد و اما هرگاه درک امام
در رکوع نمود با این شخص بعد از آنکه منحنی شد بجهت رکوع قبل از بلوغ بحد رکوع امام رفع رأس نموده باشد یا شک
دارد که بعد از بلوغ بحد رکوع امام آن وقت در رکوع بوده است یا نه در این صورت درک رکعت ننموده استیناف نماز
لازم است اینهم مذکور شد شش صورت در مسئله است صورت هفتم آنست که تکبیرة الاحرام گفت بقصد اقتداء
با امام جماعت لکن قبل از انحناء بجهة رکوع امام رفع رأس از رکوع نمود در این صورت نماز این شخص ظاهرا صحیح است
باین معنی که قطع نماز بر حق این شخص لازم نیست بلکه جایز نیست لکن مخیر است میان دو امر اول آنست که قصد انفراد
نموده نماز را منفردا اتیان نماید دویم آنست که تأمل نماید یعنی باقی بر وصف اقتداء و ایتمام بماند تا امام بعد از
فراغ از سجده برخیزد آن وقت این شخص قصد متابعت با امام نماید رکعت اول این شخص خواهد بود و رکعت دویم امام لکن
قصد انفراد اسلم است از بقاء بر وصف ایتمام این در صورتی بود که در رکعت اول نماز با امام ملحق شده باشد
و اما هرگاه در رکعت ثانی امام ملحق بامام شده باشد باز امر بنحوی است که مذکور شد در صورتیکه امام در تشهد
اختصار نماید بمقدار متعارف و اما هرگاه در تشهد احتیاط نماید تشهد طویل را در این صورت بقا بر وصف ایتمام
کراهت منجر میشود باینکه لازم آید زیادتی قیامی که ماحی صورت نماز شود پس در چنین صورت عدول از ایتمام
بانفراد نماید نماز را منفردا اتیان نماید و هم چنین است هرگاه در سجود ذکر سجود را بسیط طول بدهد اما هرگاه
چنین حالت در رکعت ثالثه اتفاق افتد پس هرگاه قصد انفراد نمود اشکالی در آن نیست و اما هرگاه بر وصف ایتمام
باقی ماند چونکه قرائة در حق این شخص در چنین صورت مطلوب و لازم است آیا لازم است که صبر نموده تا امام
برخیزد بجهة رکعت چهارم آن وقت این شخص مشغول قرائة شود یا لازم نیست تأمل نمودن بلکه در حال اشتغال امام

بسجود

بسجود اشتغال بقرائة در حق چنین ماموم جایز خواهد بود و حکم بجواز قرائة قبل از قیام امام در این صورت اشکالی نیست زیرا که بعد
نقل باینکه هر یک از سجود و تشهد که امام اتیان مینماید از اجزاء رکعت ثانیه است پس لازم میاید در وقتیکه امام مشغول
رکعت ثانیه باشد ماموم اتیان بقرائة نموده باشد با آنکه قرائة از ماموم در وقتیکه ملحق بامام شده در رکعت ثانیه ساقط است
لکن دور نیست که حکم بجواز قرائة توان نمود حکم بسقوط قرائة از ماموم در صورتی است که رکوع رکعت ثانیه را با امام درک نموده باشد
مفروض در محل کلام خلاف آنست لکن اسلم در اینصورت اینست که تأمل نموده تا امام برخیزد آن وقت مشغول بقرائة شود حکم
اسلم از این است که عدول از اقتدا بانفراد نماید چنانچه سابق بیان شد سؤال هرگاه در حالت [illegible] وقت
مشتبه باشد قضا و اداء آن نماز چه نوع است جواب اگر مراد اینست که احراز وقت شک دارد که وقت خارج شده یا نه در چنین
وقت نماز را به نیت اداء میتواند نمود احتیاط اینست که اکتفا بقربت مطلقه کند و اگر مراد اول وقت است یعنی شک
دارد که وقت داخل شده است یا نه در چنین وقت شروع بنماز نمیتواند نمود سؤال هرگاه رطوبت ظاهری بخونی
که کمتر از درهم بغلی بوده باشد برسد آیا این معفو عنه در صلوة هست مثل خونیکه کمتر از درهم بغلی بوده باشد یا نه جواب
این مسئله منحصر بچند صورت میشود اول آنست رطوبت ظاهری برسد بخونیکه اقل از درهم بوده باشد و هنوز
متصل ببدن یا بثوب متصل آن برسد ظاهر اینست این رطوبت در این صورت معفو عنه نبوده باشد خواه این رطوبت اقل از
درهم بوده باشد در حال [illegible] یا اکثر بجهة آنکه عفو از دم است و مفروض اینست این دم نیست عفو از چنین
دم در صلوة ثابت نیست دویم آنست این رطوبت بخونیکه کمتر از درهم رسید و این رطوبت منتشر شد و اما مجموع آن
دم عرفا ظاهر اینست بان عفو ثابت نباشد سیم آنست که این رطوبت با آن از درهم رسید و باعث انتشار اصل خون شد یکی
خونیکه دو درهم رسید در این صورت ظاهر اینست که عفو ثابت بوده باشد سؤال هرگاه زید یا هند فوت شود و در ذمه
نمازی باشد و بذمه اش واجب است اداء آن نماز یا نه بر فرض وجوب بکدام وارث واجب است از پسر و مادر و دختر و
ذکور و اناث یا متعین است بولد ذکور اکبر و بر فرض چیزی نیست بر فرض وجوب نماز بولد اکبر یا بکدام نماز برا او واجب است هم
نماز که از میت فوت شده باشد چه با عذر و چه بلا عذر چه در سفر و چه در حضر چه در مرض موت و چه در غیر آن یا
متعین است دانچه والدین واجب یا والد دون والده یا مطلق و آنچه میت چه والدین بوده باشد یا غیر آنها از جد [illegible]
در فرزند دیگر و هم چنین هرگاه در ذمه میت غیر از واجبات بوده باشد از روزه و غیره و زکوة و حج بر وارث واجب است ادای
آنها یا نه بر فرض وجوب واجبات مذکوره از صلوة و صوم و غیرها آیا میتواند با اجاره بدهد بغیر یا متعین است که خود [illegible]
نماید جواب تحقیق حال در جواب این سؤال محتاج است به بسط کلام در چند مقام اول در ذکر عبارات فقهاء [illegible]
نمود و اقوام که مناسب این مقام است ثانی در استقصای احادیثی است که مناسب این مطلب است مقام ثالث در تحقیق
جواب هر یک از احتمالات مذکوره در سؤال است مقام اول در ایراد کلمات اصحاب رضوان الله علیهم که مناسب
این مقام است پس میگوئیم قال فی المقنع اذا مات رجل و علیه صیام فعلی ولیه ان یقضی عنه وکک من فاته فی السفر او
المرض الا ان یکون مات فی مرضه من قبل ان یصح فلا قضاء علیه اذا کان کک و اذا کان للمیت ولیان فعلی اکبرهما من
الرجال ان یقضی عنه وان لم یکن له ولی من الرجال قضی عنه ولیه من النساء و فی الفقیه و اذا مات رجل و علیه
صوم شهر رمضان فعلی ولیه ان یقضی عنه وکک من فاته فی السفر و المرض الا ان یکون مات فی مرضه من قبل ان یصح
بمقدار ما یقضی به صومه فلا قضاء علیه اذا کان کک وان کان للمیت ولیان فعلی اکبرهما من الرجال ان یقضی عنه

فان لم يكن له ولي من الرجال قضى عنه وليه من النساء وفي الغنية اذا مات انسان وقد صام من شهر رمضان بعضه فانه
ينبغي للاكبر من ولده من الرجال ان يقضي عنه بقية الصيام فان لم يكن له ولد من الرجال قضى عنه اكبر اوليائه من اهله و
اولاهم به وان لم يكن له الا من النساء وان لم يكن له صام من الشهر شيئا بعذر ثم مات لم يجب على احد من اوليائه ان يتكلف
عنه القضاء ولو كان وجب عليه صيام ثلثة ايام في كفارة او غيرها او صيام نذر او كفارة يمين او نذر طاعة منى ادركه الموت
وجب على وليه ان يقضي عنه ذلك فرضا واجبا كما ذكرناه فان لم يكن فرطا فيه فلا يجب على وليه القضاء وفيه في مباحث
الارث اذا ترك الانسان ابنين احدهما اكبر من صاحبه او اولادا ذكورا فيهم واحد هو اكبرهم سنا يحبى الاكبر من تركته
بثياب بدنه وخاتمه الذي كان يلبسه وسيفه ومصحفه وعلى هذا الاكبر ان يقضي عن والده ما فاته من صيام وصلوة
دون اخوته وفي الانتصار ومما انفردت الامامية به ولهاتيه موافق وسنذكر القول بان الصوم يقضى عن الميت
كانا انا فرضنا رجلا مات وعليه ايام من شهر رمضان لم يقضها بغير عذر فيتصدق عنه لكل يوم بمد من طعام فان
لم يكن له مال صام عنه وليه فان كان له وليان فاكبرهما وباقي الفقهاء يخالفون في ذلك ولا يرون انه يصام عن الميت
في قضاء شهر رمضان وفي النذر بل يتصدق وحكي عن ابي ثور انه يصام عن الميت في قضاء رمضان وفي النذر
وهذا موافق للامامية والحجة للامامية الاجماع المتكرر وقد طعن على ما نقول بقوله تعالى وان ليس للانسان الا ما
سعى وان ذلك ينبغي ان يكون سعي غيره وبما يروى عن النبي ص من قوله اذا مات المؤمن انقطع عمله الا من ثلث صدقة
جارية وولد صالح يترحم عنه وعلم ينتفع ولم يذكر ع الصوم عنه والجواب عن ذلك ان الاية انما يقتضي ان لا ثواب
للانسان الا بسعيه ونحن لا نقول ان الميت يصام بصوم الحي وتحقيق القول في هذا الموضع ان من مات وعليه صوم
فقد جعل الله هذه الحالة سببا في وجوب صوم وليه وسماه قضاء لان سببه التفريط المتقدم والثواب على الحقيقة
في هذا الفعل الفاعله دون الميت فان قيل وما معنى قولهم صام عنه اذا كان لا يلحقه وهو ميت ثواب ولا حكم لاجل
هذا العمل قلنا معنى ذلك انه صام وسبب صوم تفريط الميت ولا تحصلت علته قبل وقيل صام عنه من حيث كان
التفريط المتقدم سببا في لزوم هذا الصوم فاما الخبر الذي رووه فمحمول ايضا على هذا المعنى وان المؤمن منقطع بعد
موته عمله فلا يلحقه ثواب ولا غيره والذي ذهبنا اليه يخالف ذلك وعليهم هذا يعارض بما يروونه عن عايشة
ان النبي ص وآله قال من مات وعليه صيام صام عنه وليه وفي خبر اخر ان امراة جاءت الى النبي ص فقالت ان
كان على امي صوم شهر فاقضيه عنها فقال ع ارايت لو كان على امك دين اكنت تقضيه قالت نعم يا رسول الله ص
قال ع فدين الله احق ان تقضي وبما رواه ابن عباس عن النبي ص في صوم النذر ان تسامر وليه ان يصوم عنه وفي ط من فاته
شيء من شهر رمضان لمرض لا يخلو حاله من ثلثة اقسام اما ان يبرأ من مرضه او يموت فيه او يستمر به المرض الى رمضان
اخر فان برأ وجب عليه القضاء فان لم يقض ومات فيما بعد كان على وليه القضاء عنه والولي هو اكبر اولاده الذكور
فان كانوا جماعة في سن واحد كان عليهم القضاء بالحصص او يقوم به بعضهم فيسقط عن الباقين وان كانوا اناثا لم
يلزمهن القضاء وكان الواجب الفدية من ماله عن كل يوم بمدين من طعام واقله مد الى ان قال وان مات من مرض
ذلك صام وليه عنه ما فاته استحبابا وكل صوم كان واجبا عليه باحد الاسباب الموجبة له ثم مات وكان متمكنا
منه ولم يصمه فانه يتصدق عنه وليه والكفارة يكون من اصل المال القدر الذي ذكرناه وحكم المراة في هذا الباب
حكم الرجل سواء وكذلك ما يفوتها في ايام حيضها وجب عليه القضاء فان لم يقض وجب على وليها القضاء عنها انا

فصل القضاء

فرطت فيه او يتصدق عنها على ما قدمنا وفي الخلاف اذا افطر شهر رمضان ولم يقضه ثم مات فان كان تاخيره لعذر مثل
استمرار مرض لم يجب القضاء عنه ولا الكفارة الى ان قال فان اخر قضاءه بغير عذر ولم يقض ثم مات فانه يصام عنه وقال
الشافعي في القديم والجديد معا يطعم عنه ولا يصام عنه وبه قال مالك والثوري وابو حنيفة واصحابه وقال احمد و
اسحق ان كان صومه نذرا صام عنه وليه وان لم يكن نذرا اطعم عنه وليه قال ابو ثور يصوم عنه نذرا كان او غيره و
قال اصحاب الشافعي هذا قول ثان للشافعي وهو ان يصام عنه دليلنا اجماع الفرقة والاخبار التي رويناها في الكتاب المقدم
ذكره وروى عروة عن عايشة عن النبي ص من مات وعليه صيام صام عنه وليه وروى سعيد بن جبير عن ابن عباس قال
جاء رجل الى النبي فقال يا رسول الله ص ان امي ماتت وعليها صوم شهر افاقضيه عنها قال ع لو كان على امك دين اكنت
تقضيه عنها قال نعم قال فدين الله احق ان يقضى وهذا الحديث في الصحيح وهو نص وفيه ايضا اذا اخر قضاءه بغير عذر
حتى يلحق رمضان اخر ثم مات قضاه عنه وليه الصوم واطعم عنه لكل يوم مدين الى ان قال دليلنا اجماع الفرقة وفي كـ
في كتاب الصوم ومن فاتته صلوة فريضة لمرض لا يزيل عقله لزم قضاؤها فان ادركته الوفاة وجب على وليه القضاء
عنه وفي نهاية فان لم يصح المريض ومات من مرضه الذي افطر فيه يستحب لولده الاكبر من الذكور ان يقضي عنه ما فاته
من الصيام وليس ذلك الواجب عليه فان صح من مرضه ذلك ولم يقضه ما فاته ثم مات وجب على وليه
ان يقضي عنه وكذلك ان كان قد فاته شيء من الصيام في السفر ثم مات قبل ان يقضي وكان متمكنا من القضاء وجب على وليه
ان يصوم عنه الى ان قال والمريض اذا كان قد وجب عليه صيام شهرين متتابعين ثم مات فتصدق عنه عن شهر و
يقضي وليه شهرا اخر والمراة ايضا حكمها ما ذكرناه في ان ما يفوتها من الصيام بمرض او طمث لا يجب على احد القضاء
عنها الا ان يكون قد تمكنت من القضاء فلم يقضه فانه يجب القضاء عنها ما يفوتها حسب ما قدمناه في حكم الرجال و
فيه في كتاب الارث اذا خلف الميت ولدين ذكرين احدهما اكبر من الاخر اعطي الاكبر منهما ثياب بدنه وخاتمه الذي
كان يلبسه وسيفه ومصحفه وعلى الاكبر ان يقضي عنه ما فاته من صيام او صلوة دون اخيه الاخر وفي الجمل والاحوال
ثلثة فيما بعد ان يبرأ او يموت او يستمر به المرض الى رمضان اخر فان برأ وجب عليه القضاء فان لم يقض ومات وجب
على وليه القضاء عنه والولي هو اكبر اولاده الذكور فان كانوا جماعة في سن واحد كان عليهم القضاء بالحصص او يقوم
به بعضهم فتسقط عن الباقين الى ان قال وكل صوم واجبا على المريض باحد الاسباب الموجبة له ثم مات تصدق عنه او
يصوم عنه وليه وفي الانتصار والمريض لا يخلو من ثلثة احوال اما ان يموت في مرضه او يبرأ او يستمر به المرض الى رمضان
اخر فان مات في مرضه ذلك يستحب لوليه القضاء عنه وذلك ليس بواجب وان برأ وجب عليه القضاء بنفسه فان
لم يقض ومات وجب على وليه القضاء عنه والولي هو الاكبر اولاده الذكور دون الاناث وان كانوا جماعة في سن واحد
كان عليهم القضاء بالحصص او يكفل به بعضهم يقوم به ويسقط عن الباقين وان لم يمت وكان في عزمه القضاء
من غير توان ولحقه رمضان اخر صام الثاني وقضى الاول ولا كفارة الى ان قال وكل صوم وجب على وليه وتوانى
عنه ومات يتصدق عنه وليه او يصوم عنه كله وفي له والثامن ان برأ من المرض ولم يقض ثم مرض ويموت
يلزم وليه القضاء منه وجوبه وهو اكبر اولاده الذكور فان كان له جماعة اولاد في سن واحد قضوا عنه بالحصص
وان خلف البنت وترك مالا فلت عنه بما ذكرناه وفيه في مباحث الارث ويأخذ الابن الكبير ثياب بدن الوالد
وخاتمه الذي يلبسه وسيفه ومصحفه بحسنة بشرط ثبات العقل وسداد الراي وفقد الاخر في سنه وحصول

تركه له سوى ما ذكرناه وقيامه بقضاء ما فاته من صلوة وصوم وفي المهذب فان ترك ولدين ذكرين احدهما اكبر من
الآخر دفع الى الاكبر منهما ثيابه وخاتمه الذي كان يلبسه ومصحفه وسيفه وعلى هذا الاكبر ان يقضي ما فاته من صلوة
او صوم وتخفف ومن مات وعليه شيء من ضروب الصوم لم يؤده مع تعيين فرضه عليه وتفريطه فعلى وليه القضاء عنه
وان لم يكن له ولي اخرج من ماله الى من يقضي عنه وان لم يتعين ذلك عليه شيء على وليه ولا حق في ماله وفي السرائر
فان لم يصح المريض ومات من مرضه الذي افطر فيه يستحب لولده الاكبر من الذكور وان يقضي عنه ما فاته من الصيام
وليس ذلك بواجب فانه براء من مرضه ذلك ولم يقض ما فاته ثم مات وجب على وليه ان تقضي عنه وكذلك ان كان
قد فاته من الصيام من السفر ثم مات قبل ان يقضي وكان متمكنا من القضاء وجب على وليه ان يصوم عنه الى ان
قال والمريض اذا كان قد وجب عليه صيام شهرين متتابعين ثم مات عنه من شهر ويقضي وليه شهرا آخر هذا مذهب
شيخنا ابي جعفر في نهايته اورده الى ان قال وقال شيخنا المفيد في كتاب الاركان يجب على وليه ان يقضي عنه كل
صيام وطلبه من نذر او كفارة او قضاء رمضان ثم قال قال مصنف هذا الكتاب ره والذي اقول في ذلك انه يقضي
الشهرين ان كان نذرا وقد علق الاتيان بهما ولم يفعل في الواجب على وليه وهو اكبر اولاده الذكور الصيام للشهرين
ويكون تكليفه ذلك لا يجزي به غيره وان كان عليه كفارة مخيرة فيها ايهما مخير في ان يصوم شهرين او يكفر من ماله
قبل قسمة تركته اعني الولي فلا يتعين عليه الصيام ولا يجزيه الا ان تفعل من الكفارة جنسا واحدا اما صياما تاما او اطعاما
هذا اذا كان مخيرا فيها فليتامل على ذلك ما قلناه من فقه المسئلة قال شيخنا ابو جعفر والمراة ايضا حكمها ما ذكرناه
في ان ما يفوتها من الصيام بمرض او طمث لا يجب على احد القضاء عنها الا ان يكون قد تمكنت من القضاء فلم يقض فانه
يجب القضاء عنها ما يفوتها بالسفر حسب ما قدمناه في حكم الرجال هكذا اورده شيخنا ابو جعفر في نهايته وصحيح من
المذهب والاقوال ان الحاق المراة في هذا الحكم بالرجال يحتاج الى دليل وانما اجماعنا منعقد على ان الوالد يتحمل ولده
الاكبر ما فرط فيه من الصيام ويصير ذلك تكليفا للولد وكذلك ما يفوته من صلوة مرضه التي توفي عنها فانه يجب
على الولد الاكبر قضاء ذلك عنه الا ما فاته من صلوات في زمانه كلها سواء كان صحيحا او مريضا فلا يجب على الولد
القضاء عنه الا ما فاته في مرضه التي مات فيها على ما بيناه وليس هذا مذهب الاحد من اصحابنا وانما اورده
شيخنا ايرادا لا اعتقادا واورده في جمله وعقوده فقال وان براء المريض وجب عليه القضاء فان لم يقض ومات وجب
على وليه القضاء والولي هو اكبر اولاده الذكور فان كانوا جماعة في سن واحد كان عليهم القضاء بالحصص قال او يقوم
به بعضهم فليسقط عن الباقين فهذا غير واضح لان هذا تكليف كل واحد بعينه وليس هو من فروض الكفايات
بل من فروض الاعيان فاذا صام واحد منهم ما يجب على جميعهم لم يبراء الا ذمة من صام ما وجب عليه فحسب وذمم الباقين
مرتهنة حتى يصوموا ما تعين عليهم ووجب في ذمة كل واحد بانفراده والذي يقتضيه الادلة ويجب تحصيله
في هذه الفتيا ان يجب على كل واحد منهم قضاء ذلك لان الاصل براءة الذمة والاجماع غير منعقد على ذلك و
القائل بهذا شيخنا الطوسي ره والموافق له من اصحابنا المصنفين قليل جدا والسيد المرتضى لم يتعرض لذلك وكذلك
شيخنا المفيد محمد بن محمد النعمان وغيرهما وانما اجمعنا على تكليف الولد الاكبر لم يصح في الجملة وفي الغنية ومن مات
وعليه صلوة وجب على وليه قضاؤها وان تصدق عن كل ركعتين بمد اجزاه فان لم يستطع فعن كل اربع بمد فان
لم يجد فمد لصلوة النهار ومد لصلوة الليل وذلك بدليل الاجماع الماضي ذكره وطريقة الاحتياط وكذا نقول

في وجوب قضاء

في وجوب قضاء الصوم والحج على الولي وقوله تعالى وان ليس للانسان الا ما سعى وما روى من قوله عم اذا مات المؤمن انقطع
عمله الا من ثلث لا ينافي ما ذكرناه لانا نقول ان الميت يثاب بفعل الولي ولا ان عمله لم ينقطع وانما نقول ان الله تعالى يفيد
الولي بذلك والثواب له دون الميت ويسمى قضاء عليه من حيث حصل عند تفريطه ويعارض المخالف في قضاء العبادة
عن الميت بما روده عن عائشة ان النبي عم قال من مات وعليه صيام صام عنه وليه وروي ان امراة جاءت الى النبي عم
فقالت انه كان على امي صوم شهر افاقضيه عنها فقال عم ارايت لو كان على امك دين اكنت تقضينه قال نعم فقال عم فدين
الله احق ان يقضى ومثل ذلك رواه في الحج في خبر الخثعمية عنه حين سالته عن قضائه عن ابيها وروى ابن عباس عنه عم
في صوم النذر انما على ولي الميت ان يصوم عنه وفيه في مباحث الصوم والولي يقضي الصوم عن الميت على ما بيناه في قضاء
الصلوة وفي الجامع يقضي الابن ما فات اباه من صلوة مرضه وفيه في كتاب الصوم المريض التي يخاف بالصوم فيه الهلاك
او الزيادة فيه يجب عنه الافطار فان صام لم يجز فاذا براء قضاه فان لم يقض حتى مات قضى عنه وليه فان كان له
وليان فاكبرهما وان استويا فمن بادر بالقضاء فقد حصل والا صاما معا فان كان الاكبر امراة لم تصم وان مرض حتى مات
لم يقض الولي وان اوصى الى من يقضي لم يلزمه القضاء ويقضيه عنه ما فات السفر بكل حال ويقضي من المراة ما فاتت
بالحيض والمرض اذا فرطت في قضائه ويصام عنها ما فاتها بالسفر بكل حال وفي الشرائع يجب على الولي ان يقضي ما فات
الميت من صيام واجب رمضان كان او غيره سواء فات بمرض او غيره ولا يقضي الولي الا ما تمكن الميت من قضائه واهمله
الا ما يفوت بالسفر فانه يقضى ولو مات مسافرا على رواية والولي هو اكبر اولاده الذكور ولو كان الاكبر انثى لم يجب عليها القضاء
ولو كان له وليان او اولياء متساوون في السن تساووا في القضاء وفيه تردد ولو تبرع بالقضاء بعض سقط وهل يقضي عن المراة
ما فاتها فيه تردد وفيه اذا لم يكن له ولي او كان الاكبر انثى سقط القضاء وقيل يتصدق عليه عن كل يوم بمد من تركته
ولو كان عليه شهران متتابعان صام الولي شهرا وتصدق من مال الميت من شهر وفيه في كتاب الميراث يحبى الولد
الاكبر من تركته اليه بثياب بدنه وخاتمه وسيفه ومصحفه وعليه قضاء ما عليه من قضاء صلوة وصوم وفي
النافع يقضي عن الميت اكبر ولده ما تركه من صيام لمرض وغيره مما تمكن من قضائه ولم يقضه ولو مات في مرضه
لم يقض عنه وجوبا واستحب وروي القضاء عن المسافر ولو مات في ذلك السفر والاولى مراعاة التمكن ليتحقق الاستقرار و
لو كان له وليان قضيا بالحصص ولو تبرع بعض صح ويقضي عن المراة ما تركته على تردد وفيه اذا كان الاكبر انثى فلا
قضاء وقيل يتصدق من التركة من كل يوم بمد ولو كان عليه شهران متتابعان جاز ان يقضي
الولي شهرا ويتصدق عن شهر آخر وفيه في مباحث الميراث يحبى الولد الاكبر بثياب بدن الميت و
خاتمه وسيفه ومصحفه اذا خلف الميت غير ذلك ولو كان الاكبر بنتا اخذه الاكبر من الذكور ويقضي عنه ما
ترك من الصلوة والصيام وفي المعتبر يقضي عن الميت اكبر ولده الذكور ما فاته من صيام بمرض وغيره مما تمكن من
قضائه ولم يقضه وهو مذهب الشيخ في به وط وقال المفيد اذا لم يكن الا انثى فضت عنه وما ذهب اليه الشيخ
اظهر في المذهب وفي التلخيص ويقضي عن الميت اكبر اولاده الذكور على راي ما تمكن منه او فات في السفر على رواية
ويتصدق مع عدم الولي عن كل يوم بمد وقيل بها بعكس الترتيب ولو تساووا في السن تساووا فيه على راي ولو كان
عليه شهران متتابعان صام شهرا وتصدق عن آخر ويقضي المتبعة بدل الهدي مع تمكن الميت على راي وفيه في
مباحث الارث يحبو الاكبر بثياب البدن والخاتم والسيف والمصحف وعليه قضاء ما عليه من صلوة وصيام ترك

عدم السفه وفساد الرأى ووجود ما ذكر ولو كان الاكبر انثى اعطى الاكبر الذكور ولو تعدد الاكبر تشاركوا وفى الارشاد ولو
فاته رمضان او بعضه بمرض ومات فى مرضه سقط واستحب لوليه القضاء عنه الى ان قال ولو مات بعد استقراره وجب
على وليه القضاء وهو اكبر اولاده الذكور ولو تعددوا قضوا بالتقسيط وان اتحد الزمان ديوم الكسر واجب على الكفاية
ولو تبرع احد سقط ولو كان الاكبر انثى لم يجب عليها او يتصدق عن كل يوم بمد من تركته ولو كان عليه شهران متتابعان
صام الولى شهرا ويتصدق من تركة الميت عن الآخر وفيه فى مباحث الارث يحبى الولد للصلب الذكر المؤمن الاكبر بثياب السفينة
بثياب بدن ابيه وخاتمه وسيفه ومصحفه ان خلف الميت غيرها وعليه ما فات الاب من صلوة وصيام ولو كان
الاكبر انثى فعلى اكبر الذكور وفى المنتهى ولو برء من مرضه زمانا يتمكن فيه من القضاء ولم يقض عنه حتى مات قضى عنه ذهب
اليه علمائنا وقال الشافعى فى القديم وابو ثور وقال الشافعى فى الجديد يطعم عنه من كل يوم مدا الى ان قال لنا ان الصوم
استقر فى ذمته بالتمكن منه فلا يسقط بموته كالوالدين ويجب على وليه القيام بما وجب عليه من الصيام لما رواه
الجمهور عن ابن عباس قال ركبت امراة فى البحر فنذرت ان الله ان نجاها ان يصوم شهرا فانجاها الله ثم فلم تصم حتى ماتت
فجاءت قرابتها الى النبى ص فذكرت ذلك له فقال صومى ومن طريقه ان النبى ص قال من مات وعليه صيام صام عنه
وليه وعن ابن عباس قال جاء رجل الى النبى ص وقال يا رسول الله ص ان امى ماتت وعليها صوم شهر افاقضيه عنها قال
لو كان على امك دين كنت اتقضيه قال نعم قال ص فدين الله احق ان يقضى وفى رواية جاءت امرأة الى ان قال والذى
يقضى عن الميت هو اكبر ولده الذكور ما فاته من الصيام بمرض وغيره مما تمكن من قضائه ولم يقضه ذهب اليه الشيخ
فان لم يكن له ولد ذكر وكان له اناث قال الشيخ ره يتصدق عنه مدين من ماله عن كل يوم واقله مد وقال المفيد
ره اذا لم يكن له الا انثى قضت عنه الاقرب فالاقرب فالاقرب قول الشيخ ره لنا الاصل براءة الذمة من قضاء ما وجب على غير المكلف الى ان
قال فلو لم يكن له ولى من الذكور قال الشيخ يتصدق عنه عن كل يوم بمدين واقله مد والسيد المرتضى اوجب الصدقة
اولا فان لم يكن له مال صام وليه ثم قال والاقرب قول الشيخ وفيه ايضا لو كان له اولاد ذكور فى سن واحد قال الشيخ ره قضوا
بالحصص او يقوم به البعض فيسقط عن الآخرين واختاره ابو جعفر بن بابويه ره وقال ابن ادريس لا يجب منهما لان
لفظ الاكبر يقتضى الوحدة وان النص على الاكبر يمنع المتساويين وليس بجيد وفيه ايضا قال الشيخ ره لو لم يكن له ولد
ذكر وكان له اناث سقط القضاء ووجب عليه الصدقة واذا لم يكن له ولى يصدق عنه بما قاله الشيخ ويخرج من اصل
المال لانه حق واجب على الميت فيخرج من الاصل كالدين وفيه لو كان اجنبى عن الميت بعد قول الولى ره
فيه تردد ينشأ من كون الوجوب على الولى فلا يخرج عن العهدة بفعل المتبرع كالصلوة عنه حيا ومن كونه حقا
على الميت واسقط الفعل المتبرع عنه الوجوب كالدين اما او ارد فهل يجزيه ام لا للشافعى وجهان وفيه ايضا
هل يجوز للولى ان يستاجر عنه من يصوم والاقرب فى ذلك كله عدم الاجزاء عملا بالاصل قال قال الشيخ ره كل صوم
واجب على المريض باحد الاسباب الموجبة كاليمين والنذر والعهد اذا مات وجب عليه مع الامكان القضاء ولو لم
يقضه وجب على وليه القضاء عنه او الصدقة وعليه دل عموم النصوص وفيه ايضا قال ره اذا وجب عليه
صيام شهرين متتابعين تصدق عنه من شهر وتقضى وليه شهرا آخر وهو رواية الوشاء وقال ايضا لو وجب عليه
صوم شهرين متتابعين على التعيين فالحكم فيه ما ذكرناه وقال ابن ادريس يجب عليه صيام الشهرين معا
اما لو وجب على التخيير فى كفارة افطار رمضان مثلا فالوجه فيه تخير الولى بين ان يصوم شهرين متتابعين او

يتصدق

او يتصدق عن مال الميت من اصله او يعتق عنه من المال ايضا لانه صوم وجب مخيرا فلا يتعين على الولى والصدقة على المتبرع
ليست واجبة والتخيير سقط فى حق الميت فيتخير الميت مقام وفيه ايضا قال الشيخ ره حكم المراة حكم الرجل فى ذلك فى ان ما يفوتها
فى زمن الحيض او بسفر او مرض لا يجب على احد القضاء عنها ولا الصدقة الا اذا تمكنت من قضائه واهملته فانه يجب على وليها
القضاء والصدقة على ما مر فى الرجل سواء وانكر ابن ادريس ذلك والوجه ما قاله الشيخ ره وهو قول اكثر الجمهور وفى الذكرى لو برء
من مرضه زمانا يتمكن فيه من القضاء ولم يقض حتى مات قضى عنه عند علمائنا وبه قال الشافعى فى القديم وابو ثور
ثم قال الذى يقضى عن الميت هو اكبر اولاده الذكور ويقضى ما فاته من صيام بمرض وغيره اذا تمكن من قضائه ولم يقضه
وان لم يكن له ولد ذكر وكان له اناث تصدق عن ماله عن كل يوم بمدين قاله الشيخ ره وقال المفيد اذا لم يكن الا انثى قضت
عنه والوجه قول الشيخ لاصالة البراءة الا ان قال اذا عرفت هذا فلو لم يكن له ولى من الذكور قال الشيخ يتصدق عنه
فان كل يوم بمدين واقله مد والسيد المرتضى ره عكس فاوجب الصدقة اولا فان لم يكن له مال صام وليه ثم قال والمعتمد
قول الشيخ ره لان الواجب فى الاصل الصوم قال فروع الاول لو لم يكن له الا ولد واحد ذكر وجب عليه القضاء لانه وليه والثانى
لو كان له اولاد ذكور فى سن واحد قضوا بالحصص فان قام بالجميع بعضهم سقط عن الباقين الثالث لو لم يكن له ولد ذكر
ولو كان له اناث سقط القضاء ووجبت الصدقة وكذا لم يكن له ولى ولو كان له اولاد ذكور واناث وكان الاكبر انثى وجب
القضاء على الاكبر الذكور الرابع لو تعدد الولى قضوا بالحصص فان انكسر العدد فاليوم المنكسر واجب عليهم على الكفاية كما
لو كانت ثلثة فى سن واحد وعليه اربعة الخامس يجوز اتحادهم فى الزمان ولو فاته يومان له ولدان وصاما معا يوما واحدا
كفاهما عن اليومين والسادس لو صام اجنبى عن الميت بغير قول الولى سقط الصوم عن الميت والولى معا وان صام باذن الولى
فالاقرب الاجزاء وللشافعى فيه وجهان وكذا يجوز للولى ان يستاجر عنه من يصومه السابع قال الشيخ ره كل صوم واجب
على المريض باحد الاسباب الموجبة كاليمين والنذر والعهد اذا مات من وجب عليه مع امكان القضاء ولم يقضه وجب
على وليه القضاء عنه والصدقة وكذا يجب عليه قضاء ما فاته من صلوة ثم قال قال الشيخ ره حكم المراة حكم الرجل فى
ان ما يفوتها من زمان الحيض والسفر والمرض لا يجب على احد القضاء عنها ولا الصدقة الا اذا تمكنت من قضائه و
اهملته فانه يجب على وليه القضاء او الصدقة على ما مر فى الرجل سواء وهو قول اكثر العامة وانكر ابن ادريس ذلك وليس
بشئ لما رواه ابو بصير فى الصحيح عن الصادق ع قال سألته عن امراة مرضت فى شهر رمضان ماتت فى شوال فاوصتنى ان
اقضى عنها قال هل برئت من مرضها قال لا قال لا يقضى عنها فان الله لم يجعله عليها قلت فانى اشتهى ان اقضى
عنها وقد اوصتنى بذلك قال وكيف يقضى شيئا لم يجعله الله عليها فان اشتهيت ان تصوم لنفسك فصم واستفسر
م عن حصول البرء اولا ولو لم يجب القضاء مع البرء لم يكن السؤال معنى لا يقال انه قد حصلت الوصية فجاز ان يكون
الوجوب بسببها لانا نقول الوصية لا يقتضى الوجوب اما مع عدم القبول فظاهر واما معه فلانه راجع الى الوعد انتهى
عبارة كره وفيه دلالة على عدم وجوب الوفاء بالوعد بل انه من الامور المسلمة لكن لا يخفى ما فيه لا قضائه بعدم وجوب
العمل بمقتضى الوصية ولو مع القبول وموت الموصى ولا شبهة فى ضعفه وفى س ولو استمر المرض حتى مات فقضى
عنه الذى يقضى عن الميت اكبر اولاده الذكور سواء كان فاته بمرض او غيره مع ترك الميت القضاء وتمكنه ولو لم يكن له
ولد ذكر وكان له اناث قال الشيخ ره يتصدق عن كل يوم بمدين من ماله واقله مد وقال المفيد تقضى الانثى والاول
اقوى وفيه ايضا اذا كان الولى واحدا تعين عليه قضاء الجميع ولو كانوا جماعة فى سن واحد قضوا عنه بالحصص او يتطوع

به البعض فيسقط عن الاخرى ولو اتحد اليوم وانكسر فالاقرب انه عليهم كواجب الكفاية ولم اقف فيه على نص وفيه ايضا ترددنا
وجوب الصدقة مع عدم الولي ويخرج من صلب المال ولو صام اجنبي عن الميت بغير قول الولي فالاقرب عدم الاجزاء
ولو امره او استاجره ففي الاجزاء نظر كل صوم واجب على المريض وغيره كالمنذور وغيره اذا مات مع امكان القضاء ولم يقض
وجب على الولي القضاء عنه والصدقة ولو وجب عليه صوم شهرين متتابعين ثم مات تصدق عن شهر من مال الميت
والتتمة اما بمدين عن كل يوم او بمد ويقضي وليه شهرا او للولي ان يصوم شهرين عنه من غير صدقة سواء كان وجوبهما
على التعيين او التخيير نعم في المخير للولي ان يصوم شهرين او يتصدق عن صلب مال الميت او يعتق من اصل المال وفيه ايضا
قال الشيخ ره حكم المراة في ذلك حكم الرجل فيما يفوتها في زمن الحيض والسفر او المرض لا يجب قضاؤه ولا الصدقة عنه
الا مع تمكنها من القضاء ولا اهمال فيجب على الولي القضاء او الصدقة كما قلنا في الرجل خلافا لابن ادريس ويخير في
مباحث الارث بحبوة اكبر اولاد الذكور من تركة ابيه بثياب جسده وخاتمه وسيفه ومصحفه بشروط ثلثة ان يكون الولد
سفيها ولا يكون فاسد الاعتقاد وان يخلف الميت شيئا سوى هذه فلو لم يخلف غيرها لم يحب بشيء وعلى هذا الولد قضاء
ما على ابيه من صلوة وصيام وفي عهد لو فات رمضان او بعضه لمرض واستمر حتى مات لم يجب القضاء عنه بل يستحب وكل
نذر يترك كل صوم واجب رمضان او غيره فات وتمكن من قضائه ولم يقض حتى مات وجب على وليه وهو اكبر اولاده الذكور
القضاء عنه سواء فات بمرض او سفر او غيرهما ولو فات بالسفر ومات قبل التمكن من قضائه ففي رواية يجب على الولي
قضاؤه ولو كان الاكبر انثى لم يجب عليها القضاء وهل يسقط القضاء وقيل يتصدق عنه من اصل تركته عن كل يوم بمد وكذا
لو لم يكن له ولي ولو كان له وليان فانهما يتساويان في القضاء بالتقسيط وان اتحد الزمان وان كان في كفارة وجب
التتابع فان تبرع بعضهم سقط عن الباقين وان انكسر يوم وكان الواجب على الكفاية فان صاماه وافطرا بعد الزوال ففي تعين
او على التعاقب واحدهما ففي الكفارة وجوبا ومحلا اشكال وفي القضاء عن المراة والعبد اشكال ولو كان عليه شهران متتابعان
صام الولي شهرا وتصدق عنه عن مال الميت عن شهر وفي كتاب الارث يحبى الولد الاكبر الذكور من تركة ابيه بثياب
بدن الميت وخاتمه وسيفه ومصحفه وعليه قضاء ما فات الاب من صلوة وصيام وفي التبصرة يحبى الولد الاكبر بثياب
بدن الميت وخاتمه وسيفه ومصحفه اذا لم يكن الذكر سفيها ولا فاسد الراي بشرط ان يخلف الميت غير ذلك وعليه
قضاء ما على الميت من صلوة وصيام وفي الخ لو مات المريض وقد فاته الشهر او بعضه بمرض فان برأ بعد وفاته وتمكن من ا
لقضاء ولم يقضه وجب على وليه القضاء عنه فذهب اليه الشيخان وابنا بابويه والسيد المرتضى وابن البراج وابن حمزة
وابن ادريس وقال ابن ابي عقيل وقد روي عنهم في بعض الاحاديث ان من مات وعليه قضاء من شهر رمضان صام عنه اقرب
الناس اليه من اوليائه كما يقضي عنه دينه وكذلك من مات وعليه صلوة فاتت وزكوة قد لزمته وحج قد وجب عليه قضى
عنه وليه بذلك كله جاءت الاخبار بالتوقف عن آل الرسول من لسان عترته وشيعتهم وقد اغفل من قال من الشيعة
بهذا الخبر بان قال زعم من انكر علينا هذا ممن خالفنا ان الميت جاز ان يحج عنه ولا يجوز ان يصام ويصلى عنه ردا على
رسول الله صلى الله عليه وآله وخلافا لامره وقد جاء الخبر في قضاء الصوم والصلوة على الميت كما جاء في قضاء الحج عنه فلم كان احدهما
اولى بالقضاء عنه من الاخر لولا التحكم في دين الله والخروج عن سنة رسول الله ص وقد روي انه من مات وعليه
صوم رمضان تصدق عنه عن كل يوم بمد من طعام وبهذا تواترت الاخبار عنهم ع والقول الاول مطرح لانه شاذ
والمعتمد الاول لنا انها عبادة فاتت بعد وجوبها فوجب قضاؤها عنه كالحج ولانه دين الله تعالى فيدخل تحت قوله

للخثعمية

للخثعمية وقد سالته عن قضاء الحج ارايت لو كان على ابيك دين اكنت تقضينه قال نعم قال فدين الله احق ان يقضى ولعموم قوله
ثم تعلقه من صيام امر ولم ينص في الاية على المباشرة للقضاء وقد الاشياء الذي يقضي عن الميت هو الولد الذكر المكلف عند موته
فلو كلف بعد موته ولو بلحظة لم يجب عليه القضاء فان تعدد الذكور بوصف الذكورة وجب على الاكبر وان كانوا ذكورا واناثا
فالذكور الاكبر ولو كان اصغر من الانثى وانما البحث هنا فيما اذا لم يكن له ولد ذكر مكلف وله انثى مكلفة سواء كان هناك غير ذكر
مكلف او لم يكن ولعلمائنا فيه اقوال ثلثة الاول لا قضاء ولا فداء للاصل البراءة واصل عدم تكليف مكلف بقضاء ما وجب
على غيره ولقوله تعالى وان ليس للانسان الا ما سعى خرج بالنص على اكبر الذكور فيبقى الباقي على الاصل وروى حماد بن عثمان عمن
ذكره اليه قال وهذه ضعيفة السند مرسلة لكن الاية والاصل يعضدانها الثاني انه يجب عليها القضاء وهو قول المفيد
وابن بابويه لانها وليه وكل وليه يجب عليه القضاء واما الاولى فلان الولي هو الوارث واما الثانية فلقول ابي عبد الله ع
فان مرض فلم يصم شهر رمضان ثم صح بعد ذلك فلم يقضه ثم مرض ومات فعلى وليه ان يقضي عنه الحديث والثقول الكل على
عموم هذا الجواب المنع من الاول وقد دلت الروايات الصحيحة على تفسير الولي بما كان اكبر اولاده الذكور الثالث ليس عليها قضاء ويجب
الفداء عن كل يوم بمد وهو قول الشيخ ره في ط وابن حمزة وابن ادريس لما رواه ابو مريم عن الصادق عليه السلام في حديث فلم يزل
مريضا حتى يموت فليس عليه شيء وان صح ثم مرض حتى يموت فكان له مال قال يتصدق عنه الحديث وقد ظهر انه عوض الصوم
الفداء وهو مد ولا الاول وفيه ايضا بعدانه عقوبة فان انكسر يوم الى قوله السالف ففي الكفاية وجوبا ومحلا اشكال
ما هذا عينه اقول اذا كان وليان وانكسر عليهما يوم كما لو وجب قضاء خمسة ايام فصام كل واحد يومين بقي الخامس او كان
خمسة اولياء وجب عليه ستة ايام فالكلام هنا في موضعين الاول كيفية وجوب ذلك اليوم عليهما ولا شك
في سقوطه عن كل واحد بفعل الاخر فهل عدم فعل كل واحد شرط في وجوبه على الاخر ويكون من قبيل الواجب المشروط وجوبه
او من قبيل الواجب على الكفاية فلذلك قال فكالواجب على الكفاية ولم يجزم بكونه واجبا على الكفاية وليس من المبحث
المتمم هنا ولا نرى انه واجب على الكفاية عليهما الثاني في الكفارة لو حصل افطار في هذا اليوم بعد الزوال فيقول انهما
اما احدهما او كلاهما الثاني اما ان يكون افطارهما دفعة او على التعاقب فالمسائل اربع الاولى ان يصوم احدهما ويفطر
فالاقوى وجوب الكفارة لانه قضاء عن رمضان واجب افطر فيه بعد الزوال وكلما كان كذلك وجبت الكفارة والمقدمتان
ثم هرتان ويحتمل العدم لانه لم يتعين عليه والكفارة وجب على الاعيان وهذا لم يجب علينا بل الكفاية والوجوبان متغايران
فلا يلزم من اقتضاء احدهما الكفارة اقتضاء الاخر اياها لان الوجوب على الكفاية معرض السقوط وعدم الاثم بالترك
هنا ضعف والحق الاول العموم النص على من افطر في قضاء رمضان مخصوصا على القول بان الواجب على الكفاية يجب
على الكل وانه يتعين بالشروع ابتداء الثاني لو صاما معا وافطر احدهما خاصة فهذا يبنى على مسئلة اصولية هو ان الواجب
على الكل وانه يسقط بتمام فعل واجب من المكلفين بعض الاخر فقبل التمام يكون الواجب على الكل لم يسقط من احد فعلى هذا
المقدمتين يحتمل وجوب الكفارة لانه افطر بعد الوجوب لو افطرت ثم حاضت لوجود التكليف هنا حال الافطار بخلاف
الحايض على ما اخترناه والحق عدم الوجوب لانه قد وقع قضاء ذلك اليوم في ذلك الزمان واجزاء عن المفطر كالو فعله
هو الثالث ان يفطرا معا فالاشكال هنا في موضعين الاول في ايجاب هذا الافطار والكفارة فنقول يحتمل العدم
لاستحالة كون الصومين لوصي قضاء عن ذلك اليوم واحدهما ترجيح بلا مرجح واحدهما لا بعينه لا يوجب الكفارة فيه
لانها تابعة لتعيين الصوم ولهذا شرط في قضاء رمضان كونه بعد الزوال فيتعين ويحتمل الوجوب لانه افطار في قضاء

رمضان بعد الزوال فيدخل تحت العموم والموضع الثاني على تقدير وجوب الكفارة والاشكال في محلها فيحمل الوجوب عليهما
بمعنى انه على كل واحد كفارة لوجوب الواجب على الكفاية على الكل ولم يحصل فيسقط عن احدهما معا كفارة واحدة لان القضا
واجب كالاخرى والوجوب هنا على الكفاية كالاصل وهو الاقوى عندي الرابع ان يفطر على التعاقب فالاشكال في
وجوب الكفارة كامر وفي محلها ايضا فيحتمل على الاخير لتعينه لقضا رمضان بافطار الاول ويحتمل عليهما لان كل واحد
منهما افطر في قضاء رمضان وليس بجيد لان الاول صوم واحد فلا يتعدد قضاؤه فاحدهما غير قضاء ولا نعلم القضاء
ما هو منهما وشرط التكليف العلم لاستحالة تكليف الغافل ولم يدل دليل على ترجيح احدهما والاصح عند عدم الكفارة ان عرفت
ذلك فقول المص وان صاماه وافطراه بعد الزوال وفقه اشارة الى المسئلة الثالثة وكذا لو على التعاقب اشارة
الى الرابعة وقوله او الى احدهما اشارة الى مسئلة الاولى والى الثانية او احدهما صامه او افطره خاصة وفي س ولو تمكن
من القضاء او مات قبل فالمشهور وجوب القضاء على الولي سواء كان صوم رمضان او لا وسواء كان له مال او لا ومع عدم
الولي يتصدق من اصل ماله عن كل يوم مد وقال المرتضى يتصدق عنه فان لم يكن له مال صام وليه قال الحسن يتصدق
عنه لا غير وقال الحلبي مع عدم الولي يصام عنه من ماله كالحج والاول اصح والمراة هنا كالرجل على الاصح اما العبد فمشكل والمتبادر
من تعين الولي عند الشيخ اكبر اولاده الذكور لا غير وعند المفيد ولو فقد اكبر الولد فاكبر اهله من الذكور فان فقد فالنساء
وهو ظاهر القدماء والاخبار والمختار ولو كان له وليان متساويان فصاعدا متساويان توزعوا الا ان يتبرع بعضهم وقال القاضي تقرع
بينهما وقال ابن ادريس لا قضاء والاول اثبت فروع خمسة الاول لو استاجر الولي غيره فالاقرب الاجزاء سواء قدر او عجز
ولو تبرع الغير بعمله احتمل ذلك الثاني لو مات الولي ولم يقض فان لم يتمكن من القضاء شيء على وليه وان تمكن فالظاهر
الوجوب ويحتمل الصدقة من تركته والاستيجار الثالث لو انكسر يوم فكفرض الكفاية فان لم يعمل به احدهما وجب عليهما
فلو كان من قضاء رمضان وافطراه بعد الزوال فالاقرب عدم الكفارة ولو قلنا بها في تعددها او اتحادها عليهما
بالتوزيع او كونها فرض كفاية كاصل الصوم نظر ولو افطر احدهما فلا شيء عليه اذا ظن بقاء الاخر والا اثم لا غير الرابع
لو استاجر احدهما صاحبه على الجميع بطل في حصة الاخير ولو استاجره على ما يخصه فالاقرب الجواز الخامس لو تصدق الولي
بدلا من الصوم من مال الميت او ماله لم يجز ويظهر من كلام الشيخ التخيير نعم لو كان عليه شهران متتابعان صام الولي شهرا و
تصدق من مال الميت عن اخر ولكن الشهر الثاني لرواية الوشاء واوجب ابن ادريس قضاؤهما الا ان يكونا من كفارة
مخيرة فيتخير وتابعه الفاضلان لضعف الرواية والاول ظاهر المذهب وفي س في كتاب الصلوة يجب ان يقضي الولي
جميع ما فات الميت وفي ذكري يجب على الولي قضاء ما فات اباه مطلقا ومنهم من خصه بما فات لعذر كالمريض
وفي اللمعة وشرحه اذا تمكن من القضاء ثم مات قضى عنه اكبر ولده الذكور ... له اكبر منه ولد لم يكن له
ولد متعدد مع بلوغه عند موته فلو كان صغيرا ففي الوجوب عليه بعد بلوغه قولان ولو تعدد ... في السن
اشتركوا فيه على الاقوى فيسقط عليهم بالتسوية فان انكسر منه فكفرض الكفاية ولو اختص احدهم بالبلوغ والاخر
بكبر السن فالاقرب تقديم البالغ ولو لم يكن له ولد بالوصف لم يجب القضاء على باقي الاولياء وان كانوا اولادا اقتصارا
فيما خالف الاصل على محل الوفاق والتعليل بانه في مقابل الحبوة وقيل يجب القضاء على الولي مطلقا من مراتب الارث حتى
الزوجين والمعتق وضامن الجريرة ويقدم الولد من ذكورهم فالاكبر ثم الاناث واختاره في س ولا ريب انه احوط
ولو مات المريض قبل التمكن من القضاء سقط في القضاء عن المسافر لما فاته منه بسبب السفر خلاف اقربه

كتاب الصلوة

تمكنه من المقام والقضاء ولو بالاقامة في اثناء السفر كالمريض وقيل يقضي عنه مطلقا لاطلاق النص وتمكنه من الاداء بخلاف المريض
وهو مم لجواز كونه ضروريا كالسفر الواجب فالتفصيل اجود ويقضي عن المراة والعبد ما فاتهما على الوجه السابق كالحر لاطلاق
النص ومساواتهما للرجل الحر في كثير من الاحكام وقيل لاصالة البراءة وانتفاء النص الصريح والاول في المراة اولى وفي العبد
اقوى والولي بينهما كما تقدم والانثى من الاولاد على ما اختاره لا تقضي لاصالة البراءة وعلى القول الاخر تقضي مع فقده وحيث لا يكون
هناك ولي ولم يجب عليه القضاء يتصدق عن التركة من اليوم بمد في المشهور هذا ان لم يوص الميت بقضائه والا سقطت
الصدقة حيث يقضي عنه ويجوز في الشهرين المتتابعين صوم شهر والصدقة على اخر من مال الميت على المشهور وهذا الحكم
تخفيف عن الولي بالاقتصار على قضاء الشهر ومستند التخيير رواية في سندها ضعف فوجوب قضاء الشهرين اقوى وعلى القول به
فالصدقة عن الشهر الاول فالقضاء للثاني لا تسعد لمولى الرواية لان توقف الشهرين بين كونهما واجبين تعيينا كالمنذورين
وتخيير الكفارة رمضان ولا يتعدى الحكم الى غير الشهرين وقوام النص لو عمل به وفي اللمعة في مبحث الارث يحبى الولد الاكبر من
ذكر ابيه بثيابه وخاتمه وسيفه ومصحفه وعليه قضاء ما فاته من صيام وصلوة وفي جامع المقاصد سيد ان عنون وهو
اكبر اولاد ما هذا لفظه هل يشترط بلوغه حين الوفاة فلا يجب لو كان صبيا مانع الظاهر نعم وفيما ايضا سيد ان عنون فان صاماه
وافطراه بعد الزوال دفعة او على التعاقب او احدهما ففي الكفارة وجوبا ومحلا اشكال ما هذا ايضا والاحوط وجوب الكفارة على
من افطر بعد او اتحد دفعه او على التعاقب لان ما وجب من باب المقدمة واجب قطعا فيندرج في قضاء رمضان
وان كان الاصل لا ينافي التعدد باعتبار المقدمة الا ان يدعى ان احدهما لا يعد قضاء رمضان فان صح ذلك اتجه عدم
الوجوب للجهل بمحله وفي الاول بحث واحتياط قال لو صام اجنبي عن الميت بغير اذن الولي وباذنه ففي الاجزاء نظر ينشاء
من كون الوجوب على الولي فلا يسقط بفعل الغير ومن اصل الوجوب على الميت فيسقط به وعدم الاجزاء اقوى واليه يذهب
المنتهى وفيه ايضا بعد عنوان وفي القضاء على المراة والعبد اشكال لا قضاء على المراة والاحوط في العبد القضاء وفيه
ايضا بعد عنوان ويتصدق من مال الميت من شهر المظاهر عن كل يوم بمد وفي تعليقاته عن الشارح في شرح والولي هو اكبر اولاده
الذكر ما هذا عينه المراد بالاكبر الذكر ليس ثم ذكر اكبر منه فلو لم يخلف الميت الا ذكرا واحدا تعلق به الوجوب ولو خلف ذكورا
في سن واحد تعلق الوجوب بهم جميعا على الاصح واليه الاشارة بقوله ولو كان له وليان متساوون في السن تساووا في
القضاء على تردد منشاء التردد من انتفاء اكبر في صورة الفرض لاستوائهم في السن ومن صدقه على الجميع فان كل واحد
لو انفرد تعلق به الوجوب فلا يسقط ذلك بانضمام غيره اليه وهو الاقوى ولو كان الاكبر غير بالغ تعلق به الوجوب اذا بلغ
وفيها في شرح هل يقضي عن المراة ما فاتها فيه المراد انه هل يجب على ولي المراة قضاء ما فاتها من الصوم اذا تمكنت منه
قضاء كالرجل وينشاء التردد من استواء الذكور والاناث في الاحكام غالبا وما يلوح من روايتي ابي بصير وغيرهما من
انتفاء النص الصريح واصالة البراءة فلا يجب وهو الاصح وفي شرح قوله فان لم يكن له ولي او كان الاكبر انثى سقط القضاء
وقيل يتصدق عنه عن كل يوم بمد من تركته ما هذا لفظه لو لم يكن للميت الا انثى لم يجب القضاء عليها ولو كان له ذكر
واناث وكان الاكبر انثى تعلق القضاء بالولد الذكور وهذه الصورة مندرجة في العبارة فلا بد من استثنائها والقول
بوجوب الصدقة عن كل يوم بمد من طعام من التركة مع فقد الولي قول الشيخ وجماعة وهو احوط وفي شرح قوله ولو كان
عليه شهران صام الولي شهرا وتصدق من مال الميت عن شهر ما هذا كلامه اي لو وجب على الميت شهران متتابعان سواء
كانا على التعيين او التخيير لكونهما في كفارة مخيرة تخير الولي فان شاء صامهما وان شاء صام شهرا وتصدق عن الشهر الثاني

من تركة الميت عن كل يوم مد من طعام على الاصح وقيل يتعين صوم الوليين ولا ريب انه احوط وفي تعليقاته على الارشاد
ولو لم يكن الاكبر بالغا تعلق به وجوب القضاء عند البلوغ وفيها في شرح تقسطا بالتقسيط وان اتحد الزمان اى وان اتحد
زمان قضائهم لعدم وجوب الترتيب في الصوم بخلاف الصلوة فلا يقضيها الوليان بالتوزيع في زمان واحد وفي شرح
ويوم الكسر واجب على الكفاية اى اليوم الذى يبقى بعد التوزيع ولا يمكن التوزيع في المجموع الا بكسر كالخامس للاولياء اثنا
والعاشر وهم ثلثة الواجب على الكفاية بالنسبة الى الاولياء بمعنى ان الجميع مخاطبون بفعله ويسقط الخطاب بفعل بعض
ولا ريب ان وجوب عينى لكن يبيت نقل للاولياء حصل لهما الحقه بالواجب على الكفاية وفي شرح ولو كان الاكبر
انثى لم يجب عليها ويتصدق عن كل يوم بمد من تركته ولم يكن الانثى ولا قضاء ولو كان له ذكور واناث وكان الاكبر
انثى تعلق وجوب القضاء بالولد الاكبر وهذه الصورة مندرجة في العبارة فلابد من استثنائها والقول بوجوب الصدقة
عن كل يوم بمد من طعام في التركة مع فقد الولى قول الشيخ وجماعة وهو احوط وفي شرح قوله ولو كان عليه شهران متتابعان
صام الولى شهرا وتصدق من تركة الميت عن آخر ما هذا عبنه اى لو وجب على الميت شهران متتابعان سواء كانا
على التعيين او التخيير لكونهما في كفارة مخيرة تخير الولى فان شاء صامهما وان شاء صام شهرا وتصدق عن شهر
من تركة الميت عن كل يوم بمد على الاصح وقيل يتعين صوم الوليين على التعيين وفي ذلك بعد لان عنوان العبارة
السالفة ولا يقضى الولى الا ما تمكن من قضائه الا ما يفوت بالسفر فانه يقضى ولو مات مسافرا على رواية منصور بن
حازم عن ابي عبد الله عليه السلام في الرجل يسافر في شهر رمضان فيموت قال يقضى عنه وان امراة حاضت في شهر رمضان
فمات لم يقض عنها وكذا المريض قيل السر في وجوب القضاء على المسافر خاصة تمكن المسافر من الاداء وهو ابلغ من التمكن
من القضاء بخلاف المريض والحائض ويشكل الفرق في السفر الواجب ومن ثم ذهب جماعة من الاصحاب الى اعتبار التمكن من
القضاء ووجوب القضاء عنه كغيره ولو تمكن الاقامة في اثناء السفر هو الاقوى والرواية مع صحة سندها يمكن حملها على
الاستحباب او على الوجوب لكون السفر معصية فان بعد وفيه بعد ان عنوان هو اكبر اولاده الذكور وهذا كلامه وهذا هو
المشهور بين المتأخرين والمراد بالاكبر من ليس هناك ذكر اكبر منه فلو لم يخلف الميت الا ذكرا تعلق به الوجوب وهل يشترط
في تحمله بلوغه حين موت ابيه فلو كان صغيرا لم يجب عليه شيء وان بلغ وانه يراعى الوجوب بلوغه فيتعلق به مع تمكنه
والمعتبر بالاكبر بالسن عند الاشتراك في البلوغ وعدمه اما لو اختص احدهما بكبر السن والآخر بالبلوغ بالانبات او الاحتلام
ففي تقديم ايهما نظر اقربه تقديم البالغ ولو لم يكن هناك ولى بالوصف المذكور لم يجب القضاء على باقي الورثة وان كانوا
اولادا اقتصارا في وجوب ما خالف الاصل على موضع الوفاق ولانها في مقابلة الحبوة وذهب جماعة من القدماء واختاره
الشهيد في س وبعض المتأخرين الى وجوب القضاء عند عدم الولد الذكر على كل وارث حتى المعتق وضامن الجريرة والزوج
والزوجة ويقدم الاكبر فالاكبر ثم الاناث كذلك وهو احوط وفي شرح العبارة السالفة ولو كان له وليان متساويان
في السن تساويا في القضاء وفيه تردد ما هذا عينه منشاء التردد من انتفاء الاكبر في صورة الفرض لاستوائهم في السن
ومن صدقه على الجميع وان كان واحد لو انفرد تعلق به الوجوب فلا يسقط ذلك بانضمام غيره اليه وهو الاقوى فعلى هذا
يسقط عليهم الفائت بالسوية فان انكسر منه شيء وجب عليهم كفاية ويصير علينا عند عدم قيام احد به ولو كان الفائت
من قضاء رمضان فصاماه معا وافطرا منه بعد الزوال ففي وجوب الكفارة عليهما او وجوب واحدة بالسوية او
كونها فرض كفاية كالاصل اوجه اوجهها عدم الكفارة ولو افطر احدهما فلا شيء عليه اذ الظن بقاء الآخر والا اثم

ولو تبرع

كتاب الصلاة

ولو تبرع احدهما بالجميع او استاجرا ثالثا او احدهما الآخر فالاقرب الجواز وهو شرح قوله ولو تبرع بالقضاء بعض سقط ما هذا
لفظه ويمكن ان يريد به تبرع بعض الاولياء المتساويين في السن بناء على الوجوب عليهم جميعا وتبرع اجنبى عن الولى مطلقا وما
هو اتم ووجهه السقوط المقتضى وهو براءة ذمة الميت من الصوم ويحتمل عدم الاجزاء لان المكلف به هو الولى فلا يجزى فعل غيره
عنه لظاهر الآية ولو صام الاجنبى باذن الولى او احد الوليين باذن الآخر فالاولى بالجواز وفي شرح قوله وهل يقضى عن
المراة ما فاتها فيه تردد وما هذا عينه منشاؤه من اشتراك الذكور والاناث في الاحكام غالبا وظاهر رواية ابي بصير ومن اصالة
البراءة وانتفاء النص الصريح والاول اولى والثاني اقوى وحيث لم يوجب على الوارث القضاء لو اوصى به الميت وجب انفاذ
وصيته وقضاؤه عنه ولو لم يوص به فالمشهور عدم الوجوب خلافا لابي الصلاح حيث جعله كالحج وفي شرح قوله اذا لم يكن
له ولى وكان الاكبر انثى سقط القضاء وقيل يتصدق عليه عن كل يوم بمد من تركته ما هذا كلامه هذا مبنى على تخصيص
الولى بالولد الذكر كما مر ووجه سقوط القضاء حينئذ اصالة عدم الوجوب واما الصدقة فاوجبها الشيخ وجماعة كما ذكره
تتصدق عنها الميت وجعلها قولا لعدم النص الصريح بها على هذا الوجه فان الموجود في ذلك رواية ابي مريم الانصارى وهي
متضمنة لتقديم الصدقة على قضاء الولى وعمل بها المرتضى والجماعة لا يقولون بترتيبها واعلم انه متى كان الاكبر انثى
وكان الذكر دونها في السن والقضاء متعلق به مع بلوغه قضاء ومع عدمه عند بلوغه كما مر وانما يسقط القضاء مع
كون الاكبر انثى اذا لم يكن بها الا اناث او لم يكن بها عنى ها على ما فسرنا به الاكثر من ان المراد به انه ليس هناك اكبر سواه
وهذه الصور كلها داخلة في عبارة المص ومقتضيه لسقوط القضاء في الجميع وليس كذلك فكان عليه ان يستثنى الاولى ويستثنى
او ولا ولى الا تم الا ان يذهب المص الى ان المراد بالولى هو الاكبر ان كان ذكرا والا فلا كما يظهر كلامه فلا يجى على تقدير كون
الاكبر انثى عليها ولا على الذكر الصغير وان كان بالغا ثم اطلاقه هنا الآن الاجود الاول والمقام الثاني في ذكر النصوص
الواردة في المقام فنقول منها الصحيح المروى في ف عن ابن ابي عمير عن حفص بن البخترى عن ابي عبد الله عليه السلام في الرجل
يموت وعليه صلوة او صيام قال يقضى عنه اولى الناس بميراثه قلت فان كان اولى الناس امراة فقال لا الا الرجال ومنها
المعتبر المروى في في ايضا عن حماد بن عثمان عمن ذكره عن ابي عبد الله عليه السلام في الرجل يموت وعليه دين من شهر رمضان
من يقضى عنه قال اولى الناس به قلت فان كان اولى الناس به امراة قال لا الا الرجال ومنها الصحيح المروى في يب ايضا
عن محمد بن يحيى عن محمد والظاهر ان المراد منه محمد بن الحسن الصفار قال كتب الى الاخير والمراد به مولانا الحسن العسكرى
ووقع التصريح بهما في الفقيه كما ستقف عليه فعلى هذا يكون المراد ان محمد بن الحسن الصفار قال كتبت الى مولانا الامام ابي
محمد الحسن العسكرى عليه السلام رجل مات وعليه قضاء من شهر رمضان عشرة ايام وله وليان هل يجوز لهما ان يقضيا عنه جميعا
خمسة ايام احد الوليين وخمسة ايام الآخر فوقع عليه السلام يقضى عنه اكبر وليه عشرة ايام ولاء ان شاء الله وفي الفقيه
باسناده الى محمد بن الحسن الصفار وطريقه اليه صحيح هكذا وكتب محمد بن الحسن الى ابي محمد الحسن بن على عليه السلام في رجل مات الى
آخر ما في الكافي ثم قال ره وهذا التوقيع عندى مع توقيعاته الى محمد بن الحسن الصفار بخطه وبه صرح في مواضع من الفقه
منها ما قد سمعته ومنها ما في اواخر باب غسل الميت من طهارة الفقيه قال وكتب محمد بن الحسن الصفار الى ابي محمد الحسن
بن على عليه السلام كم حد الماء الذى يغسل به الميت كما رووا ان الجنب يغتسل بستة ارطال من ماء والحائض بتسعة
ارطال فهل للميت حد من الماء الذى يغسل به فوقع عليه السلام حد غسل الميت يغسل حتى يطهر ان شاء الله وهذا التوقيع في
جملة توقيعاته عندى بخطه عليه السلام في صحيفة ومنه ما ذكر في باب الرجلين يوصى اليهما فينفرد كل واحد منهما بنصف التركة من

من الكتاب الوصايا من الفقيه قال كتب محمد ابن الحسن الصفار الى ابى محمد الحسن بن على ع رجل اوصى الى رجلين ايجوز لاحدهما
ان يتفرد بنصف التركة والاخر بالنصف فوقع لا ينبغى لهما ان يخالفا الميت ويعملان على حسب ما امرهما انشاء اسره وهذا التوقيع
عندى بخطه ع ومنها الصحيح المروى فى في ايضا عن محمد بن مسلم عن احدهما ع قال سالته عن رجل ادركه رمضان و
هو مريض فتوفى قبل ان يبرا قال ليس عليه شئ ولكن يقضى عن الذى يبرا ثم يموت قبل ان يقضى ومنها المعتبر المروى
فيه ايضا عن ابان بن عثمان عن ابى مريم الانصارى عن ابى عبد الله ع قال اذا صام الرجل شيئا من شهر رمضان ثم
لم يزل مريضا حتى مات فليس عليه شئ وان صح ثم مرض ثم مات وكان له مال تصدق عنه مكان كل يوم بمد وان لم يكن
له مال صام عنه وليه ورواه فى الفقيه باسناده الى ابان بن عثمان وطريقه اليه صحيح سند الفقيه اقوى مما فى في
ومنها ما رواه فى الفقيه مرسلا عن مولانا الصادق ع انه قال اذا مات الرجل وعليه صوم شهر رمضان فليقض
عنه من شاء من اهله ومنها الصحيح المروى فى في والفقيه عن ابى حمزة عن ابى جعفر ع قال سالته عن امراة مرضت
فى شهر رمضان او طمثت او سافرت فماتت قبل ان يخرج شهر رمضان هل يقضى عنها قال اما الطمث والمرض فلا واما
السفر فنعم ومنها الصحيح المروى فى يب عن ابى مريم عن ابى عبد الله ع اذا مرض الرجل رمضان فلم يزل مريضا حتى
يموت فليس عليه شئ وان صح ثم مرض حتى يموت فكان له مال تصدق عنه وان لم يكن له مال تصدق عنه وليه
ومنها الموثق المروى فى يب ايضا عن على بن الحسن بن فضال عن محمد واحمد ابنى الحسن عن ابيهما عن عبد الله بن
بكير عن بعض اصحابنا عن ابى عبد الله ع فى رجل يموت فى شهر رمضان قال ليس على وليه ان يقضى عنه الصيام
فان مرض ولم يصم شهر رمضان فلم يزل مريضا حتى مضى رمضان وهو مريض ثم مات فى مرضه ذلك فليس على وليه
ان يقضى عنه الصيام فان مرض ولم يصم شهر رمضان ثم صح بعد ذلك فلم يقض ثم مرض فمات فعلى وليه ان يقضى عنه
لانه قد صح فلم يقض ووجب عليه اعلم ان قوله فى صدر السند الحسن بن فضال نسبة الى الجد اذ الحسن والده على والمناسب
الحسن بن على بن فضال لكن نسبة الحسن هنا الى جده هذا فى الاسانيد غير عزيزة والظاهر ان محمد واحمد فيها ولداه
فان للحسن بن على بن فضال ابناء منهم على ومنهم محمد ومنهم احمد فان الكشى حكى عن محمد بن مسعود انه قال عبد الله بن
بكير وجماعة من الفطحية هم فقهاء اصحابنا ثم ذكر منهم على واحمد ومحمد بنو الحسن بن على بن فضال وهو يروى عن
عبد الله بن بكير وهما من اصحاب الاجماع فلا يضر الارسال ومنها الصحيح المروى فى يب ايضا عن ابى بصير عن ابى عبد الله ع
قال سالته عن امراة مرضت فى شهر رمضان وماتت فى شوال فاوصتنى ان اقضى عنها قال هل برئت من مرضها
قلت لا ماتت فيه قال لا يقضى عنها فان الله لم يجعله عليها قلت فانى اشتهى ان اقضى عنها وقد اوصتنى بذلك
قال كيف تقضى شيئا لم يجعله الله عليها فان اشتهيت ان يقوم لنفسك فصم ومنها ما رواه فى يب ايضا عن
منصور بن حازم عن ابى عبد الله ع فى الرجل يسافر فى شهر رمضان فيموت قال تقضى عنه وان امراة حاضت فى شهر
رمضان فماتت لم يقض عنها والمريض فى رمضان ولم يبرا حتى مات لا يقضى عنه ومنها الموثق المروى فى يب ايضا
عن محمد بن مسلم عن ابى عبد الله فى امراة مرضت فى شهر رمضان او طمثت او سافرت فماتت قبل ان يخرج رمضان
هل تقضى عنها فقال اما الطمث والمرض فلا واما السفر فنعم ومنها الموثق كالصحيح المروى فى زيادات يب عن
عن ابى بصير قال سالت ابا عبد الله ع عن رجل سافر فى رمضان فادركه الموت قبل ان يقضيه قال يقضيه
افضل اهل بيته ومنها المعتبر المروى فى في عن الحسن بن على الوشاء عن ابى الحسن الرضا ع قال سمعته يقول اذا

مات رجل وعليه صيام شهرين متتابعين من علة فعليه ان يتصدق عن الشهر الاول ويقضى الشهر الثانى هذه هى النصوص
المتعلقة بالمسئلة التى اوردناها فى هذا المقام وستقف على غيرها مما ستقف عليه فى بعض المباحث الاتية
باعانة الله سبحانه والمقام الثالث فى تحقيق الجواب فى الفروض المفروضة فى السؤال المذكور پس ميكوئيم منقح مقام ود
تحقيق جواب مقتضى اين كلام است در چند مطلب اول انست هرگاه والد كسى متوفى شود وبر ذمه او نمازى بوده باشد
ايا واجبست بر فرزند تدارك ان بان نماز نمايد يا چه جواب اگرچه توهم ميشود از بسيارى از عبارات مذكوره در
كتاب صوم عدم وجوب تدارك نماز بكه در ذمه والد بوده باشد نظر باينكه حكم بوجوب فرموده اند نسبت بصوم و
علم لزوم است نسبت بصلوة مثل عبارت مقنع وفقيه وانتصار وانتصار وجمل العقود وكافى وابى الصلاح وغير ايشان قال
فى المقنع اذا مات رجل وعليه صيام فعلى وليه ان يقضى عنه الى اخر عباراتنا السابقة وفى فى من مات وعليه
عليه شئ من ضروب الصوم لم يؤده مع تمكن فرضه عليه وتفريطه فيه فعلى وليه القضاء عنه لكن حكم چنين بنيست
بلكه لزوم تدارك چنانكه در صوم ثابت است در صلوة نيز ثابت است وكلام بسيارى از فقها اگرچه موهم اختصاص است
بصوم در كتاب صوم لكن تصريح بتعميم فرموده اند صوم وصلوة در مباحث ديگر در مقام بيان مسئله حبوه فلاحظ
العبارات السالفة من المقنعة ويتدلة والمهذب لابن البراج وغيرهم من العبارات السالفة اگرچه بسيارى تصريح
بان در غير كتاب ارث نفرموده اند لكن مرحوم شيخ در كتاب مبسوط وابن ادريس در سرائر وابن زهره صاحب جامع و
شيخ در دروس وبيان وذكرى وصاحب موجز در صوم وغير هم در مباحث صلوة وغيرهم تصريح بان فرموده اند قال فى
من فاتته صلوة فريضة لمرض لم يزل عقله لزمه قضاؤها فان ادركته الوفات وجب على وليه القضاء عنه وان شئت
فلاحظ غيره فى جملة العبارات السالفة والمستند فى ذلك مضافا الى الاجماع عليه فى الغنية الصحيح السالف عن حفص
بن البخترى عن ابى عبد الله ع فى الرجل يموت وعليه صلوة او صيام الشامل بجميع الصور المفروضة من غير استفصال
فى مقام السؤال مع قيام الاحتمال يفيد شمول الحكم فى جميع محتملات السؤال ولم اظفر فى النصوص ما اشتمل على لفظ
الصلوة غير هذا الحديث والحديث الاتى الذى رواه ابن طاوس عن عبد الله بن سنان ولعل المستند الاول هو
ان الاصل براءة ذمة الولد الا اذا ثبت خلافه والقدر الثابت هو قضاء الصلوة الذى فاتت منه فى مرض موت
الوالد لا طباقهم عليه واما غيره فلا وجوابه هو ان ذلك انما يحسن عند عدم ملاحظة الصحيح المذكور واما معها
فلا كما لا يخفى لكن ابن ادريس مشى على اصله من عدم حجية خبر الواحد فهو مواخذ باصله لا بفتواه ويمكن التفرقه
بينه وبين صاحب الجامع هو ان كلامه يفيد وجوب القضاء على الابن للصلوة التى فاتت من الوالد فى مرضه سواء
كان مرض موت ام لا كما هو المدلول عليه بكلام طريح فى الاختصاص بالاول فعلى هذا يكون فى المسئلة اقوال اربعة و
المستند فى الثالث هو ان المتبادر من قوله وعليه صلوة هو ما فاتت منه فلا يشمل مثل ما كانت عليه باجارة
وغيرها بل شموله لما اخل به متعمدا فيه كلام والجواب عنه مع التبادر سيما بعد الالتفات الى العموم المستند
الى ترك الاستفصال مطلب ثانى در بيان اينست كه ايا حكم مذكور كه عبارت از وجوب قضاى صلوة فائته بوده
باشد مختص است بولد يا ثابت است نسبت بكل اقارب ميكوئيم تشكيكى در ثبوت در حق ولد نيست كلاميكه هست
نسبت بغير ولد است تحقيق اين مطلب محتاج است به بسط كلام پس ميكوئيم مسئله منصوص ميشود بچند صورت اول انكه
كسى فوت شده فرزندى ندهد نداشته باشد ونيست لكن والد دارد وهمچنين والده داشته باشد چنانكه ممكن است

که والده تنها داشته باشد یا نه والد در صورت اول که میت منفی الولد است و وارث او والد است خواه مجتمع باشد
با والده یا منفرد بوده باشد در اینصورت مقتضای حدیث مذکور آن است که قضای صلوة ثابته در ذمه میت
واجب بوده باشد بر والد لقوله ع یقضی عنه اولی الناس بمیراثه نظر باینکه مقطوع به است اولی ناس بمیراث فرزند
در صورت انتفای ولد او والد او است فنقول ان الوالد فی الفرض المفروض اولی الناس بمیراث المیت فیجب علیه قضاء الصلوة
الثابتة فی ذمة المیت اما الصغری فغنی عن البیان واما الکبری فللحدیث المذکور فلدلالة الحدیث مع صحة سنده
ظاهرة فینبغی الحکم بمقتضاه ولا فرق فی ذلک من انفراد الوالد من الوالدة واجتماعه معها کما لا یخفی لا یقال ان دلالة الحدیث
وان کانت مسلمة لکنه مخالف للاجماع لانا نقول ان مخالفته الاجماع غیر مسلمة اذ القدر المسلم علی فرض تسلیمه عدم
تعرض الاصحاب لذلک ولا یلزم من عدم التعرض الانکار کما لا یخفی علی اولی التامل والانظار علی انا لا نسلم عدم تعرض الاصحاب
لشمول کلام شیخ الطائفة وغیره لذلک ایضا قال ومن فاتته صلوة فریضة لمرض لا یزیل عقله لزمه قضاؤها فان
ادرکته الوفاة وجب علی ولیه القضاء عنه انتهی ومعلوم ان الولی شامل للوالد ایضا بل اطلاقه علیه لو لم یکن
اولی من اطلاقه علی الابن فلا اقل من المساوات لظهور فساد دعوی اولویة عکسه وکذا الحال فی عبارة الغنیة
قال من مات وعلیه صلوة وجب علی ولیه القضاء عنه نعم ان الابن مذکور فی کثیر من عباراتهم لکنه باعتبار
بیان الحکم فی الحبوة وهی لما کانت مختصة بالابن خصوا بالذکر واضافوا الیه لزوم قضاء الصلوة علیه ایضا فلا
کلماتهم السالفة حتی یتضح لدیک الحال وستقف علی مزید کلام فی هذا المطلب فی قضاء الصوم مطلب دیگر آن است
که میت منفی الولد باشد بلکن وارث او منحصر باشد در والده یا والده مثل والد است در این حکم یا جزء الظاهر
این است که حکم در حق والده ثابت نبوده باشد نظر باینکه مقتضی ثبوت حکم منحصر است در صحیحه مذکوره وان نص
است در اختصاص مذکور و عدم ثبوت آن در حق اناث لقوله ع لا الا الرجال ظاهر آن کلام شیخ صدوق و والد بزرگوار
ایشان و شیخ مفید ثبوت قضا است اگرچه کلام این بزرگواران در صوم است لکن ظاهر این است که فرقی نباشد ما
بین مقامین کلام در مسئله مذکوره خواهد شد صورت ثانیه آن است که والد جمع شده باشد با جهات ولد با کثر
در اینصورت وجوب قضا در حق ولد خواهد بود نه والد نظر باینکه اولی بمیراث در چنین صورت ولد است ظاهر این
است که مراد از اولی بمیراث اکثر ارثا بوده باشد چنانچه نظیر این را فقها در مباحث صلوة میت تفسیر باین نموده اند
صورت ثالثه آنست که والد جمع شده باشد با بنت ولد قضا در اینصورت اکثر ارثا والد خواهد بود پس اولی
بمیراث والد خواهد بود بنا بر این در چنین صورت وجوب قضاء صلوة ثابت در حق او خواهد بود صورت رابعه
آنست که والد جمع شده باشد با پنج ولد در این صورت والد و ولد مساوی در ارث خواهند بود نظر باینکه هر یک
مستحق سدس میباشد در این حکم بتوزیع است یا بقرعه حکم آن انشاء الله مبین خواهد شد مخفی نماند آنچه مذکور
شد ظاهر میشود حکم در صورتیکه وارث منحصر بوده باشد در برادر یا در جد یا در عم یا در خال و همچنین است حال
در صورت اجتماع بعضی با دیگری چنانچه وجه آن با دنی تاملی ظاهر میشود پس هرگاه وارث منحصر بوده باشد در برادر
در اینصورت متعین میشود اولی بمیراث او خواهد بود و همچنین است حال هرگاه وارث جد بوده باشد یا خواهر یا
عم جمع شود با عمه پس مقتضای حدیث صحیح آن است که قضای صلواتیکه بر ذمه میت است در صورت مذکوره
بر برادر یا جد یا عم یا خال بوده باشد و اما هرگاه وارث منحصر در خواهر یا در عمه یا خاله بوده باشد پس حکم آن ظاهر

میشود

میشود از آنچه مذکور شد در صورت انحصار وارث در والده کما لا یخفی علی المتامل مطلب ثالث در بیان مشارکت مادر است
با والد در این حکم یا عدم آن است یعنی هرگاه نمازی در ذمه مادر بوده باشد و فوت شود آیا لازم است قضای آن نمازها
بر فرزند ذکور او یا نه حکم خالی از اشکال نیست نظر باینکه مذکور شد که مقتضای حدیث صحیح آن است که بر برادر لازم است
در صورتی که اولی بارث میت بوده باشد قضای صلوة که در ذمه مادر بوده باشد بر فرزند بطریق اولی لازم خواهد
بود و عموم عبارت مبسوط و غنیه مقتضی لزوم در محل کلام است و تذکیر ضمایر در عبارت خالی از آن نیست نظر برعایت ظاهر
من موصولة قال فی ط من فاتته فریضة لمرض لا یزیل عقله لزمه قضاؤها فان ادرکته الوفاة وجب علی ولیه القضاء
عنه وفی الغنیة من مات وعلیه صلوة وجب علی ولیه قضاؤها آنچه مذکور شد وجه لزوم بود و اما عدم لزوم پس وجه
آن اصالة براءة ذمه مکلف است پس تکلیف بحدیث نظر باینکه مورد آن رجل است چنانچه سابق اشاره شد و تمسک بآن در
محل فعل کلام صحیح نیست پس اصالة البراءة باقیست بغیر معارض پس عمل بمقتضای آن لازم است ممکن است جواب
از این باین نحو که غایت آنچه که از این لازم می آید آنست که تمسک بمنطوق حدیث در این مقام ممکن نیست و از این لازم
نمی آید عدم صحت تمسک بعنوان اطلاق نظر بثبوت دلالت مفهوم بطریق اولی چنانچه دانسته شد لکن نظر باینکه
قیاس بطریق استدلال است از حکم مذکور نسبت بغیر مذکور باین معنی ثبوت حکم نسبت بمسکوت عنه بطریق اولی
پس صحت استدلال موقوفست بر ثبوت حکم در منطوق مذکور تا تعدی شود از آن بغیر مذکور و ما نحن فیه صحت
استدلال موقوفست بر اینکه لازم بوده باشد بر برادر در صورتی که اولی بارث بوده باشد قضای نمازهای که بر ذمه
برادر بوده باشد و این مطلب اگرچه مدلول علیه بحدیث صحیح مذکور چنانچه مذکور شد لکن کلامی که در این مقام است
این است که چنین حکمی معمول علیه نزد فقها نیست بلکه اجماع بر خلاف آن منعقد است بنا بر این پس اعتماد بحدیث در
این باب ممکن نخواهد بود پس عمده در این مقام تحقیق این مطلب است میگوئیم اگرچه ظاهر میشود از ظواهر جمله از
عبارات عدم تسلیم حکم مذکور قال فی ط والولی هو اکبر اولاده الذکور وفی یه فان لم یقض المریض ومات من مرضه الذی
افطر فیه یجب لولده الاکبر من الذکور ان یقضی عنه ما فاته من الصیام ولیس ذلک بواجب علیه فان برء من مرضه
ذلک ولم یقض ما فاته ثم مات وجب علی ولیه ان یقضی عنه الی آخر ما تقدم والتصریح فی الاول بالولد الاکبر دلیل
علی ان المراد بالولی فیما بعد ذلک هو ذلک لا غیر وفی الانتصار والولی هو اکبر اولاده الذکور وفی السرائر فالواجب علی ولیه وهو اکبر
اولاده الذکور الی آخر ما تقدم وفیه ایضا انما اجماعنا منعقد علی ان الوالد یتحمل ولده الاکبر ما فرطه فیه من الصیام
ویصیر ذلک تکلیفا للولد وکل ما یفوته من صلوة فی مرضه الذی توفی فیها فانه یجب علی الولد الاکبر قضاء ذلک
عنه وفی الجامع یقضی الابن ما فات اباه من صلوة مرضه وفی الشرایع والولی هو اکبر اولاده الذکور وفی المعتبر
یقضی عن المیت اکبر اولاده الذکور ما فاته من الصیام بمرض وغیره وفی المنتهی والذی یقضی عن المیت هو اکبر اولاد
الذکور ما فاته من الصیام بمرض وغیره وفی المنتهی والذی یقضی عن المیت وهو اکبر ولده الذکور ما فاته من
صیام بمرض وغیره وفی التلخیص یقضی عن المیت اکبر اولاده الذکور وفی الارشاد وجب علی ولیه القضاء وهو اکبر
اولاده الذکور وفی السرائر یقضی عن المیت هو اکبر اولاده الذکور سواء فاته بمرض وغیره وفی کره والذی یقضی
عن المیت هو اکبر اولاده الذکور وفی عد وجب علی ولیه وهو اکبر اولاده الذکور القضاء عنه وفی التمه اذا
تمکن من القضاء ثم مات قضی عنه اکبر ولده الذکور مخفی نماند عبارات مذکوره باسرها صریح است در اینکه کسیکه

قضا برا و واجب هست اکبر ذکور اولاد است و مراد از ولی در این مقام اینست پس در صورت فوت ولد بر والد لازم نیست
قضای فایته فرزند را بعمل آورده باشد و همچنین است حال در برادر نسبت ببرادر و هکذا پس حکم در مقیس
مسلم الثبوت نیست متحصل است بثبوت حکم در مقیس که مسکوت عنه بوده باشد فرع ثبوت است در مقیس علیه
ممکن است جواز این با این معنی تفسیر ولی در این مکان و مقام باکبر ذکور اولاد نیست اگرچه صادر شده است از معصوم
شیخ طائفه قدس الله تعالی روحه و متابعت ایشان نموده اند اکثری من تاخّر از ایشان لکن نظر باینکه ما حال ما خذی
بجهت تعیین مذکور ندیده ایم اعتماد باین عنوان نمود خصوصا در صورتیکه مخالف بوده باشد با ظاهر حدیث صحیح
و غیره و در دیده ای برای تفسیر التفات عبثله حبوه بوده باشد نظر باینکه اخبار معتبره وارد است در اینکه
ثیاب میّت و مصحف و خاتم و شمشیر میّت مختص باکبر ذکور اولاد میّت است و در این مقام تصریح فرموده اند باینکه لازم است
بر اکبر ذکور از اولاد قضای صوم و صلوة میت باین سبب در کتاب صوم و غیره تفسیر ولی نموده اند باکبر ذکور از اولاد
توضیح این اجمال مقتضی این است که گفته شود مقتضای حدیث صحیح و غیره مروی مکافی است که قضای عبادت
روزه میت لازم است برکسی که اولی بمیراث میّت بوده باشد حدیثین در سابق مذکور شد حدیث اوّل حدیث صحیح است
که روایت نموده ابن ابو عمیر از حفص بن البختری عن ابی عبد الله ع فی الرجل یموت و علیه صلوة او صیام قال یقضی
عنه اولی الناس بمیراثه الخ و حدیث ثانی باز مروی از کتاب مزبور است از حماد بن عثمان عمّن ذکره عن ابی
عبد الله ع قال سالته عن الرجل یموت و علیه دین من شهر رمضان من یقضی عنه قال اولی الناس بمیراثه
الی آخر ما سلف ثقة الاسلام روایت فرموده این حدیث را از حسین بن محمد عن معلی بن محمد عن الحسن بن علی الوشاء
عن حماد بن عثمان عمّن ذکره عن ابی عبد الله ع اشکالی در این سند نیست مگر از دو وجه اول بجهة معلی بن محمد
و ثانی بجهة ارسال لکن هیچ یک مضر نیست اما معلی پس بجهة آنکه مرحوم علامه مجلسی ره و غیره تصریح فرموده اند
باینکه او از مشایخ اجازه بوده است و اما ارسال پس بسبب آنکه حماد بن عثمان که مرسل است از اصحاب اجماع
است و ظهور دلالت در حدیث اختصاص حکم باولاد بحدیست که محتاج باظهار نیست چنانچه مفصلا بیان شد
مجملا مدلول علیه بحدیث صحیح آن است که قضای صلوة که در ذمه میّت است بر کسی است که اولی بارث بوده باشد
و این معنی چنانچه صادق است بر ولد که هست صادق است بر اخ چنانچه که هست صادق است بر عم و هکذا چنانچه
این لفظ وارد شده است در صلوة میّت فرموده یصلی علی الجنازة اولی الناس بها و عمل فرموده این لفظ را در آن
مقام بمعنی که مذکور شد با آنکه حمل لفظ مذکور در حدیث صحیح در محل کلام باین معنی اولی است تنقیح الکلام یستدعی
ان یقال ان الالفاظ المذکورة فی النصوص الواردة فی هذا المطلب ای فی القاضی للصلوة المقضیة و الصوم المقضی
مختلفة منها ما فی الصحیح المذکور من قوله ع یقضی عنه اولی الناس بمیراثه و منه قوله ع فی المرسل المعتبر اولی الناس
به فی جواب من یقضی عنه اذ المذکور فی الصحیح یدل علی انه علی حذف المضاف و منها انه افضل اهل المیت کالموثق
السالف عن ابی بصیر قال سالت ابا عبد الله ع عن رجل سافر فی رمضان فادرکه الموت قبل ان یقضیه قال یقضیه
افضل اهل بیته و منها انه ان شاء من اهله کالمرسل السالف اذا مات الرجل و علیه صوم شهر رمضان فلیقض
عنه من شاء من اهله و منها انه ولیه کالموثق المتقدم فان مرض فلم یصم شهر رمضان ثم صحّ بعد ذلک
فلم یقض ثم مرض فمات فعلی ولیه ان یقضی عنه و مثله روایة ابی مریم الانصاری لکن بعد ان لم یکن للمیت مال

یتصدق

کتاب الصلوة

یتصدق عنه قال و ان لم یکن له مال صام عنه ولیه و منها اکبر ولیه کقوله ع فی المکاتبة الصحیحة السالفة یقضی عنه
اکبر ولیه و منها الامر باتیان القضاء من غیر تعیین القاضی کصحیحة محمد بن مسلم السالفة انه قال ع لیس علیه شیء و
لکن یقضی من الذی یبراء ثم یموت قبل ان یقضی و روایة منصور بن حازم عن ابی عبد الله ع فی الرجل یسافر فی
شهر رمضان فیموت قال یقضی عنه الی ما سلف و منه صحیحة ابی حمزة قال سالته عن امراة مرضت فی شهر رمضان
او طمثت او سافرت فماتت قبل ان یخرج شهر رمضان هل یقضی عنها قال اما الطمث و المرض فلا و اما السفر فنعم و مثلها
موثقة محمد بن مسلم السالفة اذا علمت ذلک نقول احسن النصوص المذکورة سندا و اظهرها دلالة صحیحة حفص بن
البختری اذ مضمونها ان المراد بالقضاء عن المیت هو اولی الناس بمیراثه و قد تقدم ان المراد منه اکثر ارثا و لا منافاة
بینه و بین الالفاظ الباقیة لامکان ارجاع الکل الیه اما ما اشتمل علی الامر بالقضاء من غیر تعیین القاضی فظاهر لوضوح
ان عدم تعیین القاضی فیکون مبینا لذلک و اما ما اشتمل علی انه افضل اهل بیته فکذلک ایضا لوضوح انه لیس المراد منه
الافضل بحسب العلم او بحسب الزهد لانتفاء المناسبة فیکون المراد ما ذکرناه فیحمل علی ان المراد منه افضل اهل بیته
و ابناء هم بالاضافة الیه و مصداقه فی الاغلب هو ما کان اکثر ارثا کما لا یخفی و اما ما اشتمل علی انه من شاء من اهله
فلان التعارض بینه و بین ما قدمناه من تعارض المطلق و المقید لوضوح ان من شاء اعم من ان یکون اولی بمیراثه و غیره
فیحمل علی الاول للصحیحة المذکورة و اما ما اشتمل علی الولی فلانا لم نجد فی النصوص الواردة فی المقام تفسیر الولی
فیکون مجملا و ما ذکرناه مبین له فیما فصلناه تبین لک ان ما ذکره فخر المحققین قدس سره روحه فی عبارته السالفة
فی مقام الاستدلال علی اشتغاله بالقضاء علی الابن حقیق بالنص علی اکبر الذکور غیر معلوم الصحة لانا لم نجد فی شیء من
النصوص ما اشتمل علی ذلک فکلامه لا یخلو من غرابة و اغرب منه ما ذکره بعد ذلک حیث قال و قد دلت الروایات
الصحیحة علی تفسیر الولی بانه اکبر اولاده الذکور و نحن لم نظفر علی روایة ضعیفة اشتملت بذلک فضلا عن الروایات
الصحیحة فنقول ان تفسیر الولی باکبر الذکور فی محل الکلام غیر معلوم الوجه علی ما اومأنا الیه مما ورد فی مسئلة
الحبوة من انها للاکبر الذکور من الاولاد فالمناسب ان یکون هو المامور بالقضاء لکن التاسیس علی هذا یمکن التعویل
علیه لا سیما فی مقابلة الصحیحة الظاهرة الدلالة علی خلافه فیما ابرزناه تبیّن ان ما ذهب الیه شیخنا المفید قدس
الله نفسه روحه السعید مقرون بالصواب قال فی المقنعة اذا مات انسان و قد صام من شهر رمضان بعضه فانه
ینبغی للاکبر من ولده من الرجال ان یقضی عنه بقیة الصیام فان لم یکن له ولد من الرجال قضی عنه اکبر اولیائه من
اهله و اولاهم به و افقه شیخنا الشیخ نور الله تعالی روحه السعید بعد حکایته عنه و عن القدماء قال فی مس و عند
المفید لو فقد اکبر الولد فاکبر اهله من الذکور فان فقدوا فالنساء و هو ظاهر القدماء و الاخبار و المختار انتهی کلامه
رفع مقامه و لا یخفی علیک ان کلام شیخنا المفید مشتمل علی مطلبین احدهما انه عند فقد اکبر الولد من الذکور یتعلق
قضاء الفائت علی اکبر اهله من الذکور و الثانی هو انه عند فقد الذکور من اهله و اقاربه یتعلق تدارک القضاء
بالنساء من اهله و فی نسبتهما الی ظاهر القدماء تامل لانه قال شیخنا الصدوق فی الفقیه اذا مات رجل و علیه
صوم شهر رمضان فعلی ولیه ان یقضی عنه الی ان قال و ان کان للمیت ولیان فعلی اکبرهما من الرجال ان یقضی عنه فان
لم یکن له ولی من الرجال قضی عنه ولیه من النساء و بمثله افتاه فی المقنع و قد اوردناه عبارته فی اول البحث و حکی
فی الخ عن والده علی ابن بابویه انه قال من مات و علیه صوم شهر رمضان فعلی ولیه ان یقضی عنه و ان کان للمیت

وليان نعلى اكبرهما من الرجال ان يقضى عنه فان لم يكن له من الرجال قضى عنه وليه من النساء ومقتضى هذه الرواية
ثبوت قضاء الميت على ذمته اقاربه ولم يكونوا من ولد الميت كما لا يخفى وهو مقتضى الكلام المحكى عن ابن الجنيد ايضا
قال اولى الناس بالقضاء على الميت اكبر ولده الذكور واقرب اوليائه اليه ان لم يكن له ولد وهو لا فادته على تقديم
الاولاد على غيرهم من الاقارب اولى مما قبله وان كان الظاهر انهما المراد منها ايضا والمحكى عن ابن البراج قال على ولده الاكبر
من الذكور ان يقضى عنه ما فاته من ذلك ومن الصلوة ايضا فان لم يكن له ذكر فالاولى به النساء واما المتابعة الى الظاهر
الاخبار فلما سمعت من قوله ع فى صحيحة حفص ابن البخترى يقضى عنه اولى الناس بميراثه الشامل للاولاد وغيره كما
يخفى وقوله ع فى المرسل المعتبر السالف يقضى عنه اولى الناس به وغيرهما واما نسبته المطلب الثانى الى ظاهر القدماء
كان الامر فيها كما افاده لكن النسبة الى ظاهر الاخبار غير جيدة لكون صحيحة حفص بن البخترى والمرسل المعتبر الناصّ
نصّا على خلافها قال فى الاول قلت فان كان اولى الناس به امراة قال لا الا الرجال ومثله المرسل المذكور ولا طلاق
فى بعض الاخبار بعد هذا التصريح غير ملتفت اليه كما لا يخفى وقد تبين مما ذكرناه انهم بعد اطباقهم على ثبوت الولاية فى ا
لقضاء للاولاد اختلفوا فى انه عند انتفاء الاولاد هل الولاية ثابتة بغيرهم من ذكور اقارب الميت ام لا فذهب
شيخنا المفيد الى الاول وهو ظاهر ثقة الاسلام وشيخنا الصدوق فى الفقيه والمقنع وابن الجنيد وابن البراج و
افاده شيخنا الشهيد فى س فى باب كتاب الصوم وقد سمعت عبارته بعد ان جعله فى كتاب الصلوة منها احوط قال
والاولى هو الولد الاكبر وظاهر الروايات انه الاقرب مط وهو الاحوط وافاده فى كرى ره ايضا قال فى كرى بعد نقل الخلاف
من القول بان الولد الاكبر هذا لفظه وان كان القول بعموم كل ولىّ ذكرا وانثى حينما تضمنته الروايات وفيه يخص
الوجوب بالاكبر وفى قضاء غيره من الاولياء وجه قوى وهو مختار المدارك والذخيرة والكفاية قال فى المدارك مثل
الحديثين المذكورين مقتضاهما عدم اختصاص الوجوب بالولد الاكبر بل تعلقه بالاولى بالميراث من الذكور
مط وبمضمونها افتى ابن الجنيد وابنا بابويه وجماعة ولا باس وفى الذخيرة والكفاية والوقوف على مقتضى الاخبار الحكم
بوجوب القضاء على الولى الذكر سواء كان ولدا ام لا انتهى وهو كما ترى لكن لا وجه التخيير بل على الترتيب لوضوح انه
مقتضى قولهم اولى الناس بميراثه والظاهر انه المراد لكن تسامح فى العبارة كما فى العبارات السالفة من جماعة من قدماء
الاصحاب وذهب شيخ الطائفة الى الثانى فلا يجب قضاء الفائت الا على اكبر الذكور من الاولاد وقد سمعت كلامه فى ط
وية بالحمل والانتصار ووافقه فى لة والسرائر ومع ويع والمعتبر والمنتهى وكره وير والتلخيص وعد والارشاد والتمهيد
ومستندهم الاصل والانتصار فيما خالفه على القدر المتفق عليه وقد عرفت والجواب عنه ما حاصله ان الاصل انما يصار
الى مقتضاه عند انتفاء المعارض وقد عرفته وهو صحيحة حفص بن البخترى ومرسلة حماد بن عثمان السالفتان وكذا
ما رواه شيخنا الشهيد فى كرى عن ابن طاوس انه روى عن عبد الله بن سنان عن مولانا الصادق ع انه قال الصلوة
التى حصل وقتها قبل ان يموت الميت يقضى عنه اولى الناس به ومنه يعلم الجواب عن الثانى لوضوح ان لزوم الاقتصار على
القدر المتفق عليه انما هو عند انتفاء الدليل على الزايد عليه واما معه فلا بد من المصير الى مقتضاه فاذهب
اليه ابن الجنيد وشيخنا المفيد وشيخنا الشهيد فى كرى وس والبيان وصاحب المدارك وغيرهم قوى اذا تحققت ذلك
فلنعد الى ما كنا بصدد بيانه فنقول لو مات شخص وعليه قضاء الصلوة وكان وارثه اخاه وجب عليه ان يقضيه
للنصوص المذكورة المعتضدة بعمل الاعاظم المذكورة فوجوب قضاء الولد لما فى ذمة امه بطريق اولى بل يمكن التمسك

لاثبات الحكم

كتاب الصوم

لاثبات المرام باطلاق المروى عن ابن طاوس لظهور شمول الميت فى قوله قبل ان يموت الميت للاناث ايضا لمقتضى قوله ويقضى
عنه اولى الناس به لزوم القضاء على الابن ولو عن الام ايضا ولا ينافيه التذكير فى قوله لانه باعتبار الاضافة الى لفظ الميت فتم با
الصحيح السالف المروى فى والفقيه عن ابى حمزة عن ابى جعفر ع قال سألته عن امراة مرضت فى شهر رمضان او طمثت
او سافرت فماتت قبل ان يخرج شهر رمضان هل يقضى عنها قال اما الطمث والمرض فلا واما السفر فنعم وهو واضح الجميع وهذا
هو مقتضى الكلام المحكى عن المحقق ونفى عنه الباس فى كرى قال وكلام المحقق يؤذن بالقضاء عن المراة ولا باس به لهذا
نظم الروايات والمراد من كلام المحقق ما حكاه عنه فى رسالته البغدادية المنسوبة الى مسؤول جمال الدين بن حاتم رة من
قوله الذى ظهر ان الولد يلزمه قضاء ما فات الميت من صيام وصلوة لعذر كالمرض والسفر والحيض لا ما تركه الميت
عمدا مع قدرته عليه واختاره شيخنا ابو العباس بن فهد فى موجزه قال والام كالاب فتشاركه الام مع الاب فيما ذكر
من لزوم تحمل الولى فيما فاتهما مستفادة من كلام المحقق المذكور وان تردد فيه فى يع ونع قال فى الاول وهل يقضى عن المراة
ما فاتها فيه تردد وفى الثانى ويقضى عن المراة ما تركته على تردد انتهى والحاصل ان المشاركة المذكورة مستفادة من كلام
المحقق وشيخنا الشهيد فى كرى وصاحب الموجز وقد عرفت انه المختار المطلب الرابع فى بيان ما يظهر من صاحب الغنية
من كون الولى مخيرا بين قضاء الصلوة التى على ذمة الميت وبين الفدية على كل ركعتين مد عنه تمكنه والا فعن كل
اربع مد فان لم يتمكن فمد لصلوة النهار ومد لصلوة الليل وهو موافق لما حكاه فى كرى عن ابن الجنيد ره والعليل قال قال ابن الجنيد
اذا وجب عليه صلوة فاخرها عن وقتها الى ان مات قضاها عنه وليه كما يقضى عنه حجة الاسلام والصيام ببدنه و
ان جعل بدل ذلك مدا لكل ركعتين فان لم يقدر فلكل اربع فان لم يقدر فمد لصلوة النهار ومد لصلوة الليل و
مستندهما فى هذا التخيير غير معلوم واما رواية ابى مريم الانصارى فانها وان اشتملت على الصدقة لكن لا دخل
لها فيما ذكره اما اولا فلان مدلولها الصدقة عن كل يوم بمد واما ثانيا فلانها مختصة فى تقديم الصدقة على صوم الولى
واين ذلك من تخيير الولى بينهما واما ثالثا فلان مدلولها تعين كون الصدقة من مال الميت بخلاف كلا منهما نعم ان
الرواية المذكورة ظاهر الانطباق بما ذكره السيد المرتضى قدس الله نفسه روحه وعلى اى حال لا ربط بينها وبين ما ذكره
بل مستندهما غير معلوم كما عرفت نعم ان التفصيل المذكور فى كلامهما مدلول عليه بما رواه فى فى تدارك القضاء
النوافل وهو ما رواه عن عبد الله بن سنان قال قلت لابى عبد الله ع رجل عليه من صلوة النوافل ما لا يدرى ما هو
من كثرته كيف يصنع قال فليصل حتى لا يدرى كم صلى من كثرته ليكون قد قضى بقدر علمه قلت فانه لا يقدر على القضاء
من كثرة شغله قال فان كان فى طلب معيشته لا بد منها او حاجة لاخ مؤمن فلا شئ عليه فان كان شغله لدنياه
تشاغل بها عن الصلوة فعليه القضاء والا لقى الله مستخفا متهاونا مضيعا لسنة رسول الله ص قلت فانه لا يقدر
على القضاء فهل يصلح ان يتصدق فسكت مليا ثم قال نعم فليتصدق بصدقة قلت وما يتصدق فقال بقدر
طوله وادنى ذلك مد لكل مسكين مكان كل صلوة قلت وكم الصلوة التى يجب فيها مد لكل مسكين فقال لكل ركعتين
من صلوة الليل وكل ركعتين من صلوة النهار فقلت لا يقدر فقال لكل اربع ركعات فقلت لا يقدر فقال مد لكل صلوة
الليل ومد لصلوة النهار والصلوة افضل والحاصل ان المستند فيما يدل عليه كلامهما غير ظاهر واما الحديث المذكور
فانه وان اشتمل عليه لكنه فى تدارك النوافل الفائتة وابن ذلك مما نحن فيه الكلام سؤال كسى كه عالم بانچه در باب
ميت در رساله فرموده اند بوده باشد وتشخيص سنن وواجب نماز را داده لكن در حال قيام وتكبيرة الاحرام

از اقسام اربعه که فرموده اند نیت واجب بر واجب و مستحب بر مستحب بصورت اجمال باکمل قربت مطلقه باد یا واجب قربة
و در غیر آن سنت یا دستت قربة و در واجب واجب هیچ متعرض این اقسام اربعه نشود عمدا تکبیر بگوید نماز اداء
چه صورت دارد در صورت عدم تعیین جواب ظاهر این است که صحیح بوده باشد سؤال در نماز جماعت در چه
صورت قراءة از ماموم ساقط است و در کجا قراءة بر ماموم ثابت است استدعا آنکه مفصلا بیان فرمایند جواب
شکی نیست در ثبوت قراءة در حق ماموم در رکعتین اخیرتین در نماز چهار رکعتی و همچنین در رکعت ثالثه در نماز
سه رکعتی خواه ماموم مسبوق بوده باشد یا نه لکن در صورت عدم مسبوقیة مخیر است مابین قراءة حمد و تسبیحات
اربع مثل آنکه نماز را منفرد بوده باشد و اما در صورت مسبوقیة مثل اینکه ماموم در رکعت ثانیه ملحق بامام شده
در اینصورت اگرچه در رکعت اول ماموم در رکعت ثانیهٔ امام قراءة از ماموم ساقط است لکن در رکعت ثانیهٔ ماموم
که رکعت ثالثهٔ امام است قراءة در حق ماموم متعین است و اما در رکعتین اولیین از نماز چهار رکعتی یا سه رکعتی
پس در این صورت اگر ماموم درک امام نمود در رکعت اولی امام در اینصورت هر دو رکعت قراءة از ماموم در
رکعت اولی که ثانیهٔ امام است ساقط است لکن در رکعت ثانیهٔ ماموم که رکعت ثالثهٔ امام است اتیان بقراءة
بر ماموم لازم است اخلال بقراءة در اینصورت جایز نیست و اما هرگاه درک امام نمود در رکعت ثالثهٔ امام در این
صورت اتیان بقراءة بر ماموم لازم است خواه در رکعت اولی ماموم بوده باشد یا رکعت ثانیه لکن در صورتیکه درک
امام در رکعت ثالثه نمود در رکعت رابعهٔ امام که رکعت ثانیهٔ ماموم است اگرچه قراءة بر ماموم لازم است
لکن در رکعت ثالثهٔ امام که رکعت اولی ماموم است کما هست اتیان بقراءة لازم است و کما هست لازم نیست تفصیل
این این است که اگر وارد شد در وقتی که امام در رکوع رکعت ثالثه بود در اینصورت بی اشکال میتواند نیت
نماز را ابتداء نموده ملحق بامام شود در رکوع قراءة از ماموم در آنوقت ساقط است اگرچه رکعت ثالثهٔ امام است و
رکعت اولای ماموم و همچنین است حال هرگاه درک امام نمود در وقتی که امام تکبیر رکوع گفت و داخل در رکوع نشد
در اینصورت ظاهر اینست که قراءة از ماموم ساقط است میتواند همان وقت بعد از نیت و تکبیرة الاحرام داخل در
رکوع شود و اتیان بقراءة ننماید و اما هرگاه درک امام نمود در حال قیام امام پس در اینصورت اگر داخل در نماز
شد و بعد از دخول اگر متمکن از اتیان بقراءة بوده باشد ظاهر اینست که در اینصورت قراءة در حق او مطلوب و لازم بوده
باشد سؤال علمای دینیه و فقهای اثنا عشریه چه میفرمایند که شخصی از مادر متولد شده و چشم بینا
داشته و بعد از شش ماه چشم او نابدید شده و حال با وجود قراءة او صحیح بودن مخارج و دانستن مسائل واجبی
میتواند امامت بکند برای جمعی که قراءة و مخارج اینها صحیح نباشد یا نه و دیگر نیت نماز و غیره را این باب جاری میتوان
کرد یا نه و نماز میت را این کور میتواند امامت بکند یا نه حکم شرعی را بیان فرمایند جواب در صورتی که ماموم
این شخص را عادل دانند یعنی معتقد این باشند که این شخص مسایل نماز و روزه را اخذ کرده باشد از مجتهد حی
و همچنین معتقد این باشند که اجتناب و احتراز مینماید از معاصی سیما از کذب و غیبت در چنین صورت
از جماعت اقتداء میتوانند نمود بچنین شخص نابینا و بودن باعث عدم جواز امامت نمیشود بلی در صورتی که امر مردد
شود مابین امامت شخص نابینا و امامت کردن بینا اولی و افضل این است که بینا امامت نماید و اما کیفیت نیت
بلفظ میگویم نیت از امور قلبیه است لسان را مدخلیتی در آن نیست بلکه هرگاه کسی تلفظ نماید باعتقاد اینکه

این لفظ نیت

٢٨

این لفظ نیت است چنین شخصی در این اعتقاد آثم خواهد بود و فرقی در امامت کردن مابین نماز یومیه و نماز میت نمیباشد
هر کس امامت در نماز یومیه میتواند نمود امامت در نماز میت هم میتواند نمود بشرط قصد و اذن از ولی میت و علم بامور
واجبه در آن سؤال مدیون متمکن بر ادای دین خود باشد و ادا نکند آیا میتواند نماز خود را در اول وقت بکند یا نه
بر فرض نتوانستن آیا میتواند نماز قضائی که در سابق در ذمه داشت قبل از دین بعمل بیاورد یا نه مدیون می بود میتواند
تلاوت قرآن و ادعیه و تعقیب و زیارات نماید یا نه غسل جنابت و وضو را میتواند در سعه وقت به نیت قربة محض
یا به نیت مستحب بعمل آورد و بهمان غسل و وضو اکتفا نموده نماز را در ضیق وقت بعمل آورد یا نه جواب مدیون در صورت
تمکن از ادای دین و مطالبه صاحب حق و عدم رضای او بتاخیر و همچنین وقتی صورت جمعی از معتمدین علماء نماز را در
سعه وقت باطل میدانند و باعتقاد این خادم شریعت مطهره اگرچه نماز باطل نیست لکن خلاف احتیاط در دین است لهذا
بر کسی که در دین داشته باشد یا صاحب حق را راضی نماید بتاخیر یا تاخیر در ادای آن ننماید مجملا کلام در صحت نماز و
بطلان آنست اما معصیت در ترک ادای دین در صورت مفروضه محل شک و ریب نیست همین قدر کفایت میکند که
مبادرت در ادای آن واجب و اجتناب از ترک آن و از آنچه مذکور شد حکم نماز قضائی در صورت مفروضه ظاهر میشود
همچنین است حال در تلاوت قرآن و ادعیه و تعقیب و زیارت یعنی در ترک مسارعت در ادای دین در صورت
مفروضه اگرچه آثم و عاصی میباشد همین کفایت میکند در حق کسی که در دین داشته باشد لکن موجب این نمیشود
که گفته شود که اعمال مسطوره صحیح نباشد و اما سؤال از جواز اتیان غسل به نیت قربة در سعت وقت پس اگر وقت
حق مدیون است صحیح در صورت تمکن از ادای و عدم رضای مالک در تاخیر پس حکم آن از آنچه مذکور شد ظاهر میشود
و اگر مقصود مدیون نیست بلکه مراد اینست کسی در اول وقت غسل جنابت میکند یا وضو میسازد لکن اراده ندارد
که نماز واجب را با آن غسل یا وضو بعمل آورده باشد یا میتواند در چه صورت غسل جنابت را به نیت وجوب بعمل
آورد یا نه ظاهر این است که در چنین صورت نیت وجوب نمیتواند نمود بلکه غسل را به نیت قربة اتیان نماید یا به
نیت استحباب و هم وضو را چنین سؤال نماز شک نماز علیحده است یا جزو همان نماز است چنانچه اختلاف کرده اند
جواب ظاهر اینست که جزو نماز مشکوک فیه نباشد بلکه نماز مستقلیست لکن مکمل آن نماز است که در صورت شک در آن
موجب این نماز شده است سؤال نیت را رکن دانیم یا خارج و شرط جواب اختلاف در این است که نیت نماز
رکن نماز است یا آنکه رکن نیست اگرچه بعض عبارت موهم این است بلکه رکنیت نیت محل وفاقست لکن خلاف در این است
که آیا نیت از اجزاء رکنیه است یا شرائط رکنیه است نه اجزای رکنیه مجملا حق اینست که نیت عمل خارج از آن عمل است
و شرط و موقوف علیه امتثال است و از شرائط رکنیه است که اخلال بان عمدا یا سهوا مبطل است سؤال بجهة از محله
بمحله دیگر نقل مکان مثلا از پای قلعه بچهار سوق شیراز قصر یا اتمام جواب در بلاد عظیمه مثل اصفهان کما هو
این است اعتبار بمحله بوده باشد بنابراین در فرض مذکور ظاهر اینست احتیاط مقتضی جمع مابین قصر و اتمام است سؤال
در نماز قضا ترتیب لازم باشد یا نه جواب ظاهر اینست که در صورت معلومیه مقدار قضا ترتیب لازم نمیباشد
سؤال اما الاذان للمرأة مستحب ام لا جواب استحباب اذان اختصاص برجال ندارد بلکه در حق نساء هم استحباب
آن ثابت است لکن مبالغه و تاکید بنحویکه در حق رجال است در حق نساء نیست مجملا اذان از مستحبات اکیده است
در حق رجال و مستحبات غیر موکده در حق نساء سؤال همچنانکه جمیع نوافل را ادا یا قضاء با نماز جعفر طیار در نماز های